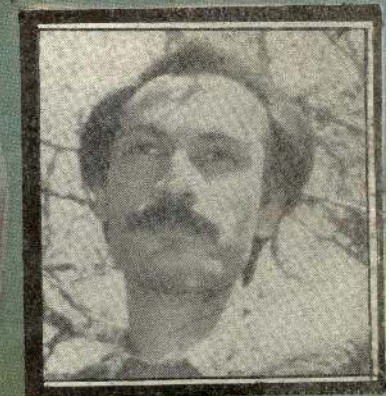


سپا وون

ساز و نغمه با صدی ۱۹ و ۲۰ است. سلطان سلطان و سلطان
۱۹۱۰ سلطان سلطان ۱۹۱۰ سلطان سلطان



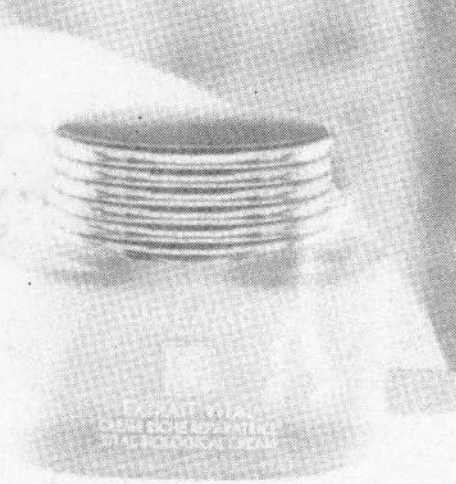
Ketabton.com

گفتگوی با صدیقه ظفر نطق موفق

سوره ۲۴



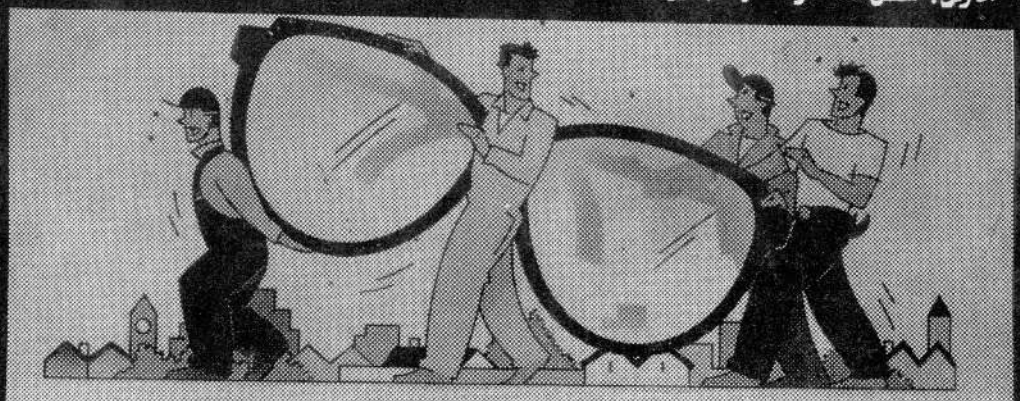
الوارث
شمه چیز از همه جا



شرکت الوارث لمتد وسایل ولوازم مورد نیاز خانواده ها را از کمینسی
های معروف جهان توريد و به فروش میرساند شما میتوانید از نمایندگی
فروشگاه دیدن نماید .
درس: مقابل زینب ننداری - شهرنو - کابل

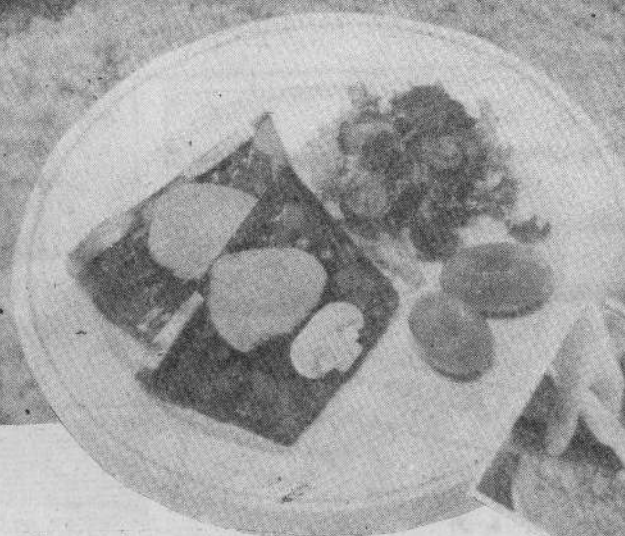
ROOSHEN OPTIC
فروتنی روشن

روشن عینک فروشی
دارد کنده و فروشنده انواع عینکهای طبی مجسمه
پاوسایل مصری عینک سازی بوده و با سابقه ۲۵ سال در خدمت مشتریان محترم میباشد
درس: متصل ۱۴ منزله سینما پامیر کابل
تلفون : ۲۱۳۸۵



لکي فايڦ

۵۵۵



وقتو محفل خوشی تان در لکي فايڦ باشد در تمام عمر
خوش و خوشبخت میباشید .

رستوران لکي فايڦ براي چاشت هر مشعري آماده
بذيرايير است . فراموش نکنيد هر چاشت ساعت $\frac{1}{2}$ - ۰۲

تيلفون (۳۰۴۱۰)

آدرس: شهر نومقابل مسجد جامع شهر پيرور



گفتگوئی با کادری
پروفیسور دوکتور محمد موسی وردک

صفحہ ۱۵



مصباحیہ بایرونادری

سپینہ زینہ خولت جریات
خیر صالح سید دین زواک سرہ یوہلسن خصوصیت
ناسنہ اوکتہ

۱۶



انسانیت



دوران شاعرہ صفحہ ۶



روضہ اونی
روزنامہ کابل

۱۶



گفتگوئی بشنودبا
سیم پور

صفحہ ۱۹



گفتگوئی بشنودبا
سیم پور

صفحہ ۱۸



د شماره اہدہ این مطالب را
خواہد خواند :
- جامعہ روشنفکری بہ جی
ی اند پند
- صاحبہ با شرف نزل آواز -
خوان محبوب
- محشر چہ گفتی های تازه
دارد
- با یگانہ شناسی
- جرابین باہی چای شدہ ؟
- مباحثہ با صاحب بارش

مکانان نشر
گرامک : محمد علی ، محمد محمود روضہ
خطاطی : کبر امیر ویسی قانسی
تایپ : زلمی بوبل واحد شاه نصیری
مختصم : محمد گل

ادریس : بلاک ۶۰۶ ایلان ۲۶
مقابل تصویر مطبعہ دولت
مکرمون سم
حساب بانکی : ۴۰۲۲۲ بر ۸
د افغانستان بانک
مکاسی : حاجی محمد قاسم صاحب

نشرہ اتحادیہ روزنامہ افغانستان
مدیر مسئول : ظاهر طلہ
تلفون : ۶۱۹۰۱
مکان : محمد امین عرف
تلفون : ۶۱۷۵۲
سویسر : ۶۱۸۸
ارتباطی : ۲۹-۵۴-۴۸

Subavoon monthly magazine
Editor-Chief, Zaber Tanin
Price Abroad 50 US dollars yearly
Curaccount No 40235/8
Da Afghanistan Bank Kabul Afghanistan

پاییز بر آید



نشستم، گیوه‌های خسته را از پا در آوردم
و با یک چرخه مهتاب گوارا
گلویی تازه کردم
و باز آواز سر دادم.

من از تکرار می‌ایم
من از تکرار می‌ایم
من از تکرار می‌ایم.

اگرچه در دلم وادی به وادی شهر و آبادی است
ولی در بیخندنت خشک چشم‌انتم
تمام خانه‌ها خاموش
تمام کوچکی‌ها خالی است
سراسر این سفر چاه است و دیوار است
و تقدیر تمام جاده‌ها و کاروانها
شب و روز است و تکرار است.

من از تکرار می‌ایم
و در چشمان تلخیم کوله‌باری بهتگون لبریز، قهبر و
اشتی دارم
نمی‌دانم کجا بودم
- کجای این مسیر مهمم بی‌ابتدا و انتها بودم -
ولی از خوابهای واپسینم
کورسویی مانده در یادم
که با فریاد طوفان رنگ سنگین افروختی
چشمها را باز کردم، راه افتادم
و دیگر جاده بود و اشتیاق بورس من.

تمام روز را آینه می‌بارید
و دستان بهارآلود
نهال افتاب غرس می‌کردند
و انگاه آسمان تا چند روزی صاف و این بود،
حتی چشمهای ابرها هم افتابی بود.

نسی دلتنگ
باری خوب یادم هست -

نسی دلتنگ
هر از گاهی گلوی آسمان شفاف‌تر می‌شد
رمیس بر جوش می‌لرزید
صدای گرم می‌نابید و کوهی بارور می‌شد.

- «هلا پاییز این یکدست زرد زرد...
این فصل جوان نامرد...»
تمام راه را در فکر آن بودم
که اینجا آن گلوی زخمی تشنه
وقتی بر لبان دهنه می‌نابید
چرا گوش جوانمردی هم‌اوی صدای آسمان سایش
نمی‌شد.

میان وحشت و تردید
انتخابی که چشمان شب آیین زمستان حکم
می‌راند -

نگاه روشن خورشید
پشت ابرهای تشنه خاکستری آفسرد
که می‌گوید که آتش زیر خاکستر نمی‌ماند!

دوباره راه
دوباره چاه و زخم و گمگم
دوباره غار و خواب و حیرت و افکار
همان جاده
همان جنگل
همان خنجر
همان دیوار
من و روز و شب و تکرار.

من از تکرار می‌ایم
و در چشمان تلخیم کوله‌باری بهتگون لبریز، قهبر و
اشتی دارم
نمی‌دانم کجا بودم
که ناگهان
غروب تیره چشم آسمان خیره را با خواب سازش
داد

نشستم، گیوه‌های خسته را از پا در آوردم
و غربت چشمهایم را نوازش داد.

مهیبار کاوه
تابستان ۱۳۶۸

* با سر بر مویز، یکدست زرد زرد

دخس خیس



ما شاهین

صنایع عمیق پرندگان

کتابخانه دانش

مجله ۶

سنگدشت از بوته

دری کشد

مجله ۶۱

مسابقه

دو سه و چهار کاله و در بوته

بیازوندی کیدل

مجله ۸۱

سنگدشت از بوته



پشتی مجله : صد پنه ظفر نطق
دینده و موفق راد یوتونیزون

سالنگ این بلندای برپوش
هر روز کاروان های درازی را -
استقبال می نماید . اینجاست در
بلندای این کوه ها در گردنه
های برون آن حادثه های
زیادی اتفاق می افتد از پختن
و برنگن ها تا راه گیری و جنگ
های شدید .

هر روز مردان حادثه از آنجا
میگذرند در پورانی که فاصله
چند شهر را می پیمایند .
مردان با سواران این قله ها
و شاهراه حیاتی آن حفاظت
دارند ، چرا که شاهراه سالنگ
راه زنده گیت و آسانی که این
راه زنده گیت را قطع می کنند
می خواهند تا در زمانیکه فریاد
شوری افغانستان را ترک گفته

اند با محاصره اقتصادی دست
خواب مردم را خالی سازند . مردم
به نان نیاز دارند و باید مواد اولیه
به آنها رسانیده شود . دولت
میخواهد این شاهراه حیاتی را
باز نگهدارد و هر روز از دل تزلزل
بزرگ و طول سالنگ صد ها مراد
نقله عبور می رود ، منسوب
قوای مسلح از این عبور و سواران
مجموله های زنده ماندن را می
آزند پاسداری میکنند .

از حیرتان تا کابل راه دراز و راه
پراز حادثه است . در این
مورد از اخبار چند در روز
میخوانیم اما قبل از آن معلوماتی
را در مورد انتقالات از قزوین
محمد داوود پیر انتقالات ترانسپورت
سکتور خصوصی در رابطه
انتقال مواد طی مدت سیری شده
سال ۶۸ به وسیله موتورهایی این
سکتور نقل می کنیم .

۱۱ طی مدت سیری شده به
مقدار (۱۶۹۲۰) تن گندم در نیمه
۴۷۲۴ مراد موتوره (۲۶۲۲۱)
تن ذغال سنگ ریه و سه
۳۱۰۰ مراد متریار سیری
و ۵۷۲ تن مواد متفرقه
شامل مواد تعمیراتی ، شکر
و غیره در نیمه (۱۲۵۹) مراد .



راهنمایان سالنگ

امنیتی از منطقه عبور کردیم
و همینکه به کابل رسیدیم سید
ظاهر را در حالیکه میس در دست
و موی در پای خورده بود
به شفاخانه رسانیدیم . فعلاً
سید ظاهر فلج است .

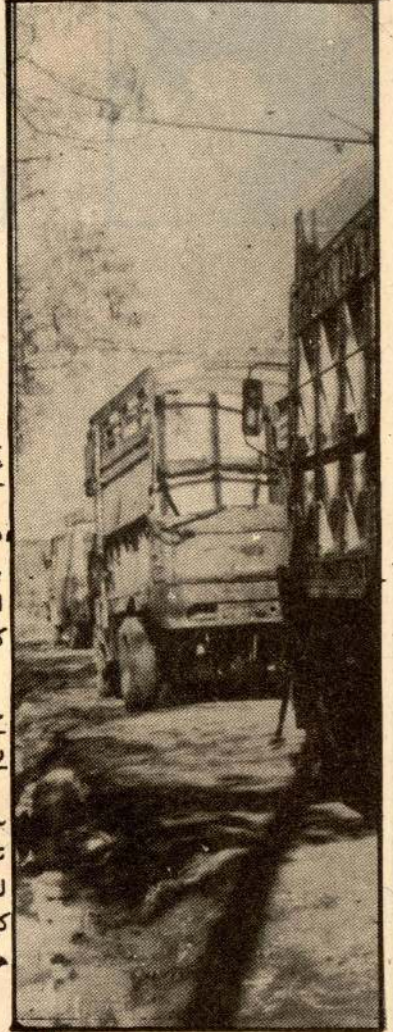
واقعاً در این نزدیکی
گشت از حیرتان رخ داده است
که من سید کبیر در یک موتور
بودم و موتور گندم بار بود ، در
توبه باغ رسیده بودیم که صدای
نهر به گوش ما رسید ما اینبار نیز
اعتنا نکردیم و به حرکت خود
درام دادیم و آنجا به شمار
نهرهای شان افزودند و همیشه
های موتور را به گلوله میزدند
ناگهان سید کبیر دست چپش
را محکم گرفت و فریاد می کشید .

در آن هنگام هیچ کس برایش
کرده نمیتوانست زیرا متوقف
ساختن موتور خطر مرگ داشت
وقتی به مریجه کوه رسیدیم
دست چپش را که زخمی شده بود
با دستمالی بسته کرده و خودش
را روی سبوت موتور خواباندیم و
به کابل که رسیدیم مستقیماً او را
به شفاخانه رسانیدیم و در روز بعد
اعلاج حاصل کردم که سید ظاهر
۹ موی خورده بود فعلاً در
دست چپش سخی تیر کرده اند .
رئیس اتحادیه بلخری ترا -
نسپورت به ادامه گفته های
غلام ایشان فرود :

(باید یاد آور شم برای
هر دو موتور که هنگام انتقال مواد
به کابل زخمی شده اند از جانب
ارگان های دولت هیچگونه
کمکی صورت نگرفته است .)

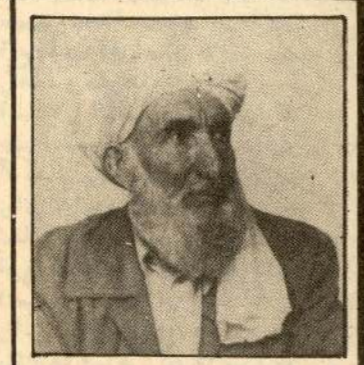
فضل محمد در مورد پیکار
سکتور خاطره خوش بفرمایند
را چنین حکایت کرد :

(تقریباً یکسال قبل از حیرتان
به طرف کابل میامدم وقتی به
تنگی تاشقرفان رسیدیم ، ما
لفین بالای قطار انداخت را شروع
کردند موتورمان هاس کوشیدند
هر چه زود تر از منطقه عبور نمایند
بقیه در صفحه (۹۰)



من رسید ظاهر که اونیز
در دو بلخری ترانسپورت بود
در یک موتور از حیرتان حرکت
کردیم در قسمتی از راه انداخت
های مخالفین بالای قطار شروع
شد ، چون راننده ما حرکت
شانرا متوقف ساختند دشمن
مستقیماً به طرف دروها نهر را
شروع کرد . سید ظاهر در دوری
میگردید در کارش نشسته بودم
که ناگهان فریادش بلند شد
و موتور از کنترلش خارج شد -
باعجله جلو موتور را در اختیار
گرفتم و سید ظاهر در حالیکه
از دست و پایش خون روان بوده
روی سبوت افتاد .
بالاخره به کمک پوسته های

که از شب های سرد سالنگ
و گاهی هم از سرازیر شدن
برونکون ما احساس ترس می کنم
که خوشبختانه اکثر اوقات
در سالنگ راه حیرتان می شویم .
پدر نام (بلخری) مرابه
فکر آن انداخت تا از دوری
در مورد خطرناکترین واقعه می گوید
در طول راه برای رخ داده بیروم ،
سه کی به طرف غلام ایشان
در دو اتحادیه بلخری ترانسپورت
انبار نمودند و غلام ایشان به
سخنانش چنین آغاز کرد :
(در واقعه وحشتناک را -
برایمان نصه می کنم اینهاد زمانی
رخ داده اند که رفت و آمد ما از راه
سابقه صورت میگرفت .



رئیس اتحادیه بلخری ترانسپورت

(۱) فعلاً وضع امنیتی راه قنصلت
بخش است ، گاهی هم مخالفین
با انداخت راکت و هاروان از
فاصله های دور می کشند که وضع
را خراب کنند ، اما پوسته های یک
در مسوولان افزای شده اند حتی
مجال انداخت و آمد از فاصله
های دور راننده مخالفین
نهدند .

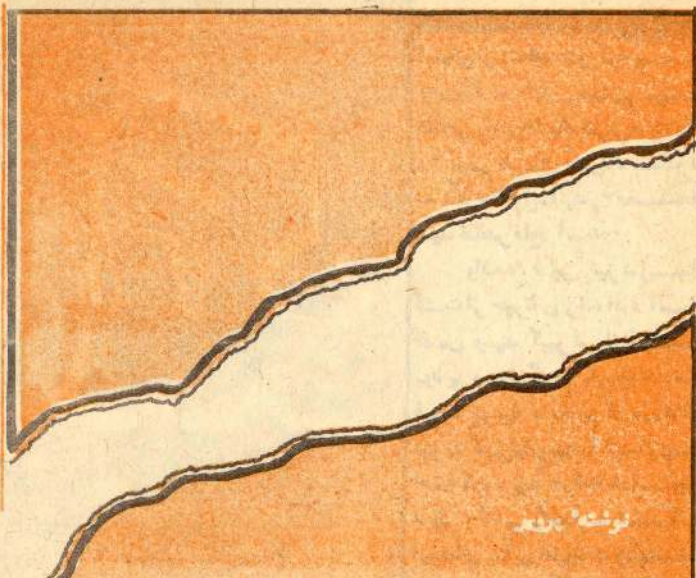
حیات الله در دوری
(۱) زمانیکه به خاطر حرکت طرف
حیرتان پشت جلو موتور قرار می گیرم
احساس خاص من دست می دهد
هدف از ترسیدن نیست بیشتر
از صد ها بار در این راه رفت و آمد
نموده ام که دیگر برای عادی شده
است ولی اینرا بنام نمی گویم

(۲) فعلاً هیچگونه کمکی از -
جانب دولت به فامیل در دوری
شهادت سکتور خصوصی صورت
نی گرفت ، خوشبختانه در این
اواخر شورای محترم فریاد می کند
نمود تا برای فامیل در دوری شهادت
علاوه بر کمک اتحادیه الی اینجا
وزارت انفاسی بیل نقد از جانب
دولت نیز کمک شود .

برای اینکه خواننده گان عزیز
با چگونه کی سفر در شاهراه کابل
حیرتان آشنا شده باشند با چند
تن از در پوران سکتور خصوصی
صحبت های داریم :
محمد سخی در دوری نوری لوگر
ترانسپورت :

خاطرات فراموش ناشدنی از خم و پیچ راه پر برف و یخ حادثه سالنگ

از چندین سال این سو تلفات
جانی و خسارات مالی هنگفتی
را در بر سره انتقال و اکیال
مواد متقبل شده طور مختصر
باید بگویم که تا حال ۱۲۸ در دوری
در این راه جام شهادت نوشیده
اند ، (۱۱۴۸) در دوری زخمی شده
و مجروحان ۱۷۰۰ مراد موتوره از
طرف مخالفین در مسوولان راه
آتش کشیده شده است .
مسکین صیاد معاون ترانسپورت
سکتور خصوصی در مورد دیگری گفت :



نوشته: پرویز

ندیدن فرزند و همسرش را مرگ میفشد است و در رخا که حالا کودکی را نوجوانی را و پیری و ... دیده نمیتواند. دلم میخواهد از این ها قصه ها بنویسم اما در رخ که این قصه ها فراختر از حوصله یک روزانی معصومین در همه جهان یک سان باشد و ارتباط یگانه بی با معصومیت شان داشته باشد .

امروز درد دوران ما در رخا - نوادگان جهانی بشریت، متجاوز از پنجاه میلیون معصوم موجود است که بیشترش زنده مانده و های زخمی از جنگ هاستند .

در نشریه بی خواننده بودیم که سازمان ملل متحد سالهای ۱۹۸۲ تا ۱۹۹۲ را دهه توجه به معلولین و معصومین معرفی کرده، میبینم که معلولیت و معصومیت به یک رده ناگزیر و ادامه یابنده در سینه اش مبدل شده است . هنگامی که اندوه اینان رنگ دیگری دارد . اینان در نهاد خود نهنگ فریاد را نهفته دارند . سیمای شان نمایی از فروراست و سیارک همه شان معصومیت جنگ را بهانه گفتن ((بده برای خدا)) گرفته اند و اما :

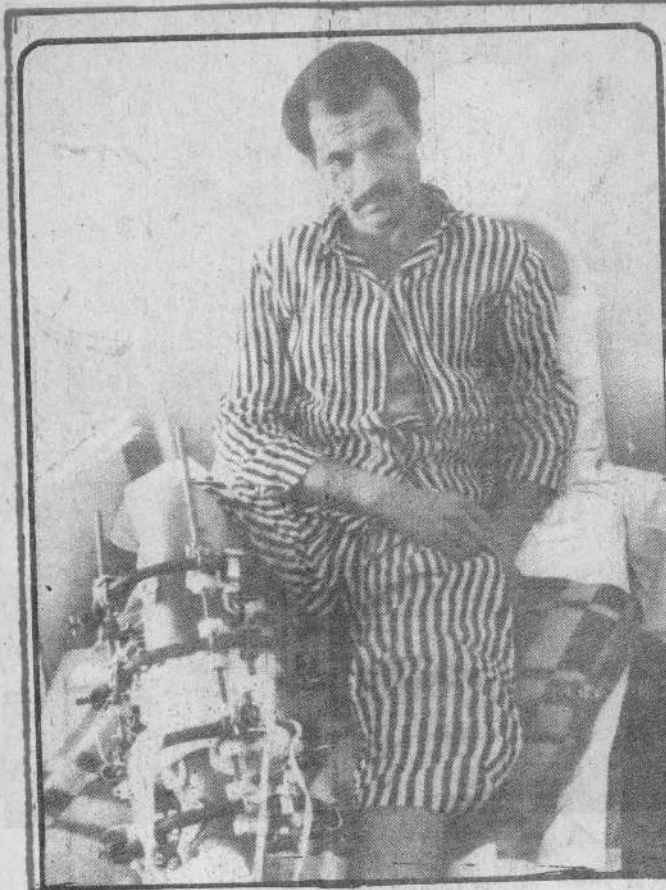
- چرا نابیناها با خاطر جمع نمیتوانند داخل اجتماعات شهری شوند ؟
- چرا یکمده بی باها و لنگها

سخن از هیبت های زنده زخمی آرام است ، پیکرهای ناقص را میگویم ، نفس های داد و درد را حس میکنم .

حوضچه دهکده رانیده ای که خیمه انجمن برپا شده ، قلعه پدرت را که پروازگر ترا شوب و باروتی راکت ، آن را بی سرچ ساخته و درخت پیر قریه را که شاخه هایش را تافته بریده است تو ندیدی که سینه اسفالت های جاده شهر چه گداورنده نقش آهن باره های سرسی انجمن را میگویم که چون قلم کور برد پروازستف خانه چه رسمهایی کشیده است . من در شریانهای همه دست بریده ها نابیناها ، پابریده ها و لنگها یکسوخن را در جوش و جرمیان میبینم . بخدا میسوز اینها چی مایع های داغی استند ، ایمن رنگها در سلولهایشان نفیست است ، یا انتقام جوش میخورد که چنین میسوزانند . اینها آدمهای بی دست را میگویم که زمانی برای لقمه نانی شایسته نهالی را فرس کرده بوده اند و امروز نمیتوانند شورش را بچینند . انسان بی با را میگویم که شاید زمانی ره بی را برای عشق علفزارها ، راهی کوه ها میکرد و امروز زمین هموار را به دشواری میپایید . انسان بی چشم را میگویم که شاید زمانی یک لحظه



انسانهای شده فرزادگی جنگ



است تا احساس تحمل و در -
 چنین موقعیتی این ها به مصروفیت
 بیشتر نیازمند استند .
 من زمانی در مرستون دیدم
 بودم که مثلاً هشت نفرنا بینا يك
 گروه منظم جاروب سازي را -
 تشكيلي داده بودند . آيا چنین
 كانونهائی نمیتوانند ایجاد
 گردند . همانقدر كه (معيوبين
 توان كار كرد) را دارند آیا توان
 جنایات را دارند . دارند (من
 حضرت الله) را كه از داشتن
 دويي محروم است ، در زندان
 ولایت كابل ملاقات كردم . او -
 جوانیست كه در حدود سی سال
 دارد در سالنگ واخ با -
 يسكل سازي دارد . آن جاتها
 كارگاه چرب وچرك كارش نیست
 آن جا خانه خوابش هم است
 اما او در اوایل ماه جدي به جرم
 سرقت و هرا ده با يسكل زندانی
 شده . از يكطرف پرسش كار كردن
 را حل نموده و از طرف دیگر پرسش
 جنایات كردن را . او كه دويي
 ندارد اینهمه توان كار و سرقت
 را دارد . فكر میکنم يك یاهاو يك
 دست و ناینها هم این توان
 را در خود نهفته دارند .

به گروه های منظم و برابر با تيك
 زنده گی شهر مبدل شده اند ؟
 - من در فضای چنین پرسش
 های راه را برای ترتیب يك
 گزارش باز میکنم .
 در راهرو بیاده روهای شهر
 برای پیدا کردن معيوبين چهار
 مشكل نعیشم . چه در هر ازد -
 حامی معيوب و معلولی معلوم -
 میشود . حضور انسانهای ناخوش
 الاضاء ، در جمع سایر عابرين حالا
 كاملاً عاديست . من در مجموع
 معيوبين گدا از معيوبين جنگ
 کسی را نمیبایم . میشود با تمام
 اطمینان مدعی شد كه در كنگوري
 گداها معيوبين جنگ وجود ندا -
 رد . اما موجودیت همه بی از -
 معيوبين در شهر و بازار آيا به
 خاطر نداشتن مصروفیت است یا
 از مصروفیت دیگر . یکی از آنها را
 كه يك بايش قطع شده است ، برای
 گرفتن پاسخ انتخاب میکنم . ناشن
 سراج الدین است ، مرد كه سن
 سال است . شش سال میشود كه
 پای راستش بعد از اصابت بصاین
 در بختان قطع شده ، افسرده
 میگوید جهت خرید به بازار آمدن
 كتر اتفاق میافتد كه از ساحه
 زیست دور شوم ، مصارف لازم را -
 معاش تقاعد كفايت میکند .

آقای سراج الدین از بی توجهی
 مردم سخت رنجور است ، او میگوید :
 كتر اتفاق میافتد كه به ما
 معيوبين توجه دلسوزانه ملت
 جلب گردد . مثلاً هنگام داخل
 شدن به موتريهای بس شهری ،
 گاهگاهی ما نیز شامل سابقه
 كنده ها میشود .
 و همین طرز دید راتنی چند
 از معلولين دیگر نیز دارند . -
 ايكاش به اینان زمینه های مساعد
 مصروف كند ، میبود . من توان
 كار را در هر گروه از معلولين
 و معيوبين میبینم . بس چراغده بی
 از اینان ، به يك برابرم احتما می
 مبدل شده اند . هرگاه آن ها به
 كانونهائی سالم كاري و هاید اتسی
 جلب گردند آيا چنین سروصدا بی
 در مورد گروهی از لنگها خواهد
 بود ؟ هرگز ! بارها چنین اتفاق
 افتاده كه معا به دستان فرو -
 شنده بی را یا عابري را يكجایی
 مورد حمله قرار داده اند . -
 انسان معتقد میشود كه درد نیای
 اینان فریاد عقده بلند تراست تا
 فغان روده . گلوئی بغض جاقتر

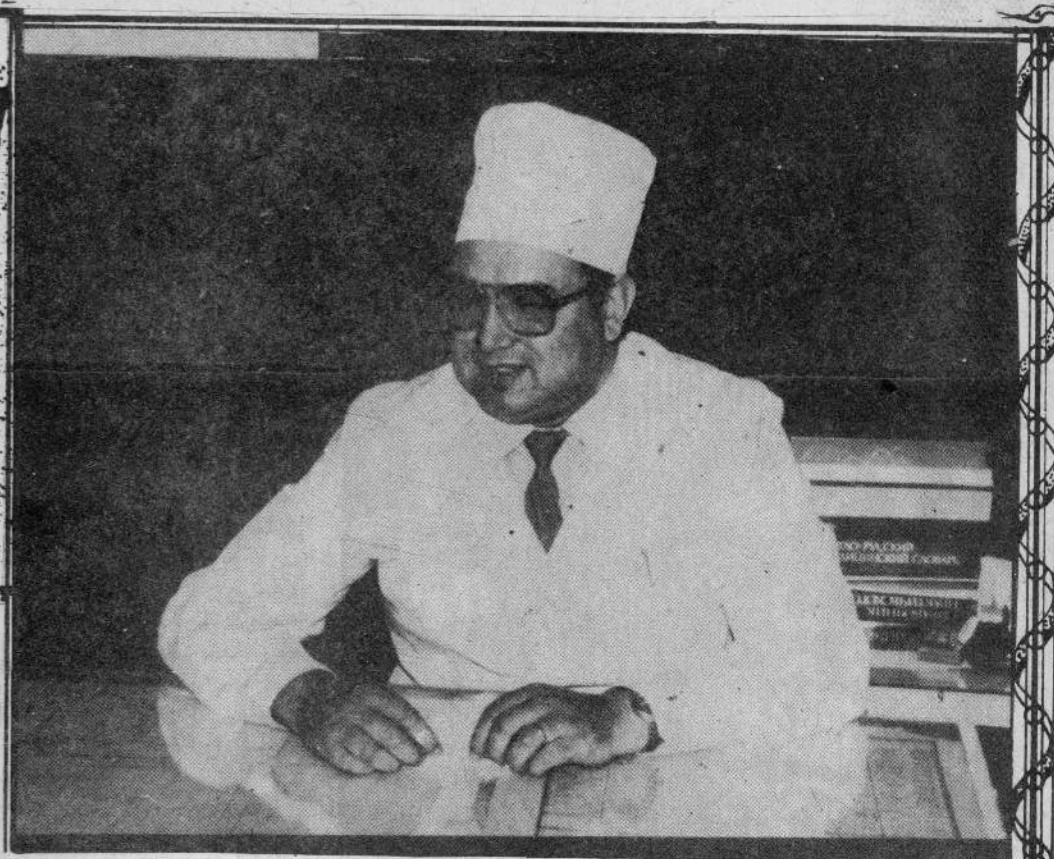
راه جویی كرد .
 - ما چنین بلانی را در دست
 داریم .
 * برخوردتان در برابر معيوبين
 بین این دو سپون چیست ؟
 - كاملاً انسانی ، اسلامی
 برادرانه و دلسوزانه .
 و در موقعیت دید ما میبایم كه
 قسماً كنگهائی مانند اجرائی تقاعد
 توزیع چند باب ابارتمان ، ندا و ي
 دوامدار ، خدمات ساختار
 دست و پای و چشم ، توزیع حصا
 رنگهاها برای معلولين به صورت
 پراگنده صورت گرفته كه موسسات
 اكادمی علوم طبی ، شفاخانه های
 قوای مسلح ، سره میاشت و سر -
 شتونها مصدر خدماتی شده اند و
 اما هرگز کسی به فكر ایجاد مصروفیت
 فیت سالم اینان نشده . شاید
 باور كردن توان واستعداد اینان
 هاشكل باشد . امانه (بگذار
 دارند ، بهترین دایلموها میلس
 فرهنگس ، هنری این ها باشند .
 و اما در رخ كه این قیامه های
 جنگ خورد ، سراپا درد از -
 پدیده بی به وسعت هم -
 بد بختیها ، قسه میکنند :
 از جنگ ...

است ؟
 - اداره مانوتا سیر است
 و د فاطر هنوز اكمال نشده اند .
 * چی كارهایی را اداره تان
 برای معلولين انجام داده ؟
 - بزرگترین دستاورد ما در
 پهلوي توزیع يك مقدار كنگهائی -
 مادي ، تدارك قانون معلولين
 است .
 * چی كارهایی را در نظرس
 دارید ؟
 - برنامه وسیع جلب و كمك
 و كارهای و تحصیل معلولين .
 * چرا كانونهائی مصروفیتها
 معيوبين وجود ندارند ؟
 - در آینده نه چند ان دور
 شما شاهد چنین كانونهائی و
 دستگاه ها خواهید بود .
 * آيا شماری از معيوبين -
 نسبت نداشتن مصروفیت به پرا -
 بلم اجتماعی مبدل نشده اند ؟
 - چنین است كه گفتید .
 * تنها به دادن كوپون برای
 معيوبين ، باید بسنده كرد ، یا
 شیوه های مناسب توزیع اسواول و
 مواد خوراکی شان را و ایجاد
 مغازه های منظم شان را باید

من این گزارش را در دست
 زمانی تهیه میکنم كه چهار ما از
 ایجاد يك موسسه جدید دولتی
 در این رابطه میگرد . راه -
 تعمیر این دفتر را در اطراف
 چهار راهی انصاری در پیش
 میگیرم . در شیشه آبی رنگس ،
 زیر سمبول دولتی میخوانم :
 (اداره امور معلولين و بازمانده -
 گان شهدای انقلاب نور) .
 این لوحه قسمتی از پرسشها را
 حل میکند . بلی مثلاً این را كه
 این اداره تنها مصروف معلولين
 جنگ است ، نه معيوبين حوادث
 و معيوبين مادر زاد و معيوبين
 جانب مقابل در گير در جنگ اصا
 در قسمتی از پاسخ های رئیس
 این اداره در میبایم كه در دست
 چند روز پیش فرمانی برای تمویض
 این نام وشیه ، كار این اداره به
 منظوري رئیس جمهور صادر شده
 كه در آن جای بی برای گفتن معلو -
 لین این جا و آن جا باقی نگذاشته
 و چنین است كه گفت وگویی من بس
 رئیس آن اداره .
 * در دست و احصائیه اداره
 تان به چی تعداد معيوب درج

افغانستان در اروپا

از شیوه‌های جراحی پروفیسور افغانی در شفاخانه‌های اروپا استفاده میشود



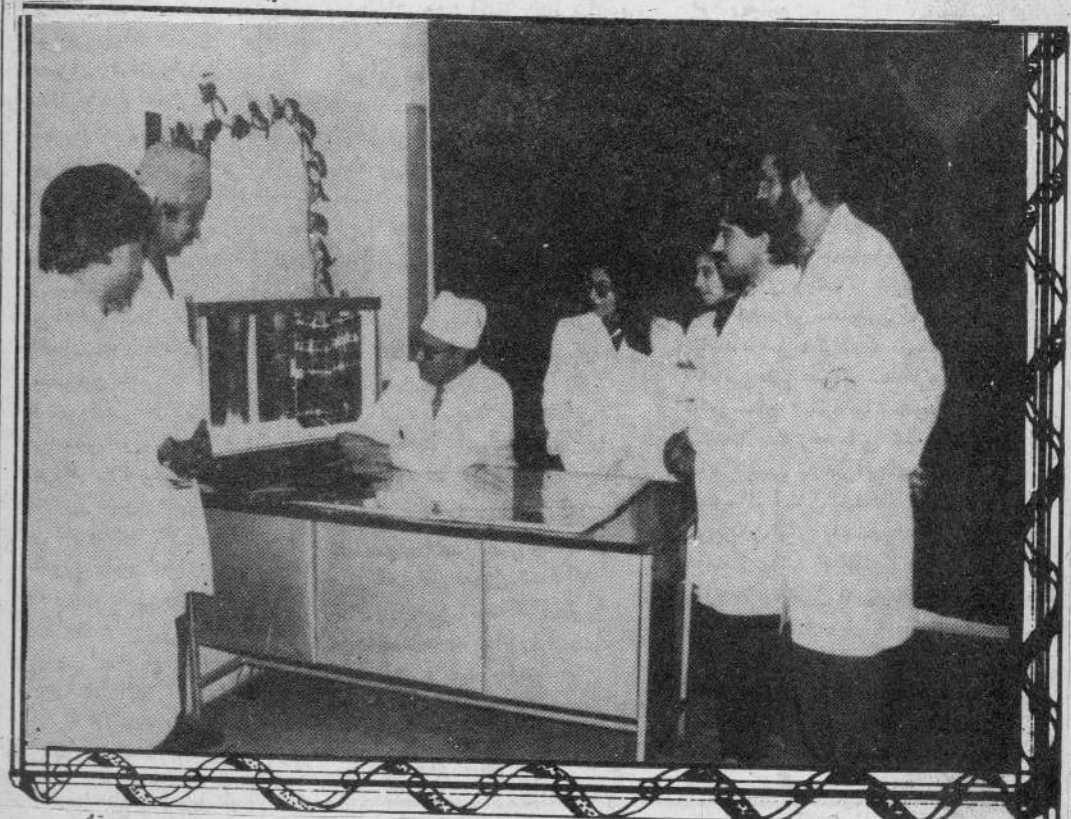
گفتگوی با کادین پروفیسور دوکتور محمد وردک

ظاهر ابووسی

X اکادمیسین محمد موسی وردک میگوید: به خاطر تدابیر می‌مضان ۹ ماه مکمل از دروازه شفاخانه بدون نترنم رده سال است که اولادها را در روشناپس روز ندیده‌ام.

X برای نخستین بار در تاریخ طبابت، اکادمیسین افغانس دوکتور محمد موسی وردک، عضله را به استخوان تبدیل کرد.

X پرو فیسور وردک گفت: وقتی همکارانم دوکتور عبدالرزاق سپاوش، دوکتور نثار احمد صدیقی و دوکتور عبدالرحمن دیپلم‌های شانرا در خارج از کشور دفاع می‌کردند، اقتدر دفاع آنها جانب زنی سابقه بود که تمام جریان، از طریق استیشن‌های سرتاسری رادیو تلویزیون آن کشور پخش گردید.



با نامش همه گان آشناست، ولی آیا از خود پرسیده‌ایم که چرا با نامش آشنا هستیم؟ شاید برای آنکه او دانشمند روزیده است.

ولی آیا میدانیم نهایت این روزیده کی تا کجا ها بوده است؟ او آنچنان صمیم است که دل‌ت من خوارند یا او خدا حافظی کنی. و آنکاه که این همه ابعاد را در شخصیتش می‌یابی، پس اختیار با درمی‌رسی که او انسان بزرگ است و شخصیت قابل احترام.

او اکادمیسین برید جنرال پرو فیسور دوکتور محمد موسی وردک است، معاون اکادمی علوم طب جمهوری افغانستان، فرماندهان یوهنن طب نظامی، رئیس مرکز علوم طب اکادمی علوم افغانستان، دارنده دیپلم عالی دوکتورا در افغانستان و نخستین اکادمیسین طب در افغانستان.

وقتی کتابی از این دانشمند گرانایه که در آن برای اولین بار میتود‌های زیاد طبی در سطح جهانی طرح شده بوده دستم رسید علاقه گرفتم باری بیستم روز مورد خودش و فعالیت‌های علمی اش صحبتی انجام دهم.

راهن شفاخانه جار صد ستر شدم، با آنکه سخت مصروف بود با محبت فراوان حاضر مباحثه‌ها تا به سوالاتم پاسخ دهد. آن‌دم همکاران نزد یکس برید جنرال دوکتور سعید صلیبی، دوکتور عبدالرزاق سپاوش، دوکتور نثار احمد صدیقی و دیگران حضور داشتند.

جریان گفت و شنود که ساعت (۱۶) پس از چاشت آغاز شده بود در فضایی نهایت صمیمانه تا حوالی ساعت (۱۶) شام دوام یافت.

۰۰۰ و من آنروز دانستم که: ۴۰ سال پیش از امروز در

فصل بهار، همزمان با شسارت روش گنگا و سبزه‌ها، در قریه سد وخیل ولسوالی سید آباد ولایت وردک، یک فامیل دهقان جشن خانواده کی برپا کرده بودند.

آنجا تولد دهمین نوزند فامیل را جشن گرفتند، پدر پس از گذشت شش ماه از تولد مولود مسجد را به خانه آورد، در گوش کودکش آذان کرد و نامش را محمد موسی گذاشته.

سال‌ها یکی بی دیگری گذشت و پدر هر آن آرزو میکرد پسرش هر چه زود تر بزرگ شود تا در کنار دهقانان دستیار باشد.

از چهار سالگی به مسجد صیخانه به مسجدش می‌فرستاد تا کلام الله را بیاموزد و پس از آن با خود به کلاس بردش تا کتبت و زراعت را فرا گیرد.

موس وقتی شش ساله شد، دلش هوای مکتب کرد چون او - دیده بود کودکان قریه همچو او -

راکه کتاب‌های شانرا زیر بغل گرفته مکتب می‌روند و می‌آموزند. اما پدر، بنا بر رسم آنروز - کار مکتب رفتن را نوعی گناه دانسته و هم آنرا قطع با زوری خود برای کتبت و کار میبنداشت، زیرا او می‌دانست که پسر تحصیل کرده به کار مأموریت می‌برد از رویا - برای دهقانی نمی‌باید.

۰۰۰ و اما تصادف، تصادف! نیکی که پرو فیسور در موردش چنین گفت:

(یک روز سر معلم مکتب قریه همجواری ما با دو معلم به قریه ما آمدند، وقتی مراد دیدند پرسیدند: - چند ساله استی؟

- شش ساله.

- در مکتب استی؟

- نی.

- نامت چیست؟

- محمد موسی.

- من خواهی شامل مکتب شوی؟

- بلی.

و آنها نام مرا و نام تمام کودکان قریه را که همسن و سال بودند از من پرسیده یادداشت کردند.

بزرگان قریه همه بر من خشمگین بودند که چرا نام کودکان شانرا برای سر معلم داده‌ام. ۱۱۰

۰۰۰ و آن‌ماد را برابر یک عمل انجام شده فرار گرفته بودند. لطفاً ورق برگردانید

امتحان آخر کتاب و کتابچه
راه صنف نهم ام
زده رصحنه امتحان حسابی
تقریری وقت نکت سوالات را
مرفتم، بدین آن که به جای خود
بهرم و بپندم دقیقه روزی هوسوان
فکر کرده آماده گشتم، فوراً
بدین آنکه سوالات را تا آخر
بحرمان، برهنه را جواب میدادم
که حتی استادانم و هیئت
امتحانات از این عمل به تعجب
می افتادند.

لا براتراری اجراء و مطالعاتش
را در زمینه های مختلف شیمی،
از آن جمله بیگونی مبتلا شدند
به مرض اوستیوآرتریت رتدای
آنها درام داد.

دوکتور بود که تا نیمه حسابی
شد در لابراتوار میسند و تجارت
س راهی میگرد، نه تنها از این
کار طاقت نداشتند بلکه
بلکه روز تا روز علاقه اس بیشتر
میگردید.

روزهای رختش فاکتورته و ایام
تعطیل عمومی را نیز در لابراتوار
همان گذراند. تا آنکه در صنف
ششم فاکتورته و تحقیقات کاملاً
دیدن علمی نسبت زده از آن
موفقاته بد آمد.

بزرگترین در این مدت، برای
تحقیقین کار در تاریخ شیمی
عمله راه استخوان تدبیر کردن
و خود در مورد زمین گفت
(در گذشته ها، وقت خلایق
موس درین جایگاه شیمی
عملی یا استخراجی ایجاد میشد
آبراه میبود) شرفنا توسط
عقله پر میگردند، اما نسبت آنکه
در دست صورت نمی گرفت هم
ناحیه زرد نسبت رخواب میبند.

زلی می با استخوان از فرست
سرت بازار کردن ۱۹ میگرد میبند
در جایگاه مذکور توانستم عملها
به استخوان تدبیر کنم.
فولاین حریق سخت چسب
مشیت بوقی باعث نگرند حجرات
(مرک حجرات) عطشی شده و به
تعقیب آن راز کردن چنان منفی
باعث تشنگی حجرات و نسج
استخوان می شود.

این کار به حیت یک اختراع
جدید در طبابت شد که پدید
خاستوان برام یک سند رسمی نیز
داده شده است. (۱۱)

وقت از دوکتور بود که سوال شد
که چه خا نراتی در حساب از
امتحاناتش دارد گفت:
(من هرگز در شب امتحان
درس خوانده ام، حتی روزهای
که فردای آن امتحان می دانستم
عقله از خواب عصر زیاد بیدار
گردی میگردم تا خوب خسته شده

در سن (۷) سال در سن دوفنا -
کولته در تمام امتحانات سهواً بپزد
گرفته ام را کادمی طب خامس
لیننگراد و ایامدان خلایق در پیلام
سن ختم کرده ام. (۱۱)

در سن (۷) سال در سن دوفنا -
کولته در تمام امتحانات سهواً بپزد
گرفته ام را کادمی طب خامس
لیننگراد و ایامدان خلایق در پیلام
سن ختم کرده ام. (۱۱)

در سن (۷) سال در سن دوفنا -
کولته در تمام امتحانات سهواً بپزد
گرفته ام را کادمی طب خامس
لیننگراد و ایامدان خلایق در پیلام
سن ختم کرده ام. (۱۱)

در سن (۷) سال در سن دوفنا -
کولته در تمام امتحانات سهواً بپزد
گرفته ام را کادمی طب خامس
لیننگراد و ایامدان خلایق در پیلام
سن ختم کرده ام. (۱۱)

در سن (۷) سال در سن دوفنا -
کولته در تمام امتحانات سهواً بپزد
گرفته ام را کادمی طب خامس
لیننگراد و ایامدان خلایق در پیلام
سن ختم کرده ام. (۱۱)

در سن (۷) سال در سن دوفنا -
کولته در تمام امتحانات سهواً بپزد
گرفته ام را کادمی طب خامس
لیننگراد و ایامدان خلایق در پیلام
سن ختم کرده ام. (۱۱)

در سن (۷) سال در سن دوفنا -
کولته در تمام امتحانات سهواً بپزد
گرفته ام را کادمی طب خامس
لیننگراد و ایامدان خلایق در پیلام
سن ختم کرده ام. (۱۱)

در سن (۷) سال در سن دوفنا -
کولته در تمام امتحانات سهواً بپزد
گرفته ام را کادمی طب خامس
لیننگراد و ایامدان خلایق در پیلام
سن ختم کرده ام. (۱۱)



دوکتور شاکموروف



دوکتور شاکموروف

نوریت دادند تا تحقیقات عالی
تور را ادامه دهد و در سال
دیگر انجاماند تا (دوکتور شاکموروف)
بگیرد که موفقاته آبراه دست
آورد. در سال ۱۹۲۷ وارد
کابل شد.

ایضا، در سال ۱۳۵۶ به حیت
حواج در دانشگاه چارصد ستر
شامل کارگردید.

دوکتور شاکموروف از امتحان دقیقه
شده به برتری رسید و مدتی بعد
حنگ های داخلی در گرفت
بعده در سن (۶۸)

بقائه از اجابتی مجاره حر
دروهنی مجاره حر
بوهنتون نام گردید.
عنق شش ماه را در این
بوهنتی سیری کرده بود که از
محصلا متنازاج: پ امتحان
کاکوآخذ برید تا جدت تحصیل
به خان فرستاده شوند.
دوکتور بودت با اینخسند ی
گفت:

۱) موسها در رشته طب
بود. وقت امتحان کاکوآخذ
موفقاته سیری کردم، واسطه دار
هاراه امیکار فراموش فرستادند
دین واسطه هارا به خودی دون
در جمله س واسطه ترسها عازم
شهر لیننگراد شوری شده شامل
اکادمی طب نام آن هرگز -
دیدم. (۱۱)

آنجا، ارمان اول راه تراگیری
لسان های روس و انگلیسی
گذراند، و سان دم شامل صنف
اول طب گردید.

زنده کی علمی دوکتور کردن
از صنف دم آغاز گشت، زسوا
مضمون فیزیولوژی که در این صنف
تدریس می شد آبراه سسوی
تحقیقات راجع به تجارب گشای
و کار روزی در ریاضت شکست شریجه
و غیرتوجه وان ارض کرد، تا
بعالیت های بزرگتر علمی را
در پیش کرد.

... و اما در صنف ششم:
در این صنف بود که با تدبیر
مضمون اول تریپیدی و ترماتوز
لوزی (دوکتور بود که مترجم شد
که این بخش طبابت در کشور ما
سخت ابتدای مانده و همی
کاری روزی آن صورت گرفت
است.

بنافعلات گرفت تا این رشته
را انتخاب کند و در کشورش آنرا
بپایه نموده، انگشت دهد.
با علاقمندی فراوان تحت
نظر استادان در آنجا، تجارب
و مطالعات را آغاز کرد.
در طول یک سال (۱۵۰۰)
تجربه را علاه بالایی حیوانات

بدر هر چند کوشش کسود
تایسون را از مکتب رفتن منصرف
کند اما فایده نکرد، زیرا کودک
شش پناه اش سخت به مکتب و
در علاقه مند بود.
با آنکه شامل مکتب شده بود
اما از کار باید رو طافه دست
نکشید. وقت از مکتب به خانه
باز می گشت چند کاری را که
در خانه داشت می گرفت و سه
چراگاه می بود هم به ما در ش
در کار منزل کم میکرد، بدین
خاطر صنف اول دردم ایما -
مشکلات زیاد و انزوات تعریف
به پایان رساند اما صنف بالاتر
را با درجات بالاتر.
وقت صنف ششم را در صنف
بنجم ختم کرد شامل حرس
بنیونتی شد. بزرگترین در این
زمینه چنین گفت:
(ا عروقت که طیاره می راد رهوا
می دیدم دم می خواست
بیلوت باشم زیرا بوزاز داد یک
طیاره برام کار بسیار دشوار
و مهمی به نظر می رسید، به
همین اساس آرزو می کسودم
و تلاش داشت شامل حرس
بنیونتی ششم. (۱۱)

زاده (اح. بی. آمد، سان
اون راست نابلد بود ریاد شوارقه
سیری کرد، ولی بعد از آن شوه
صنف شد و تا ختم دوره لیسه
حرس عرساله یک قاپ سلامت
راه باس این شوه کی این از -
اداره مکتب مکانات می گرفت.
وقت در سال (۱۳۴۲) مور



مردان و زنان در جستجوی عشق

ترجمه غزنی شفیمی

زنان است، بل واقعاً گرایش به رهبری از خصوصیات ذاتی این زنان به شمار می‌رود.

برای زنان کثرت‌اتفاق می‌افتد تا پلانهای شخصی شان را در مساحه کار، کاملاً عملی سازند و مقام اجتماعی خود را تثبیت نمایند.

آن‌ها نسبتاً از کارهای رسمی خود چی‌گونه‌گی اوقات فراغت، باک کاری خانه و پرورش اطفال ناراضی معلوم می‌شوند.

باری از دخترانی که از (۷) تا (۱۴) سال داشتند و زنانی که دارای سنین قابل ملاحظه می‌بودند، پرسیده شد: (شما آرزو دارید مرد باشید یا زن؟) - صرف یکصد آدم محدود از دختران پاسخ دادند که آرزو دارند پسر می‌شوند اما خلاف آن‌ها، - نیمی از آن‌ها (۸۰) درصد از زنان آرزو می‌کنند مرد باشند...

چنین پاسخ از همه اولتر؛ ناش از شواریها و نابه سامانی هابیت که بیشتر به دوش زنان قرار گرفته تا به دوش مردان و - متأسفانه که لذت و شادی کمتر متصور می‌گردد. لطفاً بگویید که آیا این همه منفان است یا خیر؟

مردان بیشتر به برد ستاورد های مادی، استوار است: چی‌گاری را انجام داده و چی چیزی را به دست آورده است. اما خود بسندی زنان بر خورد دیگران نسبت به آن‌ها و ادراک این که دیگران، نیازمند او هستند و دست داشتنی اند، استوار می‌باشند.

یکی دیگر از خصوصیات - تعدادی از زنان معاصر، همانا توجه شان به اشتغال کرسی ریاست فامیل است. فکر می‌کنم این موضوع را در مورد زنانی میتوان گفت که قوت تعدد پیدا کنند و دارند و مربوط می‌شوند به تیپ‌های صاحب‌توریت. به طور نمونه، طبق آمار بعضی از پژوهشگران از (۱۵) تا (۳۰) درصد زنان شامل سنین بعد از (۳۰) ساله‌گی، خود زاری می‌فامیل اعلان می‌کنند، در حالیکه صرف (۲) تا (۴) درصد شوهران شان و (۷) درصد پسران بزرگ سال شان این موضوع را مورد تا پید فرامید دهند. یعنی مطلب بر سر این نیست که حسد اعلائی استعداد سازماند هس و حسابهای شیطانی، ویژه جنبین:

د یگران به آن‌ها توجه نکنند، علاقه مند پیش آمد های محتاطانه در محل کار، به ویژه در رابطه با امرین مستقیم خویشند. آن‌ها بایی عدالتی، در حومه تقسیم وظایف تولیدی، مکافات و مساجات بیشتر قاطعانه برخورد می‌کنند. لذت‌پژوهشگران می‌باشند که قاعده اساسی برای مسوولان کلکتیف‌های زنان، عبارت است از هنر مفاهم و توجه به هر یک از کارمندان زن.

هر نوع برابری که مرد ها در خانه، خانواده و یاد رتاس با همسایه‌ها پیدا می‌کنند، هنگامیکه بلای وظایف رسمی خود حاضر می‌شوند، اگر این وظایف بر طبق میل شان باشد، تقریباً با سادگی از بار این همه برابرم، خود رانها - رخ می‌سازند. در حالیکه جا روی جنجال خانه، تا تئور شرعاً در طول روز بلای زنان، حفظ می‌کند و به همین لحاظ است که اگر مسوول اداره با آن‌ها - هم‌ردی و توجه نماید و به برابری بله‌های شان دستاورد رسیده‌گی کند، دستاورد های خوبی خواهد داشت. خود پسندی

می‌کنند. آن‌ها می‌توانند با زبان نازک یک سیخک مود (خرسه) کاری و در دناک حواله کنند و البته که همیشه این عمل کلیسی انجام نمی‌گیرد. بل گاهی حتی زیر نقاب عشق به انسان، موا - ثلت و توجه صورت می‌گیرد.

تحقیقات حاصله در قایبق سطح بلند رشد ذوقهای است - تیب، احساسات، عواطف، - تریز به زیبایی، استعداد خارق‌العاده، درن جانب مقابل و اکثر نسبت به آن رادر زنان تا پید می‌نماید.

زنان نسبت به مردان پشت کار دارند و وظایفی را که مستلزم حرکات تند دست‌ها و پنجه‌ها باشد، به ترانجام می‌دهند، آنان از شرایط کار فزنی و محیط ره‌ایشی بر توقع و تا تئورید برانند در اوقات که زنان باشند، خرا - رت در آن جا باید و یا سه درجه سانتی‌گراد بلند تر از درجه حرارتی باشد که در آن جا مردان وجود دارند. زیرا بالای آنها محل بود و یا سه و ویژه از طریق روانی تا تئور هم به جا می‌دارد. آنان تشنه برخورد مود با نه و با نازکند. می‌خواهند

ناشی از خصوصیات فطریست. اما شعور ثابت به وسیله تربیت و آموزش به ظاهر می‌رسد. ظاهراً دلیلش شاید همین است که در زنان موانع زیادی روانی از یک - جانب نسبت به بد بیشتر انواع و اقسام مترات جدید از لحاظ - صرفاً تخنیک و از جانب دیگر درایتی به مراتب زیاد نسبت به کارهای تکراری یک نواخت به مشاهده می‌رسد.

دانشمندان، یکی دیگر از خصایص زنان را خمیصت انگیزی آنان یاد می‌کنند، نخستین بار جنین اصلاح رایت خانم امریکایی که سه فرزند داشت، مورد استفاده قرار داد. تا آن هنگام مردان پژوهشگر معتقد بودند که نیوه، ای تند و تیز و عالیتر و خوشتر جل می‌نمایند اما این برتری صرف در نخبه‌ها است. حل حل این موضوعات به مناسبت - هده می‌رسد. به تدریج تفاوتها میان زنان و مردان در حل سریع و موثر موضوعات، موازی گشته و زنان حتی سبقت می‌جویند.

به عقیده روانشناسان، شعور (سیال) از بسیاری جهات مقید و اساسات حنثیک و یاد رنهایت

نیاز معلوم می‌شود. بعضی از پژوهشگران به دو نوع شعور اعتقاد دارند. یکی از آنها شعور (سیال) یاد می‌شود که من، آن را متحرک نامند. آری می‌کنم. نوع اول در هنگام حل موضوعات تازه که قبلاً با آن روبرو نشده‌اند، موثر واقع می‌شود. چنین تیپ‌ها اساساً ویژه مردان است. نوع دیگر، عبارت از شعور ثابت می‌باشد که ارتباط به ذخیره دانش و هر چل نمودن موثر و بعضی از موضوعات قابل تجربه دارد. چنین تیپ‌ها ویژه زنان است.

روانشناسان همچنان کشف کرده‌اند که بسیاری از مردان موضوعاتی را که مستند نیستند، عالیتر و خوشتر جل می‌نمایند اما این برتری صرف در نخبه‌ها است. حل حل این موضوعات به مناسبت - هده می‌رسد. به تدریج تفاوتها میان زنان و مردان در حل سریع و موثر موضوعات، موازی گشته و زنان حتی سبقت می‌جویند.

به عقیده روانشناسان، شعور (سیال) از بسیاری جهات مقید و اساسات حنثیک و یاد رنهایت

حالی که بسیاری از خصوصیات زنان در محیط تربیتی شکل می‌پذیرد. به همین اساس است که زنان، انعطاف پذیر بوده و نسبت به تا تئور بیرونی و افکار دیگران برخورد نرم دارند. در مقایسه با مردان برای زنان قضاوت افرادی که مستقیماً آنان را احاطه می‌کنند، ارزشمندتر است. از همین جهت به مشاهده رسیده است که رشد دماغی دختران، اساساً از طریق کانال لفظی تکامل می‌یابد. زنان و گفتار برای آن‌ها به مراتب اهمیت بیشتری دارد. دختران - ان بر حسب معمول، زود تر به سخن زدن آغاز می‌کنند و ذخیره لغات آن‌ها به بسیار زودی غنی می‌گردد. در سنین پیش از تکمیل سخنان شان برابر تر از پسران است. در مقایسه با دختران، در رشد دماغی پسران، انشیوا اجناس، تا تئور بیشتر به جا می‌گذارد. برای دختران خواندن شنیدن و به حافظه سپردن، - بسنده است، در حالیکه برای پسران در ره‌لوی اینها پیدن لمس کردن، باز کردن و جمع کردن

این واقعیت را همه گمان پذیرفته‌اند که مردان، دارای قوت زیاد اکتیوی اند که به طور معمول، زیاد تر مستقلند و زمانی حتی خصوصیات بار، آنان قوی تر از زنان می‌باشند و روح مقابله، یکی از خصوصیات شان است. بالای وظایف خود مسلط هستند و همیشه بر موضوعی ادعا، تا تئورید و با فشار می‌کنند. در عین حال اراده، معقول و حاکمیت، آن‌ها را از زنان متمایز می‌سازد.

اما زنان، برعکس مدل ضعیف و ایسته و حتی پسندند. آنان دارای نیروی سازگاری که قویاً متکی به خانواده است، می‌باشند و بر طبق معمول احساساتی و پسر تحریک‌پذیرند.

ظاهراً تصور می‌شود که موضوع روشن است. اما پژوهش‌های ده‌های اخیر، صرف تسمای این تصورات را تا پید می‌نماید. باری چنین ثابت شده بود که بعضی از خصوصیات مرفو - لوزیک و فیزیولوژیک مردان بر سر بنیاد جنثیک استوار است و یاد آخرین تحلیل، مشروط بر سر محرکات فطری می‌باشند. در -

پرونی اوونکی



زار ونکی انجمن تفریح واک



په پد ونکی د قیمتی تیز ولسا
 خرگنده اغیزه په پام کې نه نیسی
 او تر هرڅه لویې یې دې ټکی ته
 پا ملرته کوي چې ایا د ورځینې مود
 سره برابرې که نه د سینگار
 اریان به سامانونه چې نننۍ -
 انځورگران او نڅرگران یې له
 ډول ډول مواد څخه جوړ ویشتر
 ډول زیات دود دې پخوانۍ -
 درنډې او گرانی گان لکه سر
 شري او داسې نوره یوازې د -
 نجونو بلکې د زړ وینځو هم له
 خوښې یې ښی او بچونې کله کله
 د نننیو گانو او چې د پخوانیو
 پرته ډیره لویه به لري - له
 ډلې څخه د طبیعي او دوقی وړ -
 گا یو د ترلاسه کولو له پاره به
 ساتونو ساتونو د زرگرانو د هنرو
 د ویشتر مخ ته د زړې پکښه
 چې ښی تل فواري ترپولسو
 ((غوره - غوره)) څیزواخلی .



د زرگري هنر د پورتنی تاریخ
 لري . د نړي په موزیمونو کې داسې
 آثار شته چې له ډیورلر فوسو
 وختونو څخه زاپاتی دې د نړي
 موزیمونه د دې حقیقت ښه بیلگه
 دي چې د زرگري هنر د پورتنی
 تاریخ لري . انسانانو تر میلاد
 دمخه هم په غار او لاسونو کې
 پورته دې شیان د ښکلا او سینگار
 په مقصد نه بلکې د بد مرضی په
 وړاندې د ((ساتونکی)) تمویذ
 په توگه ساتل

دغه موهومات چې د محالو -
 نکو قیمتی تیز و د ((کوډگري)) -
 سره تینگ اړیکې لري ، د محالو
 شیانو په توگه وپېښېدې او ان -
 ډیر ستر انسانان یې هم تر
 اغیزې لاندې راوستل . ناپلیون
 یونا بارت الماس د بري سمبول
 گڼل او له هدفه کبله به یې تل
 له بحانه سره الماس گرځاوه ((د
 مینې ترلاسه کوونکی)) گلابی زړه
 چنبارنگه تیزه چې امیتیت -
 نویزې . د کاتولیکې کشیشانو د
 کانی په توگه اوسنبل د سوداگر -
 انوا او زرگرانو د طلسمان یا تاویز
 په توگه گڼل کېده .
 خونین د زرگري د سامانونو

روڼ او یا سپین رنگه فسی سره ښه
 ښکاره گڼي . که چیرې فسی
 روښانه رنگ ولري او په خاموکس
 هم هدفه رنگ ته ورته ښکلان
 او یا لیکي وي نو لږ څه ښه ښکاري
 او د پاملرنې وړ گرځېد لای شي .
 ۲- فوز والی - د هغو
 سپین پوټکو ښخو په فوز ونو کې چې
 وپښتان یې ژر او سترگې یې
 څر وزه رنگ ولري ، د سپین فسی
 لرونکي فوز والی ښی ښکاري خود
 توو وپښتانو لرونکو او فم رنگه
 ښخو له پاره چې د سترگو رنگه
 یې د فسی رنگ سره ښه کېږي د
 روښانه مرجان او فووزي لرونکي
 فوز والی غوره گڼلې شوي دي .
 پاش په (۸۷) مخ کې

جا مو او د محفلونو د کمپونو
 سره ښی پوښی اولوی فلسزي
 فاره کوه ، مینای گل پخن او
 لاکونه ، خریش کوشی ، د لرگو
 مري او داسې نور د فولکلوریک
 سینگار په توگه گڼل کېږي . ځنډې
 لرونکي یا مستطیل تیږي د ویشتر
 له پلوه ښی نه معلومېږي او د ما -
 ټام په تیزه کې او په تهر صبا
 د ډیر لوکس سینگار سره ښی
 ښکاري .
 د ډیر وند یز سینگار په سباب
 لنډې څرگند ونس :
 ۱- گوته او چله - فکر کم چسې
 په لاسونو کې خود انی بیلا بیلې
 گوتې چې رنگارنگه فسی ولري ښی
 نه ښکاري . رنگه فسی یوازې د -

اسرار خوردنیها

شلغم

شلغم بخورید تا دچار سرماخوردگی نشوید

را کشید و خام بخورند. مواد سفیده بی شلغم تقویت کننده اعصاب و مغز بوده، حافظه را تقویه میکند. به علت داشتن ویتامین (الف) از شب کوری جلوگیری میکند. اگر احساس کردید کم حوصله شده و هلاقه به کار و تحصیل و مطالعه ندارید، بی دردی چند روز صبح هم برای ناشتا، شلغم بخورید و اثر آنرا ببینید، شلغم بخته شده تنوری مفید است سینه دردی را برطرف و سرفه را آسان میسازد. اگر میخواهید در برابر همه بیماریها بدن شما قویتر باشد بیشتریداشته باشد شما میتوانید برای درمان ریزش وزگام شلغم را از قسمت برگهای آن به اندازه یک قاشق بکاوید و بعد به همان مقدار بوره در آن جابجند. سپس آنرا برای مدت حد اقل ده ساعت بگذارید و بعد این را که در آن جاستراکم میشود بلوئید بسیار مفید واقع میشود. درد مفاصل را تمکین میدهد. فشارخون را پایین می آورد و به علت داشتن ویتامین (ث) از لخته شدن خون جلوگیری میکند. شلغم باداشتن ویتامین (الف) از افتادن جنین جلوگیری کرده و محیط رحم را برای پرورش نوزاد آماده میسازد. ساقه های نازک بزرگ شلغم در راز زیاد میکند و سنگ گرده و ممانه را میوزانند.

شلغم دارای ویتامین های مختلف و حاوی املاح فراوان است. شما شلغم را در زمستان در ردیف سبزیها و میوه هادردها می بینید و این بر سرش پیش می آید که شلغم میوه است یا سبزی؟ بهتر است که در پاسخ بگوییم: شلغم، نه میوه است و نه سبزی، بل یک ریشه خوراکیست که ما آنرا در هم شورسا و آش و ریزم و بخته آنرا گرم میخوریم.

در فصل زمستان، شلغم نعمت برارزشیست که خوردن آن انسان را از زکام و ریزش مضمون نکه میدارد و خوردن آن، بهترین داروی ضد عفونی کننده در برابر ویروس سرماخوردگیست. شلغم دارای هشت درصد مواد نشاسته بی وقتی و دو درصد مواد چربیست و مقداری سلولوز هم دارد که به همین جهت شکم را برکردن موشخص را سبوس کند و کسی را جاق نمی نماید و برای کسانی که جاق استند و میخواهند لاغر شوند، غذای مناسبیست.

شلغم، دارای ویتامین های الف، پ، ث، کلسیم، فاسفورس میباشد. خوردن آن از بیماری های جلدی جلوگیری مینماید و با این که هشت درصد مواد نشاسته بی دارد، برای بیماران مبتلا به قند و شکر ضرر ندارد بل مفید است، به ویژه اگر آب آن



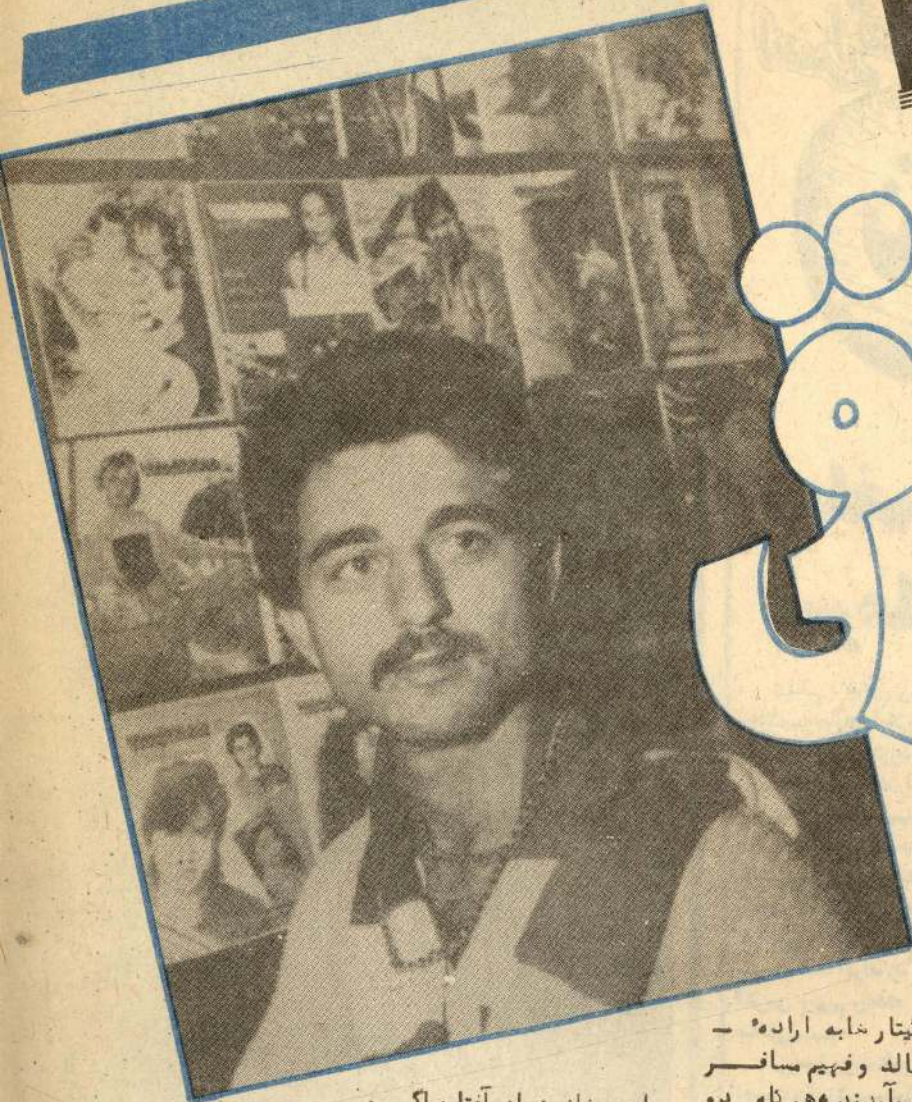
پانوازنده‌ها

فرهاد فیضی

اولین نوازنده

دوستان

در کشور



به نظر بشنو فن زیباترین پارچه موسیقی با حنجره آواز خوان آغاز میشود و متوجه میشود که تا حال یادداشت نوازنده‌های واقعه کم نظیر انسانی خود به آنها آنطوریکه باید نپرداخته‌ام، چنانکه به دایرکتورهای عرصه‌های مختلف نهر داخته‌ام، چنانکه به اغلب امور کسان دیگر که در خور معرفت هستند نپرداخته‌ام، چنانکه به کمپوزیتوران نهر داخته‌ام.

اینبار مجله مادر نظر دارد این بخش را (بخشی ایجاد در سرف با نوازنده‌ها) را در یک سری هنری در صحنه‌هایش اضافه کند.

شرکاء انکشتنهای فرید رستگار برده‌ها را به رسم نماید هرگاه

سیم‌های لیتار شباه اراده - محمود و خالد و فهم مسافر به فریاد نیامدند هرگاه دو دست و دو پای سراپا سروآشنای فرهاد فیضی بر دل درم کوبیده نمیشد بلندای عدای وجهه تا کجا می‌بود؟ کبیر متین و مسعود امید چطور عویت امروزی را برگزفت.

بهر حال ماصحبت را از فرهاد فیضی درم نواز گل سرخ شروع میکنم: ظاهر همیشه نا آرام و شوخ دارد سریع و سریع صحبت میکند. در کسرت‌های متنی‌اش در لبه استقلال جاز است بود. زمانی در خانه ایام نوجوانی اش گروهی مصروف تمرین بودند. زمانی همسایه‌های خانه فرهاد به مامورین پولیس (وقت) سنایت برده بودند که پسر

عاحب‌خانه زیاد آفتابه لگن بازی میکند و مزاحم مزاج مامیشود. خلاف معمول ترجیح میدهم از کتبه‌های تخنیتی کارن برایم چیزی بگویند و به من راه‌یجاد سوالات را باز کند و بهانه‌گونه‌ها آفرانین بر سر حرف می‌آید:

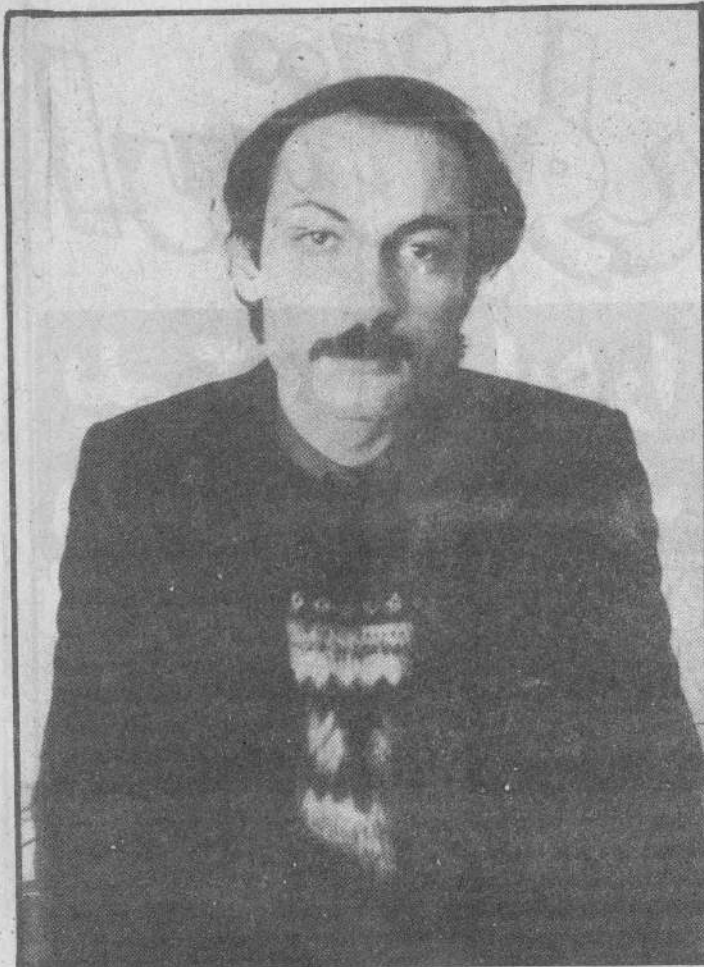
اگر فرار باشد مباحه بی‌با شما انجام گیرد شما میخواهید از کجا آغاز کنیم؟ به مثابه جاز نواز جوان و سابقه دار؟

از غلغله شما شروع میکنم، من جاز نواز نیستم و در همه دنیا و همه لسانها چنین کسی وجود ندارد. میخواهم واقعیت یک غلغله رایج را پرده برداری کنم. جاز بخشی ویژه‌ای از موسیقی و استیل خاصی از عصری ساختن کار

با وسایل مدرن موسیقی است که در برگیرنده کار جمعی گروه‌ها و ارکسترهای به اصطلاح "موسیقی غربی" میباشد، نه یک وسیله موسیقی، من پسندم نواز هستم.

بیا آقا، درم نواز در مورد کار هایت قبل از پرسش‌های ویژه من چیزهایی بگو؟

رشته اساسی کارم رادرم نوازی تشکیل میدهد اما کارهایی دیگری نیز دارم مثلاً در نواختن پرده باپ و بین کیتار و لیت گیتار نیز نوازنده مناسب هستم. درم نوازی نسبت به همه عرصه‌های دیگر موسیقی مستلزم حالات بقیه در صحنه (۲۲)



خواهم که با

زبان نغمه

قصه ها کنم



باید یاد اور بشوم که استاد و رهنمای من درین راه کمپوزیتور موفق کشور محترم شاد کام است .

مباحثه از حسینا حافظ

س- به نظر خودتان بیشتر کدام آهنگتان از جانب شنوندهگان راد یو وینند ؟ گان تلویزیون مقبول واقع گردید و در دل هسان جنگ زد است ؟

ج- به نظر خودم هنوز آنچه را که میخواهم رضایت مندی خاطر مردم هنر پرورم را فراهم سازد جامه عمل نپوشیده ، مگر با انهم تلاش من بخاطر آن است تا نوای خود را همراه با شور عشق و محبت انسان به انسان بگوش هموطنان برسانم .

فکر میکنم آهنگ های صورتگر نقاشم ، "خواهم که با زبان نغمه قصه ها کنم" "سیرنی شمع ز تو وایدل ترانگتم" تا اندازه یی مورد قبول هنرستان دوستان قرار گرفته است .

س- در زمره آهنگ های ایشان کدام هارا خود کمپوز نمودید ؟

بقوه در صفحه (۸۶)



سال این کورس را تعقیب نمودم از آنجا که این مرکز نسبت بازگشت استادان هندی به کشورشان به رکود مواجه گردید شاگردان همه در نیمه راه ماندند . زیرا آنچه که باید از اندوخته های استادان هندی مستفید می شدیم وی آموزشی نیمه تمام ماند از یورو پیشنهاده من من حیث یکاز نو آموزان موسیقی در کشور این است که باید این کورس زیر نظر استادان ورزیده از نو ایجاد و به کارش ادامه دهد .

س: چی وقت به هنر موسیقی علاقت شدید ؟ رهنمای تان درین راه کی بود و همین اکنون چی تعداد آهنگ های تان را ثبت راد یو و تلویزیون نمودید ؟ ج- هر چند تاریخ دقیق آن را بیاد ندارم مگر نوای موسیقی از کودکی مرا سخت تحت تاثیر خود قرار داد . تا هنوز در حدود ۴۰ آهنگ در آرشیف راد یو ثبت نموده ام که ۲۰ آهنگ آن راد یو تلویزیون نیز لبسنگ نموده ام . و

رحیم یوسفی یکی از چهره های شتعدد در هنر آواز خوانسی است که شنوندگان آوازش زیاد اند و او توانسته در مدت زمان کوتاهی راه دراز تری را پیماید . با او مصاحبه یی انجام داده ایم که اینک آنرا از نظر خواننده گان سباورن میگذرانیم :

س- آنگونه که ما آگاهیم در این شعبه منظور آموزش بهتر موسیقی ، چند سالی مرکز آموزش موسیقی کلاسیک هند را تعقیب نمودید ؟ چی اندوخته های از آن مرکز دارید و نظر تان راد یو مورد این که چرا این مرکز به رکود مواجه گردید چی است ؟ و در آینده به خاطر بهبود آن چی پیشنهادات دارید ؟

ج: مرکز آموزش موسیقی کلاسیک هند بنا بر روابط کلتوری میان کشور ما و هند ، در کارا بیل ایجاد گردید و بنا بر علاقه که به هنر موسیقی داشتیم مدت جبار

استانبول

پلی که دوقاره را وصل می کند

های برجسته به سوی آسمان بلند میشوند و دوقاره اروپا و آسیا را به هم پل میزنند و بحیره مرمه را به هم وصل میسازد. این موقعیت ستراتیژیک، سرنوشت تاریخی شهر (استانبول) را بیان میکند. شهری که در حدود یک هزار و شصت سال پیش بنا شده است و در سال ۱۹۳۰ میلادی امپراتوری عثمانی، آن را پایتختی قرار داد. پس از تقسیم

(خداوند، انسان، طبیعت و هنر، با هم عالیترین منظوری را که چشمان آدمی در روی زمین میتواند تصور کند، ایجاد کرده است.)
سخنان لامارتین - ستایش شایسته بی از استانبول - این شهر بی نظیر است که از میان آب های کف آلود آبناهی بوسفورس بر خاسته و با گنبد ها و مینار ه

امپراتوری، استانبول به حیث پایتخت امپراتوری بیزانتین عرض وجود کرد. پس در سال ۱۴۵۳، شهر استانبول که دارای مستحکم ترین حصار های دنیا بود، به دست ترک های عثمانی که در آن زمان توسط سلطان جوان و برشور و هرجان (محمد دوم) رهبری میشد، افتاد.

درین مهمترین شهر جهانی سنتیزی از گذشته و حال - مشاهده میرسد. شکوه و جلال بیزانتین و ثروت عثمانی در این شهر ساحلی مزدحم و پرسر و صدا به هم آمیخته اند. در ساحل جل شهر، کشتیهای بزرگ مسافربری از یکسو و قایق های کوچک ماهیگیری که در آب های خروشان غوطه و راند، نظر را جلب میکنند. در هر کجای این شهر، تفاوت های مهم دیده میشوند. از سوی صدای موتور کشتی ها و از سوی دیگر صدای موزن های که از میناره های مساجد ظنین میآیند. و مومنان را به عبادت فرا میخواند. در یک طرف برتو افتاب که در هلال سرگنبد مساجد میتابد و بر ترسو زمین آن بازتاب مییابد و در طرف دیگر شگفتی و حیرتی که از کنار هنرمندانه ساختمان ها و بیکره

های موزائیک دوران بیزانتین دیده هارا مسحور میسازد. شب هنگام، شهر در رخسار شبی مستغرق میشود. بیابان ها بشقاب های پراز غذا های دریایی در دستوران ها و هوسل های کرانه های بحیره به صدا در می آیند و ریخته های موسیقی دانشین می آرزیند.

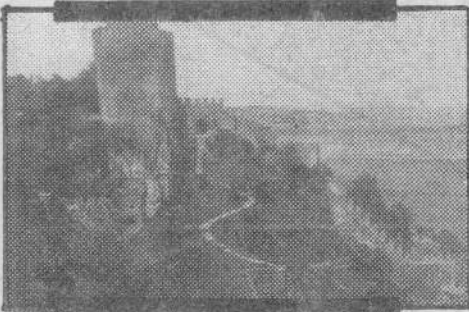
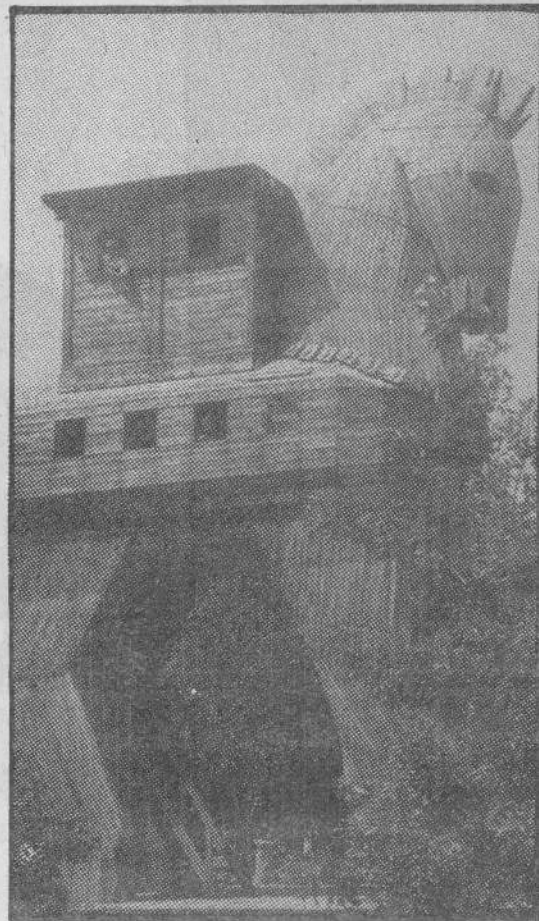
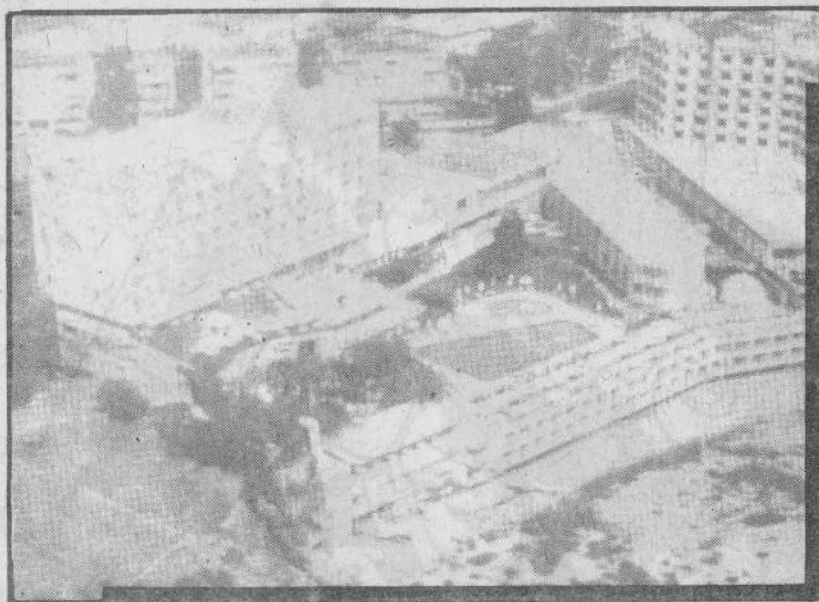
بازار سر پوشیده: استانبول یکی از بهترین سرگرمی های مردم - به ویژه سیاحان - می باشد. درین بازار انواع قالیچین ها و قالیچه های ترکی، سامان و آلات برنجی، زبور ها و دیگر مصنوعات و محصولات صنایع دستی به فروش میرسد.

اسپ توری که نمای از آن اسپیت که ملکه توری به عنوان تحفه آن را سه هزار سال پیش به مردم شهری میداد که بعد ها (توریا) یاد میشود. داخل این اسپ انفرادی را جابه جاس میسازد. گانه ا در داخل شهر در - های قلعه را میگشایند و لشکر ملکه توریاد داخل شهر میشوند و از این جا اصطلاح سیاسی ستون بنجم نیز نشاءت یافته است.

(باید سیوز می رت و لار شوا)
داد لوید بیج برلین د تخنیک د پوهنتون د شپیته کلن پرو فیسور هیزه یومین کویل د خولی خبری دی. نومبری پوه د فضا بی ترا - نسپورت د پوه کار پوه به توگه پوله هغو کسانو خوخه دی، چی د - سیوز می لومر نی سفینی د (ساتو - رنو ۵) د جوړولو ویا لری. اوسنی پلان د پیرا خه اوردیا - ملرنی وړ دی. به نزدی پراتلونکی موده کی به له حکمی خوخه بار - وړونکی سفینی جالان اود سیو - زمی به لوی به حرکت وکړی. به هره سفینه کی به ۴۰۰ تنه مواد بارش دغه بار د امریکاد توفندی پلان د بار د وزن به برتله ۱۴ مرتبسی زیات دی. منشور شکله کوزمیکي جوړ شتون به د نپتون تر نامه لاندی د سیو - زمی به سطحه بنکته اود کورونو به شکل به به خپلوتیل سکویک - و پینو باندی ودریزی. اولسه همدغه خای به مخکی ته د بیرته راستنید لوجاری هم سرته رسیزی

په
سیوزمی
کی
وړونکی
بنارکوتی
جوړیزی





د سپوږمې مخ د علمي کارونو پاره ډیر غوره حای دی

مليارد و پاروت ضرورت دي، که څه هم دغه بیسی ډیر زیاتی دی. خو که له بلی خوا سوچ وکړو هر کال د نوو منابعو څخه د انرژي د استحصال او خپر نی په برخه کې هم همدومره بیسی لگول کیدی په عین حال کې له معنکی څخه د نفتو اوسکرو استخراج دوام لري او بیای پنبوسر کاله وروسته دغه زیوی پای ته ورسیدی او بیا په په همدغه ډول پروژو ته چی نن یی ډیر خلک فانتازي پولسی او تیاپیداشی))

سریره پردی د سپوږمې مخ د علمی کارونوله باره ډیر غوره لځای دی. د مثال په توگه ستوري پیژندونکی کولی شی د سپوږمې له مخ څخه یی له دی چی معنکی اتومسفیر مزاحمت وکړی، په ښه توگه د کیهان په باره کی خبر نی سرته ورسوی. دغه راز کیدی شی، چی له سپوږمې څخه د لمریز نظام نورو سیاروته د سفینو د تولید اډی په حیث گټه واخیستل شی.

بیا به معنکی ته لږ د ول کیدی. د لمری بریناد بقی د جوړ ولسو لوی لگښت کیدی شی په سپوږمې کی د خامو مواد و په کارونی سره تر ډیر اندازي کم شی.

د کویل د ډلی د پوهانو شمیر نو له مخی د سپوږمې څخه د هر کیلوگرام خامو مواد و استحصال په ۴۰ پارول لگښت ته ضرورت ولری. چی د معنکی څخه د ورته مواد و د لږ د ول په نسبت به ډیر مرتبی ارزانه وي. د سپوږمې پرمخ د یونارگونی او برقی بقی د جوړ ولوله باره نوي ترانسپورتنی سیستم ښمته میشت لری. د لوید یخ برلین د تخنیک د پوهنځی د استاد انوله نظره دغه پروژه له تخنیکي پلوه د کمپیوتر په مرسته بیخی بشپړه شوی ده. خوبیل لځای وایی: ((البته په دی شرط چی د دی کار له باره لازمی بیسی په اختیار کی ولرو. ځکه د اکومه ساده مسئله نه ده. د بار وړونکو راکتونو څخه نیولی د برینا د بقی ترمونتاژ پوری ټول ټال سلسو

د دغو مشورو له جوړ ښتونسو یونارگونی په ټول ضروري سامان ولری او دا په عین حال کی د راکتونو پروژوله باره یونیسټ وي. خیر نیویدلی ده، چی د راکتو نکی پمپ ی په لومړ یوکلونوکی بهه د معنکی د کړی د نفوسو شمیرلسو مليا رد و تنوته ورسیدی. د انرژي ستونزه به د بشریت له باره لهه ټولونه ستر پرابلم وي. دغه راز د نفتو او د بروسکارو همیشنی استخراج او د برینا د اتومسی بټیو په کار اچول به بشریت د زیاتو ایکولوژیکي ستونزو سره مخامخ کړی. له همدی کبله اړتیا پید کیدی چی د انرژي د نوو منابعو پلټنه وشی. او د نونو و منابعو په لړ کی به یوه هم د (۲۶۰۰۰) کیلومترو په جگوالی کی د کوزمیک لمریز بټیو په مرسته د ضرورت وړ انرژي ترلاسه کول وي. د دغه هدف له باره به جوړ شوي سامان آلات د خپلسو لمریزو سلولونو په واسطه د لمر انرژي د برینا په انرژي اړ وي او

خوشه خوشه

کوچکترین انسان

گل محمد محفلی بریا کرد با دوستان و نزد یکان خود، زیرای ران کتاب ریکارد هائیت نمودند. ریکارد گل محمد ۲۳ ساله در آن است که با قامت ۶۳ سانتی متر تا حال کوچکترین انسان بالغ در جهان است.

ساعت نفوس

در پایان سال ۱۹۸۷ دربار ساعت به اصطلاح نفوس به نفا برتاب شد. این ساعت وسیله بسیار بیجید و میکرو کامپیوتری عرض ثبت مداوم از یاد نفوس در سیاره ما میباشد. این وسیله ساخت جاپان است که نه تنها قادر بوده در هر دقیقه زایش ۱۵۷۰ نوزاد را از تمام جهان ثبت نماید، بل که قادر است در همان دقیقه از تعداد عمومی نفوس جهان معلومت بدهد. در همین حال ساعت مذکور تعداد انسان های را که در یک دقیقه از جهان میروند نیز ثبت مینماید.

افشای قاچاق

شخصیت که زیر نام مستعار گبریل شهرت دارد. هیچ کس نام اصلی وی را نمیداند و با چهره اش آشنایی ندارد. سالهاست که در انشا و برده برداری قاچاق و اختکار به مقامات پولیس و اداری کار میکند. چندی پیش ماجرای استفاده مواد مخدره را در تیلور حامل (۶۰۰ تن گاز طبیعی - امریکایی که موظفین مرزی در بدل بنجاه هزار دلار از عبور آن چشم پوشی مینمودند) افشا نمود.

جشن تولد

ملانصرالدین

در ترکیه هر سال تولد خواجه نصرالدین (ملانصرالدین) را جشن میگیرند. بسیاری از کشورهای خاور میانه ترکیه ملارا از خود میخوانند. دانشمندان تا یکد میوزند که خواجه نصرالدین با حقیقت میزیست. پس از مرگ وی (۱۲۸۴) قصه های هجو انگیزه ش را در سال ۱۶۷۶ محمد کاشی جمع آورد و پس از آن تا امروز - کتاب مجموعه قصه های خواجه نصرالدین در بسیاری گوشه های جهان به نشر میروند.

پدر خوانده مافیا

زین ستورین (پدر خوانده مافیا) که تجارت پورنوگرافی بسیار (نشرات محرک احساسات جنسی) را با سرمایه دورانسی هشت ملیارد دلار زیاد ابر دارد، در کلیولاند در خانه بی بدون حتی یک روزنه (ارسی) و دروازه مخفی زنده می میکند فقط محرمترین و نزد یکترین همکارانش از آن باخبر اند. اما وی با وجود این همه تدابیر و امکانات بازم با ماسک سر چهره تماس برقرار مینماید.



ظاعون گونه در سگ های دریایی بحیره شمال و شرق پیدا اند. تا ماه اکتوبر تعداد حیوانات هلاک شده به ۱۷۰۰۰ رسید. از احما شیه های شکار گشته دامعلیم میگردد که در فنلند، بین سال های ۱۹۱۰-۱۹۲۰ سالیانه ۲۱۰۰۰ تا ۲۰۰۰۰ از زمین حیوان شکار میگردید. خلاصه جمعیت آن تعداد رجزیان قرن مادر بحیره شرق از چندین صد هزار به ۸۰۰۰ حیوان تقلیل یافته است.



گذاشت، مقادیر بزرگه سواد کتف و مضره کچایی از راه دریا ها، با مستقیما در بحر ها سرازیر میگردد. موا دیاد شده برای سگهای دریایی به گونه ویژه بیسی خطرناک است. زیرا این مواد در حلقه های زنجیر غذای تجمع یافته و به سختی حل میگردد. تا تیرات مضرا این مواد سالها بعد پدید میآید. در ماه می سال ۱۹۸۸ بیماری

سهم فعال میگیرند. جمعیت های سگ های دریایی در بحیره شمال و بحیره شرق که در سواحل آن کشورهای ناروی، سویدن، آلمان قدرال آلمان دموکراتیک، پولند، اتحاد شوروی و فنلند موقعیت دارند، موجودند.

شکار این حیوانات در بحیره شمال منعت تاریخی داشته و در گذشته ها حیوان شکار شده میشد، ولی بعد ها شکار کردن آنها تنظیم گردید، چنانچه در آلمان قدرال به دست داشتن لایسنس شکار سگهای دریایی لازمی است. پوست سگ بروه های دریایی به قیمت گزافی خرید و فروش میگردند. عاقبت این کار جز تباهی و کاهش نسل این حیوان نخواهد بود. نخست پس از آنکه شکار این حیوان ممنوع قرار داده شد جمعیت های آن از سالهای وسط ۲۰ به این سو دوباره جان گرفت، ولی همزمان با این بهبودی شرایط محیط زیست روه و خامت



اما و هلاکت جمعی یا کتله بی سگ های دریایی (Phocavitulina) در سالهای گذشته در مرگوشه و کتارجهان اسباب ناراحتی را به بار آورد.

سگ های دریایی شناوران ماهر و غوطه زن های با دوام بوده که عمدتاً از ماهی تغذیه می نمایند. طول بدن آنها تا سه متر میرسد و از زمره پستانداران تکامل یافته بحری به شمار میروند. نوزادان شان را بر روی خشکه یا کتله های یخ به دنیا می آورند. همچنان لباس مونه شان را در خشکه تعویض مینمایند. این سگها از هزاران سال بدینسو فقط به خاطر پوست گرانها شکار میشوند. نخست در سالهای اخیر است که از شکار بیرحمانه این زنده جان های بحری جلوگیری میشود چه در سیستم اکولوژیک دریاها وظیفه بی سگهای به دوش دارند. به شکلی وظیفه پولیس صحرای بحری را با بلعیدن واز میان برداشتن حیوانات زخمی و بیمار انجام داده و به این ترتیب در تنظیم جمعیت های زنده بحر و بحیره ها

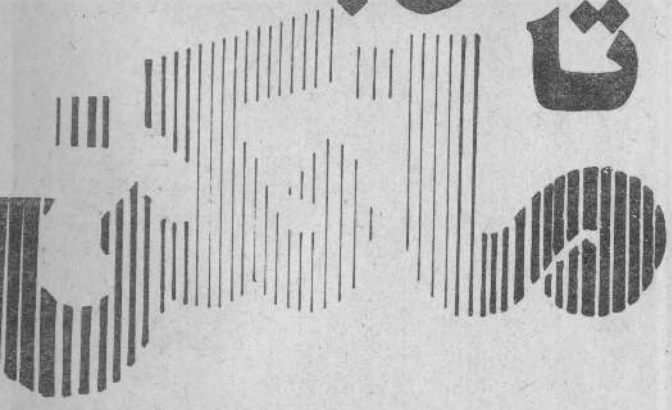
ترجمه: رهناب



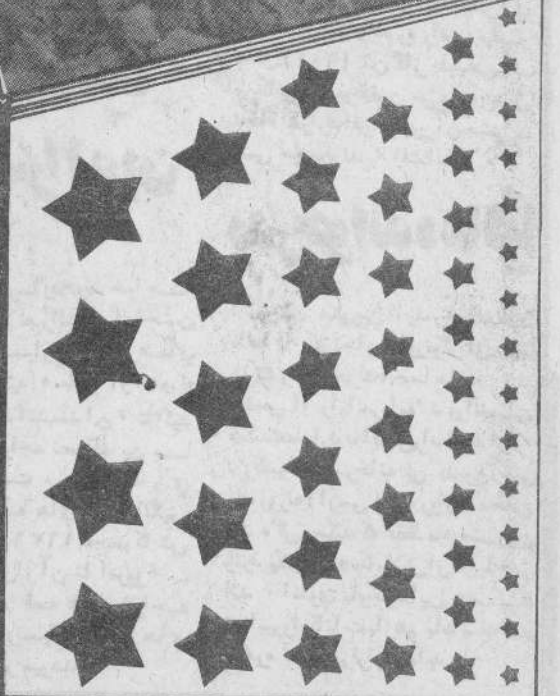
صدقته ظفر
يك



نطاق باشد
تا



طابعه ازیلا لدا



صد بقیه به همان اندازه که از عقب بود، تلویزیون زنی جدی - معلوم می شود به همان اندازه زنی صمیمی، مهربان و بالطف است. وقتی صحبت می کند لبخند بر لبانش است و نقد را در بیان او فصاحت وجود دارد که من تا اکنون کمتر با چنین زنی برخورد کرده ام به هر حال اکنون بر آشنایی بیشتر با وی خوب است جریان صحبت ما را بخوانید.

چطور علاقتان شد بدست نطق تلویزیون و باراد پوشید؟
- از زمانیکه در مکتب بودم علاقه داشتم تا نطق شوم و الهام می که در این قسمت گرفتن از آواز - لطیفه کبیر سراج بود هرگاه هیکه او خبر را میخواند من هم ذوقزد و خبری را میگرفتم و میخواندم و بیشتر میکوشیدم تا همچو او بخوانم واضحست که همچو او خواننده نمیتوانستم اما بدین مراتب مشوق میکرد.

بسی مشوق تان درین راه پدرتان است؟
- بلی، در آثار تشویق پدرم بود که در سن پانزده سالگی من آن زمان که متعلم مکتب بودم امتحان نطقی دادم. آنوقت امتحان نطقی را یک تم جاپانی ها میگرفتند. بالاخره بعد از مدتی از آغاز سال ۱۳۶۱ تا حال همکاری منظم باراد یوتولویزیون دارم.

وقتی برای اولین مرتبه اخبار را میخواندید چه گونه واکنش و احساسی داشتید؟
- طبعاً کاری را که باید برای اولین بار انجام داد توأم با یک خوشی و رضایت از انجام خوب آن و جلب اعتماد اداره و از طرفی هم بایک عالم اضطراب و تشویش همراه است. و برای من جایی انتخاب است که توانستم در فاصله ده اخبار شب بخوانم.

برایم های عمده شما مخصوصاً نطقان زن در تلویزیون زیاد یوجیست؟

همینکه یک خانم از وضع موجود برای کار همی مثل خواندن اخبار از خانه می براید در حالیکه بیننده گان دارای ذوق های مختلف و بدگاه های مختلف و در صف مقابل وجود دارند، اما اگر راجع به برایم های نطقان بگویم آنقدر روافراست که به یکس دوتا آن را خلاصه نمیتوان کرد. بان هم برایم اساسی مایه

صورت صمیمی نداشتن نطقان بر وفیشل است زیرا اگر قرار بود که ما نطقان مسلکی میبودیم حتماً بدون کمک دیگران نمیتوانستیم مشکلات خود را حل کنیم.

نطقان ما وقتی اخبار را شب را میخوانند طوری معلوم میشوند که از یک محفل مجلل آمده اند و یا شاید هم از یک عروسی شما درین مورد چه نظر دارید؟

من زیاد بالای طرز آرایش و پوشیدن لباس خود نمیتوانم تاکید کنم. به نظر من برنامه های ذوقی جای هر نوع آرایش و پوشیدن موجود است اما در سویی اخبار نطق باید نقش یک دیپلمات را داشته باشد، چرا که وقایع مهم را میخوانند، بنابراین لازم است تا مقداری در طرز آرایش خوب خود دقیق باشند.

اگر یوتولویزیون مشخصی برای نطقان تعیین شود خوب خواهد بود چنانچه چند سال قبل لباس های مخصوصی برای نطقان تهیه گردید اما پس از چند روز آن هم فراموش گردید، باز هم به نظر من بهتر است یک نطقی باشد تا یک مانکن.

شما صحبت یک زن افغان، چقدر نقش موثر در جامعه داشته اید؟

برای خودم به هیچ وجه رضایت بخش نبوده اما نظر به وضع موجود یک زن همینکه نمیتواند در یک سنگر گرم در هلوپی - سایر وطنپرستان بجنگد لا اقل میتواند در یک جبهه دیگر که عبارت از جبهه تبلیغ است موثریت خود را ثابت کند، به طوری مثال: اگر نمیتوانم عملاً بجنگم اما همینکه خبر روزی سربازان خود را اعلام میکنم مایه یک مقدار رسالت خود را ایفا کرده ام.

شما با کسی در رقابت امتیهد؟
- نمیخواهم رقابتی داشته باشم فقط میخواهم خودم باشم و بس.

از جمله نطقان به کی بیشتر علاقه مندید؟
- لطیفه کبیر سراج (صدایش برایم یگانه است و خود شن یگانه است)

در مورد یک نطق که بتواند خبر را از یاد بخواند چه نظر دارید؟

این کار در مورد خواندن اخبار کاملاً غیر مجاز است اما در برنامه های ذوقی اینکار را میتوان

انجام داد.

* و آیا نطق میتواند از سیاست بدو بیفتد؟

- به نظر من نطق به هیچ وجه نمیتواند از پالیسی و سیاست دولت به دور باشد چه در برنامه های سیاسی و اطلاعاتی، نطقی رابطه مستقیم با سیاست دارد. زیرا با چهره و سیاهی خود اهداف و پالیسی دولت را بر مردم بازگو میکند.

چه پیشنهاداتی در زمینه بهبودی کار نطقان دارید؟

- در صورت امکان تهیه یک اطلس برای تثبیت موقعیت های جغرافیایی به یکی از زبانهای ملی کشور تهیه اقلایک جلد فرهنگ که متاسفانه تا اکنون به شعبه اطلاعات تلویزیون وجود ندارد. در مورد اینکه با بعضی کلمات خارجی ناآشنا بر میخوریم در قسمت توظیف یکی دو کادر که بر زبان های خارجی تسلط داشته باشند زیاد نیاز داریم که اگر در زمینه های گفته شده توجه جدی صورت بگیرد وضع بهتر خواهد شد.

و حالی هم به اجازه شما میخواهم پرسش هایی در مورد زنده می شخصی تان داشته بقیه در صفحه (۷۲)



تصویری در خورشید

سایه های خاکستری رنگ غروب مانند سرب مذاب تا هنوز برتن سرد وچ زد شهر سنگین می کند . باد سرد با بیزکه ساعتی پیش به وزیدن آغاز کرده است ، بیرحمانه برتن برهنه درختان روی دریاها و بنجره خانه ها شلاق میزند . بخار روی شیشه ربابک میکم وی اختیار نگاه به افق دمه گرفته دور میدود . آفتاب بالاشه سنگینش از راه نفاذات بلند به عقب میلنزد و نور رنگ باخته اش را از پشت ابرهای نیمه سوخته برنمی آید نه شهر میریزد . دم گرفته و فگین است . احساس میکنم پنجه های خشن و نامرئی ، گلویم را می فشارد و می خواهد خفه ام کند . همانطور که از پشت شیشه به آلود پنجره به بیرون نگاه میکنم ، اورامینم قدم بلند چشمان سیاه ، گیسوان حنایی و اندام انثری او در مقابل دیده گانم نقش بسته است . او آرام شد شیشه بخار گرفته پنجره ایستاده و به من نگاه میکند لبان گلابی رنگش به هم میخورد . انگار کلمات و جملاتی را زیر لب زمزمه میکند . با اندوه و اضطراب نگاهم را مستر کویکم و میبینم با لک زیا و حنایی رنگ خود کلماتی را روی شیشه بخار گرفته پنجره نقش میزند :

((باز میگردد . . . منتظر باش . . . اگر روزی بیایم و ترانهاییم ، خواهم مرد ! اینجا ش برای همیشه فرمان روی قلب کوچک تو باشم و تو جاویدانه برای من باشی !))

چشمانم را با پشت دست چپ میمالم ، تا آنگاه آفتاب او باشد ، خوشتر ببینم و تا شام پیش کم . اما یاد تو فان گونه ، پنجره راه به هم میگوید و صدای زوزه آن تا آخر اتاق میدود و آواز نظرم ناید بد میبندد . کودک سه ساله من ، با ترس و وحشت ، خود را به آفوش رها میکند و با کلمات شکسته بی میگوید :

— پایا . . . از یاد میترسم . . . دگر نگذار باد به خانه ما بیا . . .

انگار با جمع میکم و با لجه عطوفت آهزود لسوزانه میگویم :

— ترس بچم . . . ترس ، حالیکه نام خدا اکلان شدی ، نیاید از یاد بترسی !

ماد می گفت : ((بچه ها باید از باد خند بترسند ! اگر آدم از یاد خند ترس و خود نهوشه ، مرضی میشه . . .))

— یاد ، بچه های شوخ وی پرواز امض میسازد ، نام خدا تو بچه فهمیده و هوشیار راستی . . .

آرامش سیمای مضطرب او را که مثل گنج سفید شده است . فرامیگردم و در لابه لای افکار و احساسات درونی خویش فرو میروم . طفلک بچه چشمانم نگاه میکند و بعد سرش را روی زانوهایم میگذارد و آهسته به خواب میرود و من گذشته را گذشته ای که همه زنده گیم در آن خلاصه شده است . دوباره پیش نظر می آورم ، گذشته زیبا ، خیال انگیز و حسرت بار .

نخستین روزی که او را دیدم ، در زنده گی من یک روز خجسته و فراموش نماند نیست . شب عروسی بود : جشن عروسی یکی از دوستان نزدیک من که در خانه شخصی شان در شهر نو برگزار شده بود . زن ها در منزل بالا میروند و در طبقه پایین حویلی پذیرایی میشوند . آدم وقتی جهت اجرایی کاری به بالورایین میرفت ، به دو فضای کاملاً متفاوت از هم رویه رو میشد . در بالا قدمه بی گرد هم نشسته

در ریاض و دوستان ، اقارب و خویشان و آن وحشی اعضای فامیل . خود حرف میزدند و برای خواهر ، برادر ، شوهر خواهر ، مادر شوهر ، برادر شوهر و یامروس شان پشت هم سخن میافتنند و هیچکس نمیفهمد نه صدقه بی هم مصروف سخن گفتن روی مد و نهشن بود نه . در منزل پایین هم مرد ها جازانوگرد اتاق نشسته در زینه های کار بازار ، تمهه اجناس نخ مواد ارتزاقی مشکلات و تسهیلاتی که در کارویار شان وجود داشت ، داد سخن میدادند . منکته میزبان محفل بودم و حق داشتم جهت انجام کار آشنیز خانه و پذیرایی از مهمانان ، گاهی در بالا و زمانی در منزل پایین باشم ، خوبتر از دیگران شاهد و ناظر این یک با هم و دوا بودم . جای در خانه در منزل بالا تدارک دیده شده بود . از نخستین لحظه های آغاز مجلس ، مرد میانه سالی که ریاض کوتاه جوگندی داشت و چون خط دار سبز رنگ ابریشمی برتن کرده بود ، باد خترک جوانی که خودش را با چادر نماز گلدار پیچیده بود ، مصر و وف کار بودند . مرد در مسأواراتی میبنداخت و خترک هم مشغول تمیز کردن تعداد پتاله چای بود که پیش رویش گذاشته بودند . با احتیاط یک یک از آنها را میگرد با شکیبایی و سلیقه ویژه بی میبست و یاد ستال سفید رنگی پاک میکرد روی پشتوس میگذاشت . شانزده ، هفده سال بیشترند داشت . خودش را با چادر نماز طوری بیچانیده بود که نهی از چهره ویکی از دو چشم شعله اش آرزو شده چادر چیت سوره بی رنگش دیده میشد . تا هنوز از زمان سبت مرد باد خترک آگاهی نداشت که دو ستم وارد آشنیز خانه شد و پس از مختصرنگاهی به اطراف آشنیز خانه با تبسمی آن مرد و خترک را چنین بر سرای من شناساند :

— حیدر . . . یکی از دوستان خیلی نزدیکم و قدیمی من با دخترشان که نام خدا مثل برق و با سلیقه بی که مخصوص خود تراست ، کار می کند ! حیدر لبخندی که حاکی از سرور و خوشحالی او بود ، در حالیکه سر یکی از مسأوارها را بلند میکرد ، گفت :

— تشریف بیاورید ! دخترم نحوه استفاده از دانش برقی را نمیداند ، ما باید به خاطر جوش کردن آب ، افزون بر مسأوارها ، از دوشمنقل روی داش هم استفاده کنیم ، نام خدا تعداد مهمانان زیاد است و شاید هم خیلی از آن ها تا کون نیامده باشند .

با او یکجا نزد یک دانش برقی رفتم و سوچ هرد و منتقل را روشن ساختم . وقتی ظرف آب را روی منقل گذاشتم و سیم را بلند کردم بی اختیار نگاهم بانگاه دخترک گره خورد . او چادرش را برداشته بود . سرش که باد ستال سرخ رنگ گلدار پی پوشیده شده بود ، زینده گی ویژه ای داشت . گیسوان سیاه نرم و شفاف او از زور سوری گرد شده های پشورخته بود ، چهره جذاب و سبزه داشت . چشمان سیاه و جذاب او زیر ابروان پر پشت و به هم پیوسته اش چون دریای بی پایانی موج میزد و در دوردیف مزگان بلند و برگشته بر آن عاطوری سایه انگنده بود که صد جند آن برزیبایی و جذبه اش میافزود لحظاتی بیخود شدم و اونیز با نوبی شرم به من نگریست .

لبخندی به لب آوردم ، روی لبان اونیز لبخند گنگی دیدم و خیلی زود روی خود را گذاشتم و مشغول کار شدم . منکته سخت اسیر نگاه او شده بودم و سرانیز نمیشناختم ، خواستم چیزی بگویم و سر صحبت را باز کنم ولی پدرش که لحظاتی پیش بیرون رفته بود ، وارد آشنیز خانه شد و من ناچار قدم به بیرون گذاشتم . آن روز حالت ویژه ای داشتم ، بی انداز

بازوق و علاقه خاصی مشغول کارشان بودند و من نیز گاهی در منزل بالا گاهی در طبقه پایین لحظه هایی هم در آشنیز خانه بودم . تا هنوز بساط چای آغاز محفل به انجام نرسیده بود . وقتی پشتوس جای را در منزل پایین مهمانان گذاشتم و برگشتم ، دیدم . حیدر چون و کتری خود را بیرون آورده ، استین ها را بالا زده و منتظر ایستاده و به اطراف نگاه میکند ، پرسیدم :

— چی می خواهید ؟

گفت :

— تشریف بیاورید ! دخترم نحوه استفاده از دانش برقی را نمیداند ، ما باید به خاطر جوش کردن آب ، افزون بر مسأوارها ، از دوشمنقل روی داش هم استفاده کنیم ، نام خدا تعداد مهمانان زیاد است و شاید هم خیلی از آن ها تا کون نیامده باشند .

با او یکجا نزد یک دانش برقی رفتم و سوچ هرد و منتقل را روشن ساختم . وقتی ظرف آب را روی منقل گذاشتم و سیم را بلند کردم بی اختیار نگاهم بانگاه دخترک گره خورد . او چادرش را برداشته بود . سرش که باد ستال سرخ رنگ گلدار پی پوشیده شده بود ، زینده گی ویژه ای داشت . گیسوان سیاه نرم و شفاف او از زور سوری گرد شده های پشورخته بود ، چهره جذاب و سبزه داشت . چشمان سیاه و جذاب او زیر ابروان پر پشت و به هم پیوسته اش چون دریای بی پایانی موج میزد و در دوردیف مزگان بلند و برگشته بر آن عاطوری سایه انگنده بود که صد جند آن برزیبایی و جذبه اش میافزود لحظاتی بیخود شدم و اونیز با نوبی شرم به من نگریست .

لبخندی به لب آوردم ، روی لبان اونیز لبخند گنگی دیدم و خیلی زود روی خود را گذاشتم و مشغول کار شدم . منکته سخت اسیر نگاه او شده بودم و سرانیز نمیشناختم ، خواستم چیزی بگویم و سر صحبت را باز کنم ولی پدرش که لحظاتی پیش بیرون رفته بود ، وارد آشنیز خانه شد و من ناچار قدم به بیرون گذاشتم . آن روز حالت ویژه ای داشتم ، بی انداز

وظیفه ما است ، اگر بایه تم و شادی یکدیگر نرسیم ، دوستی و برادری چی میشود ؟ از بدود خترک آن روز با من همکار بودند ، خویش شدم و پس از تماشای که عادت همیشه گی افسلب مردم ما است ، به کار مصروف شدم . سید رود خترش

بار دیگر من ماندم و خیال او طرح ان اندام انثریش . گرچه هفته بی یک بار پیش من می آمد و ساعت ها با بی صحبت هم میشستم . اما وقتی از کتاب میرفت باز در همه جا بود و طرح اندام انثری او با قد بلند ، چشمان سیاه ، موی های حنایی رنگ و ابروان سیاه و برگشته به پایین که در گوشه چشمان سیاه رنگ او مثل نوک خنجر خم شده بودند . در حقیقت همه ساعت زنده گیم با خیال نسترن سپری میشد . یک هفته کار میکردم با این امید و آرزو که در پایان هفته دو ساعت با او خواهم بود . اگر یک ساعت از موعد معینم دورتر می آمد ، قلبم چنان میگریست که میترسیدم از حرکت بیهوشم . بلند میشدم و راه میرفتم . اما همینکه آیه دروازه حویلیم قدم میگذاشتم ، قلبم به آهنگ قدم های او در سبزه ام میخورد . همه زنده گیم در لحظه های خلاصه میشد که او در کنارم بود . آخرین باری که به دیدن آمد ، فراموش نمیکنم یک ساعت در تراز همیشه بود . در این یک ساعت هزاران بار مردم وزنده شدند ، دهها بار به بیرون سر کشیدم ، از دکاند آرزو یک منزل مان سرافش را گرفته و این یک ساعت طولانی ترا زاه های بود که بر من گذشته بود . کارهای غیره ای میکردم لباس میپوشیدم تا دروازه حویلی میرفتم و دوباره بر میختم لباس هام را بیرون می آوردم و میشستم لحظه بی نمیگذشت که دوباره بلند میشدم . پیش روی آینه میرفتم و به صورت نگاه میکردم و سپس به راه میافتم ، نگرانم لحظه به لحظه افزایش میبافت . دلواپسی و انتظار به این خود رسیده بود ، قلبم دیوانه گی میکرد ، یک ساعت بعد که او آمد ، بسوه سرش فریاد زد :

— نسترن . . . من اسیر تو نیستم ، اگر دلت نمیخورد ، هد ، مطابق به وده بی که گذاشته ای ، از من خبر بگیری ، اصلاً لازم نیست چنین وده بی وجود داشته باشد .

پرشان نگاهم کرد ، مضطرب بود ، موی های حنایی رنگش به هم ریخته بود . با درمانده گی و حیرت نشست . سرش را با پایان انداخت و هلق هلق گریست و در میان گریه گفت :

— من گگاهی ندانم . . .

دستش را به دست گرفتم و با تضرع گفتم :

— نسترن . . . مرا ببخش . . .

سرش را به شانم تکیه داد ، گفتم :

— فرید ، این آخرین دیدار ما خواهد بود . . .

با حیرت پرسیدم :

— چرا . . . مثلیکه قهرشدی . . . ماهیمنه یکدیگر را خواهیم دید ، دلم میخواهد که بعد از موافقات به همین زودی های پیش بدرت خواهد سنگاری بفرستم .

— راستی میگویم فرید . . .

— از چی راست میگی ؟

با پریشانی در حالیکه سرش را با پایان انگنده بود و شانم های تنگان میخورد و آرامی گریه میکرد . سرش را بلند نمود ، چشمانش را بست و آهسته گفتم :

— فرید (من ، دورتر را تحمل کرده نمیتوانم . . .)

ولی چه . . . خواهش میکنم بگو . . . هر چه به دلالت است ، بگو ، قول میدهم که قهر نشم !

— فرید ! نگاه من نیست ، پدرم میخواهد . . .

پدرم میخواهد ما از این جا بروم ، میگوید این جیایه

بقیه در صفحه (۶۷)

ه روی بساط پیر میورد ریخته شده بود ، پرداخت دلم میخواست بی مقدمه سلامش کنم ولی با تصمیم خودم مقابل کردم و کسی دورتر ایستاد و منتظر شدم . اما نگره که با او نگاه میکردم از روز عروسی به یاد آمد . از جادو نماز جیت گلدارش که باز هم خودش را با سلیقه ویژه بی به آن پیچیده بود و نه می از چهره سبزه اش از گوشه چادر نماز پان بود . کسی نپوزده ها را با بین و بالاکرد و ناگهان روی خود را بر گرداند و از گوشه چادر نماز ، چشمان سیاه او چون دریای بی پایانی موج زد . منکته هفته ها در حسرت دیدار او سوخته و رنج کشیده بودم . در آن لحظه ها خودم را باخته و در مقابل او خاموش ایستاده بودم . نخست مرانشناخت ، کسی بصورت خیره شد و بعد تبسم کرد ، مثل این که با کسی در قوت مرانشناخت بود . و من همان گونه سست روی حال بیشتر رفتم تا رویه رویش قرار گرفتم ، سلامش کردم او نیز که تا انداز بی رنگ باخته بود ، با کسبی سستی و بیحالی سلام داد :

— شما . . . فرید جان استید . . . سلام . . .

— سلام . . . وقتی از گوشه چادر نماز ، نهی از چهره شماراد دیدم ، شناختم . قیانه شما از خاطر نرفته است ، راستی آدم هیچوقت نمیتانه چهره شمارا فراموش کند .

— یعنی این قدر زشت است . . .

— نه ، بروکس ، خیلی هم زیبا استید . زیبا بی شماست که سبب میشود همیشه در خاطرها جلوه داشته باشید ، اما هنوز نام شمارا بلند نیستم .

— نام من نسترن است .

— جی نام زیبا ؟ به راستی که شما مثل گل نسترن خوشبو و زیبا استید .

— لبخند شیرینی روی لبان گلابی رنگش نشست و آهسته به راه افتاد و منم در کارش گام برداشتم . آن روز با هم از همه چیز سخن گفتیم ، از دوست داشتن و عاشق شدن ، از عشق های مسخره گسار جاده و راه مکتب ، از میاشقه های تلفونی ، از فریبکاری ها و ظاهر سران و دختران که خود را شیفته و سینه چاک یکدیگر نشان میدهند و یک روز سه سادگی از یکدیگر جدا میشوند و فراموش هم میشوند و دنبال شخصی دیگری میروند . وقتی نزدیک حویلی شان رسیدم کار دروازه ایستاد و ناگهان نافذ و مسحورکننده اش به من نگریست و بعد لبخندی روی لبانش نقش بست و آن گاه دستم را به علامت

بازوق و علاقه خاصی مشغول کارشان بودند و من نیز گاهی در منزل بالا گاهی در طبقه پایین لحظه هایی هم در آشنیز خانه بودم . تا هنوز بساط چای آغاز محفل به انجام نرسیده بود . وقتی پشتوس جای را در منزل پایین مهمانان گذاشتم و برگشتم ، دیدم . حیدر چون و کتری خود را بیرون آورده ، استین ها را بالا زده و منتظر ایستاده و به اطراف نگاه میکند ، پرسیدم :

— چی می خواهید ؟

گفت :

— تشریف بیاورید ! دخترم نحوه استفاده از دانش برقی را نمیداند ، ما باید به خاطر جوش کردن آب ، افزون بر مسأوارها ، از دوشمنقل روی داش هم استفاده کنیم ، نام خدا تعداد مهمانان زیاد است و شاید هم خیلی از آن ها تا کون نیامده باشند .

با او یکجا نزد یک دانش برقی رفتم و سوچ هرد و منتقل را روشن ساختم . وقتی ظرف آب را روی منقل گذاشتم و سیم را بلند کردم بی اختیار نگاهم بانگاه دخترک گره خورد . او چادرش را برداشته بود . سرش که باد ستال سرخ رنگ گلدار پی پوشیده شده بود ، زینده گی ویژه ای داشت . گیسوان سیاه نرم و شفاف او از زور سوری گرد شده های پشورخته بود ، چهره جذاب و سبزه داشت . چشمان سیاه و جذاب او زیر ابروان پر پشت و به هم پیوسته اش چون دریای بی پایانی موج میزد و در دوردیف مزگان بلند و برگشته بر آن عاطوری سایه انگنده بود که صد جند آن برزیبایی و جذبه اش میافزود لحظاتی بیخود شدم و اونیز با نوبی شرم به من نگریست .

لبخندی به لب آوردم ، روی لبان اونیز لبخند گنگی دیدم و خیلی زود روی خود را گذاشتم و مشغول کار شدم . منکته سخت اسیر نگاه او شده بودم و سرانیز نمیشناختم ، خواستم چیزی بگویم و سر صحبت را باز کنم ولی پدرش که لحظاتی پیش بیرون رفته بود ، وارد آشنیز خانه شد و من ناچار قدم به بیرون گذاشتم . آن روز حالت ویژه ای داشتم ، بی انداز

وظیفه ما است ، اگر بایه تم و شادی یکدیگر نرسیم ، دوستی و برادری چی میشود ؟ از بدود خترک آن روز با من همکار بودند ، خویش شدم و پس از تماشای که عادت همیشه گی افسلب مردم ما است ، به کار مصروف شدم . سید رود خترش

بازوق و علاقه خاصی مشغول کارشان بودند و من نیز گاهی در منزل بالا گاهی در طبقه پایین لحظه هایی هم در آشنیز خانه بودم . تا هنوز بساط چای آغاز محفل به انجام نرسیده بود . وقتی پشتوس جای را در منزل پایین مهمانان گذاشتم و برگشتم ، دیدم . حیدر چون و کتری خود را بیرون آورده ، استین ها را بالا زده و منتظر ایستاده و به اطراف نگاه میکند ، پرسیدم :

— چی می خواهید ؟

گفت :

— تشریف بیاورید ! دخترم نحوه استفاده از دانش برقی را نمیداند ، ما باید به خاطر جوش کردن آب ، افزون بر مسأوارها ، از دوشمنقل روی داش هم استفاده کنیم ، نام خدا تعداد مهمانان زیاد است و شاید هم خیلی از آن ها تا کون نیامده باشند .

با او یکجا نزد یک دانش برقی رفتم و سوچ هرد و منتقل را روشن ساختم . وقتی ظرف آب را روی منقل گذاشتم و سیم را بلند کردم بی اختیار نگاهم بانگاه دخترک گره خورد . او چادرش را برداشته بود . سرش که باد ستال سرخ رنگ گلدار پی پوشیده شده بود ، زینده گی ویژه ای داشت . گیسوان سیاه نرم و شفاف او از زور سوری گرد شده های پشورخته بود ، چهره جذاب و سبزه داشت . چشمان سیاه و جذاب او زیر ابروان پر پشت و به هم پیوسته اش چون دریای بی پایانی موج میزد و در دوردیف مزگان بلند و برگشته بر آن عاطوری سایه انگنده بود که صد جند آن برزیبایی و جذبه اش میافزود لحظاتی بیخود شدم و اونیز با نوبی شرم به من نگریست .

لبخندی به لب آوردم ، روی لبان اونیز لبخند گنگی دیدم و خیلی زود روی خود را گذاشتم و مشغول کار شدم . منکته سخت اسیر نگاه او شده بودم و سرانیز نمیشناختم ، خواستم چیزی بگویم و سر صحبت را باز کنم ولی پدرش که لحظاتی پیش بیرون رفته بود ، وارد آشنیز خانه شد و من ناچار قدم به بیرون گذاشتم . آن روز حالت ویژه ای داشتم ، بی انداز

احساس خوشحالی و سرور می نمودم . مثل آن که متاع با ارزشی را یافته باشم . خودم را خوشبخت احساس میکردم و تا شام بدون لحظه ای استراحت کار میکردم و تا موقع خد ا حافظی مهمانان ، مترصد بودم که یک بار دیگر او را تنها ببینم تا کم احساس خود را نسبت به او در میان گذارم و بگویم که در نخستین نگاه ، عاشقش شدم و از جان و دل ، دستش دردم . ولی تا پایان محفل ، چنین فرصتی میسر نشد و پس از رفتن مهمانان ، اونیز باید سه روی رفت . آری او رفت و دلم را نیز با خود برد و بعد از آن شب من دیگر مرد آرام ، بی تشویش و پریشانم گشته نبودم . به کار زنده گی علاقه نداشتم خوشحالی و سرور از من گریخته بود و هیچ چیز جزانده پشه و خوشوقت نمیشاخت . روزها تا شام و شب ها تا صبح به اصرار میبشدم . قامت بلند ، چشمان سیاه ، ابروان پیوسته و در دوردیف مزگان سیاه و برگشته ، او که روی چشمانش سایه انگنده بود ، پیش نظر جلوه گر بود و هر جا میرفتم ، اندام زیبا و انثری او پیش چشمانم در جولان بود . در حقیقت او برایم مظهر عشق و آلهه زیبایی و امید شده بود . دیگر گونی حالم برای هیچکس پوشیده نبود . آنانی که مرانشناختند ، با نگرانی و دلسوزی علت دگرگونی ناگهانی حالم را جویا میبندند . جی میتوانستم بگویم ، حالت و وضعی که من داشتم ، قابل گفتن به هیچکس نبود . شاید هم اگر موضوع اصلی را با کسی در میان میگذاشتم و میگفتم : بایک نگاه عاشق دختری شده و آرامم قرارم را از دست داده ام . همه به حرم میخندند و بدند و تسخر میکردند ، به همین ترتیب روزها ، هفته ها به خاطر عدم آشنایی بیشتر باید در ش نتوانستم از او اطلامی داشته باشم . تا آن روز گریه و تابستانی که مثل همیشه ، از جاده نزدیک منزل شان میگذشتم ، چند قدم پیشتر به دروازه حویلی شان نمانده بودم که دیدم از حویلی بیرون آمده و سه طرف بازار به راه افتاد . با احتیاط به دنبال او گام برداشتم . کار جاده نزدیک بیومرد میوز و فروش نشسته بود دیدن یک مشت فیوز . های خوز و بزرگ

بازوق و علاقه خاصی مشغول کارشان بودند و من نیز گاهی در منزل بالا گاهی در طبقه پایین لحظه هایی هم در آشنیز خانه بودم . تا هنوز بساط چای آغاز محفل به انجام نرسیده بود . وقتی پشتوس جای را در منزل پایین مهمانان گذاشتم و برگشتم ، دیدم . حیدر چون و کتری خود را بیرون آورده ، استین ها را بالا زده و منتظر ایستاده و به اطراف نگاه میکند ، پرسیدم :

— چی می خواهید ؟

گفت :

— تشریف بیاورید ! دخترم نحوه استفاده از دانش برقی را نمیداند ، ما باید به خاطر جوش کردن آب ، افزون بر مسأوارها ، از دوشمنقل روی داش هم استفاده کنیم ، نام خدا تعداد مهمانان زیاد است و شاید هم خیلی از آن ها تا کون نیامده باشند .

با او یکجا نزد یک دانش برقی رفتم و سوچ هرد و منتقل را روشن ساختم . وقتی ظرف آب را روی منقل گذاشتم و سیم را بلند کردم بی اختیار نگاهم بانگاه دخترک گره خورد . او چادرش را برداشته بود . سرش که باد ستال سرخ رنگ گلدار پی پوشیده شده بود ، زینده گی ویژه ای داشت . گیسوان سیاه نرم و شفاف او از زور سوری گرد شده های پشورخته بود ، چهره جذاب و سبزه داشت . چشمان سیاه و جذاب او زیر ابروان پر پشت و به هم پیوسته اش چون دریای بی پایانی موج میزد و در دوردیف مزگان بلند و برگشته بر آن عاطوری سایه انگنده بود که صد جند آن برزیبایی و جذبه اش میافزود لحظاتی بیخود شدم و اونیز با نوبی شرم به من نگریست .

لبخندی به لب آوردم ، روی لبان اونیز لبخند گنگی دیدم و خیلی زود روی خود را گذاشتم و مشغول کار شدم . منکته سخت اسیر نگاه او شده بودم و سرانیز نمیشناختم ، خواستم چیزی بگویم و سر صحبت را باز کنم ولی پدرش که لحظاتی پیش بیرون رفته بود ، وارد آشنیز خانه شد و من ناچار قدم به بیرون گذاشتم . آن روز حالت ویژه ای داشتم ، بی انداز

وظیفه ما است ، اگر بایه تم و شادی یکدیگر نرسیم ، دوستی و برادری چی میشود ؟ از بدود خترک آن روز با من همکار بودند ، خویش شدم و پس از تماشای که عادت همیشه گی افسلب مردم ما است ، به کار مصروف شدم . سید رود خترش

بازوق و علاقه خاصی مشغول کارشان بودند و من نیز گاهی در منزل بالا گاهی در طبقه پایین لحظه هایی هم در آشنیز خانه بودم . تا هنوز بساط چای آغاز محفل به انجام نرسیده بود . وقتی پشتوس جای را در منزل پایین مهمانان گذاشتم و برگشتم ، دیدم . حیدر چون و کتری خود را بیرون آورده ، استین ها را بالا زده و منتظر ایستاده و به اطراف نگاه میکند ، پرسیدم :

— چی می خواهید ؟

گفت :

— تشریف بیاورید ! دخترم نحوه استفاده از دانش برقی را نمیداند ، ما باید به خاطر جوش کردن آب ، افزون بر مسأوارها ، از دوشمنقل روی داش هم استفاده کنیم ، نام خدا تعداد مهمانان زیاد است و شاید هم خیلی از آن ها تا کون نیامده باشند .

با او یکجا نزد یک دانش برقی رفتم و سوچ هرد و منتقل را روشن ساختم . وقتی ظرف آب را روی منقل گذاشتم و سیم را بلند کردم بی اختیار نگاهم بانگاه دخترک گره خورد . او چادرش را برداشته بود . سرش که باد ستال سرخ رنگ گلدار پی پوشیده شده بود ، زینده گی ویژه ای داشت . گیسوان سیاه نرم و شفاف او از زور سوری گرد شده های پشورخته بود ، چهره جذاب و سبزه داشت . چشمان سیاه و جذاب او زیر ابروان پر پشت و به هم پیوسته اش چون دریای بی پایانی موج میزد و در دوردیف مزگان بلند و برگشته بر آن عاطوری سایه انگنده بود که صد جند آن برزیبایی و جذبه اش میافزود لحظاتی بیخود شدم و اونیز با نوبی شرم به من نگریست .

لبخندی به لب آوردم ، روی لبان اونیز لبخند گنگی دیدم و خیلی زود روی خود را گذاشتم و مشغول کار شدم . منکته سخت اسیر نگاه او شده بودم و سرانیز نمیشناختم ، خواستم چیزی بگویم و سر صحبت را باز کنم ولی پدرش که لحظاتی پیش بیرون رفته بود ، وارد آشنیز خانه شد و من ناچار قدم به بیرون گذاشتم . آن روز حالت ویژه ای داشتم ، بی انداز

نوشته یعنی خوشبختی

دستان کوهان

دو وسیله های عجیب

دزدی نه چینی سرقت سرکای

شهادت به دادم افتاد

بر داشته راه دانی را که بیشتر
تثبیت کرده بودم و از نظر اسباب
در و افتاقان در سوراخ قفل سیف
که از پشت اینه معلوم میشد
کلید داماند شده بود بیشتر
مخترم.

برای بار دوم از وضعیت
اطمینان حاصل کردم. بسا

آن که می بینم برای استعمال
هم نداشتم اما انگشتانم با فشار
نیازمندان آن را نوازش مید
انند. خون راه گونه بیسی
بده آن بزم و همسنان درانتظار
تاریکی ماندم. تاریکی و زنگ
دلپذیر فراوان شده بی برایم
انده بود. قیافه همسرم بود.
نامم و پسر از برابر نامم سای
خیالاتم خفته شد. نسفم حالی بود
و در خانه ام نسفم بروجود نداشتم
بروگرام خانه ام راندم میسندیدم
این وقت. وقت صرف ندا میسندیدم
پسر (شیطان راغ) خاموش
میشود و همه میخوابیم.

باری خیال بول دار نداشتم
را قند و قوت میزند ۱۰۰۰ آن گاه
زمن بار میسندیدم انتقال را به
کود گستان شامل میسندیدم خودم
بعینه در سبزه (۸۶)

لیکه انگشت دست دیگرشان تا
در میان شوق شوق بولهای نو و
کهنه ناید پید میشد و گاه از روی
مادت به زبانان فشار گرفته و
نسفم میشد ۱۰۰۰ آنان قفل
منفعت را میجستند. مشربیان
بولدار را که با یکریا خریدن بی در
دست داشتند و با تمام اینها
دنیال میکردند و از آن راه داخل
دکانهایشان دعوت میکردند.

آنان فقط منفعت میجستند و همه
رایند و منفعتشان که اسفون
سرگردان انتخاب اولین نوارت
شان بود و اصلاً نگاه نمیکردند
زود هنگام میسر رسید آرام
آرام بوردن آنها قفله او ریخته
نده و ماموند و قه و سیف و اسبا
ندین قفل و نعره بسته شدند
بیاره بولها جبر شدند و بر
سرای آراده ها االی شدند. من
در انت از حالت بعدی بودم
در روزه دخولی سرای که بیشتر
به در روزه تلعه االی کنم
نسیاحت دانست بسته اند و خوشم
از مدام اخاللی شد و سبدهای
سکوت در من توس پنهانی را ایما
کرده بودم یکی دو صدای بویکی
داران با سپان سرای به خوشم
من آمد ۱۰۰۰ با احتیاط تمام

ظی کردم. در هر قدمی که بر
میداشتم اعتماد نسبت به سرقت
بیشتر میشد. حتی فکر میکردم که
بوله ای سرقت شده را به کدام
جهت مصرف کنم.

بیرو بود ادوسته از قسمت
بیرونی سرای شهزاده گرفته تا
دکانها و بانک های منزل دوم با
شتاب صورت میگرفت هم دستی را
هر آن در مشت میفردم با هم
سرقت قبلی رانداشتم. نه هم
د دیگر بول و مصرف را مچاسید
نمیکردم خیال ای خوشی
اکنون فراموش شده بودم و
های خالیم فرغ نمیکردم نه او
نده آبه فکر غارت بودم و بیسی
د سته ای که منت منت بول را
نمار میکردند میدیدم و به پند
او قفل های بزرگی که بر آرز حسند
ساعت روی پیتترین و در روزه سای
بولخانه او ریخته میشد میدیدم
همه آنانیکه مارک و رویل و مار
کد را و افغانی کار داشتند هم
آمدند و رفع مشکل کرده میرفتند
من همچنان ته و بالاد رسررای
میگشتم.

معازه داران اصلاً به من
توجه نمیکردند. آنان فقط بر
یک دست بول را میگرفتند و در جا

سرایا حسرت است. حسرت
سیمای نداشتم را جاد زده
قیافه جوانتر از بختارهای چرک
و اصلاح نشده ریشش به زخم
دم کرده بی نسیاحت دارن که
گویی سرایا از جق است و خون
دلعه بسته است. چشمه اینرا از
اعتیاد مواد مخدر قهه میسندید
قد بست و باهای کوتاه دارد
مانند اغلب جنایتکاران به دام
افتاد و تضرع و ندامت را بیسی
گرفته و فرو نیاز را عامل کشید
شد نثر به سوی جنایت معرفتی
میکند.

محمد موسی، دزد بیست ساله
بیست که در آخر تابستان سال
۱۳۶۸، پسر از انجام دادن
یلان سرقت سرای شهزاده
د سبگیر شده است.

آن روز با ختم در قفسار
زیاد بود بول ناچیزی در جیب
بود به خانه آمد برای خوردن
حز آب چیزی در دست را
از چنانته برادرش که عسکر است
کشید و در جیب گذاشته
راه سرای شهزاده را بیسز گرفت
تصمیم عجولانه بود و زنگ
د سبگیر نمیدم
راه را با شتاب به سوی بولها

تجارت سنگین



تاچان مرموز و فریبکارانه عاچ فیل از افریقا به جنوب شرق آسیا فزونی یافته و توجه عامه را جلب کرده است. ده سال پیش بزرهنگران تعداد فیل های افریقای را ۱۳ میلیون تخمین میکردند و اکنون میگویند این رقم از ۶۶۵۰۰۰ تجاوز خواهد کرد چندی پیش نماینده گان صد کشور در لوزان سوئیس، گرد هم آمدند تا پروامون چ گونه گیس حفظ جان این حیوانات بی آزار عظیم الجثه تادن نظر نمایند نماینده گان یاد شده شامل کفپور های بودند که در تجارت عاچ فیل رسایر محصولات حیوانات مورد تعدید دست دارند. در صورتیکه آن ها اعلان نمایند فیل عا درمخالقه نابودی قرار دارند



تجارت عاچ فیل ممنوع خواهد شد و در نتیجه از قتل بیرحمانه فیل ها تا اندازه زیاد جلوگیری به عمل خواهد آمد. جان مساله در بنجاست که اگر از قس عام چنین حیوان بزرگ مانعت به عمل نیاید، حیوانات کوچک و نادار را چ گونه حمایت خواهند کرد. در مورد کنترل تجارت عاچ فیل تلاشهای صورت گرفته، آیا شده است.



Fashion

رجوع به جنگل

بدی زنده گی را بنمایاند. در گذشته، نقاشان، مناظر جنگل و زنده گی حیوانات را در تابلوهای شان به نمایش میگذاشتند، اما کمتره نکر زنده گی سگس آنها شده بودند. فروش این لباسها به گرم بازار افزوده است و حد اوسط از ۲۵۰ دلار امریکایی تا ۴۰۰ دلار خریدار دارد.

و قس به خیابان شماره (۵۷) ایالت شینگل امریکا داخل شدند فکر می کنید در یک جنگل نهاده اید. زنها یک مسوول اعلان واشتعار اند، همه لباسهای به تن دارند که شبیه پوست بلنگ ویا حیوانات دیگر است. این لباسها را لراحان مود و فیشن تازه به بازار عرضه کرده و کوشش نموده اند، سگس باشد و شکل

دختر ریگین

توطئه امریکای مرکزی (دی. ای. ای. ۰ ای. ۰) مسایل جدی اند، اما باتی دادیس دختر روزنالد ریگین، رئیس جمهور سابق امریکا، از در افتادن با این بدیده ها، هراس ندارد. او حتی درین آن شده بود که سری به نیکاراگوا بزند و شاید هم خواسته بود مخالفت خود را با سیاست های بدیش بدیس ترتیب تبارز دهد. با آن هم ترجیح داده کلفورنیا مانند و در عرض به نوشتن داستان برداخت که پیشینی واکسن بدرو مادرش (نانسی ریگین) مرامون آن، کار آسانی نبود.



تبرستان ۷۰۰۰ سالگرد بلجیم

تبرستانیکه از عصر حجر ۷۰۰۰ سال قدمت دارد، اخیراً توسط نژاد نیاختمانی در فلوب بلجیم پیدا شده است.

باستان شناسان که به این محل شتافتند، بقایای چندین خانم و چندین دست بند و یک انداز زیورآه، دیگر آیه دست آینه و دانشمند این بلجیم با سرنگی که در آنجا پیدا کرد که تا کنون از بین نرفته هم برخوردارند که از نژاد نیاختمانی - گونه نیاختمان سرخام را - تثبیت خواهد کرد. به عقیده دانشمندان این زن شاید یکی از اولین زارمین عصر حجر باشد.



... عید تو

ها پدیده آوازخوان خوب ایرانی که سالها امحافل موسیقی ایران را وجد و مستی می بخشید در سال های آخیره ایالات متحده امریکارت اودرد یار غربت کیز کسرت های را برای دوست داران - موسیقی ایرانی اجرا می نمود. ها پدیده با آنکه آرزوی برگشت به وطن را همیشه در آهنگهایش فریاد می نمود: به آرزوی نرسید زیر امریش مه لکس که دچار حالس گردیده بود درین اواخر در ایالت کالیفورنیا ترانه های ناخوانده او را - برای همیشه به یاد بخشید. گزارسکر م. احمد



ترجمه اسمعیل سعادت

بزرگترین قالیچه جهان

بزرگترین قالیچه جهان اخیراً در ایران بافته شده. این قالیچه دارای (۷۱۲) متر مربع مساحت و ۳ هزار کیلومتر گرام وزن بوده که در شهر نیاختمان ولایت افغانستان ایران از پیش و بریشم توسط ۳۵ نفر بافته شده است. مجموعاً تکمیل قالیچه مذکور که میتوان آنرا یک شاهکار خواند، ۲۲۷۶۰۰ ساعت یا تقریباً چهار سال را دربرگرفت. قالیچه مذکور در شهر لوکارلو سوئیس برز به شنبه ۲۱ فورس در یک نمایشگاه گذاشتند، یک نماینده کمپنی ایرانی بنام شاهد، گفت که کشور های ایتالیا، سوئیس و بعضی کشورهای فرانس برای خریداری این قلم انتیک اظهار تمایل کرده اند، اما مشتری اصلی بعد از آنکه قیمت این قالیچه تعیین گردد معلوم خواهد گردید.

۱۱۹ روز در عرش کشتی

یک یکدانه سبب به ناشی جای خوری برنج و قدری آب می خورد. بعد تر برنده ها و پیا ماهی را شکار راز آن استفاده می نمودند. آن ها از بلاستیک که در کاپین داشتند، برای جمع کردن آب باران کار می گرفتند. چند کشتی طی این مدت بدون توجه از نزدیکی آنان گذشت. تا که در یک جزیره در ۲۰ مایلی شمال اکلند به ساحل پیاده شدند. گرچه همه شان وزن باخته بودند، اما در شرایط خوب صحن قرار داشتند و آمدن در باره آنها را به جزیره توسط قایقی که از کار باز مانده بود، همه یک معجزه تلقی کردند.

۲۸ ساله به تاریخ اول جون امسال جزیره بی در جنوب نیلاند جدید را به قصد تونگه، ۱۷۰۰ میل به سوی شمال شرق، ترک گفتیم بودند. آن جا به این امید بودند که این سفر را در سه هفته به پایان رسانند، اما در روز چهارم سفر یک موج عظیم این قایق را که ۴۱ فوت طول داشت، درهم کوبید. در آن وقت، چهار نفر در کاپین بودند و در بخش زیرین آن گیر افتادند، سرانجام، آنان توانستند سوراخ های پهنند و دوباره به عرشه کشتی برسند. برای هفت روز هفتگی دیگر آنها غرقای زنده ماندن مبارزه کردند. روز های نخست صرف

در یکی از جزایر نیلاند جدید مردی به پولیس تلفون و خود را به نام (فیلپ هافمن) معرفی کرد. وی یکی از چهار نفر در عرشه قایقی بود که چهار ماه پیش گم شده بود و همه فکر می کردند بایست مرده باشند. بعد تر معلوم شد، مردی که تلفون کرده بود، واقعاً (هافمن) بوده است و در روز پیش با قایق به ساحل رسیده است. این چهار نفر، ۱۱۹ روز در عرشه کشتی بزرگی آب شنا می کردند که در نوع خود ریکارد جدیدی بوده است. هافمن ۴۲ ساله با جان - گیلن که ۴۹ سال دارد، یک هلر پگل ۲۲ ساله و جن نالییکا

ترجمه: نورالدین خلکی

همسر سلیمان رشیدی ورمان جان دالر



درسال ۲۰۰۰ بایسکل طفلا نه خواهم خرید

پدر بزرگم قهه میگرد که زمانی که خورد سال بوده، با بلیچ افغانی میشد خن خوراکیت ماهه خانواده را خریداری کرد. میگفت که بول معار ماورین بسا چند سکه برداخته میشد کراپه دورترین راه مواصلاتی که مادی بود. ران مطالبه میکرد شانزده ببول بود.

واکنش که برای خرید پین قرص نان لافره گروهی از مردم پیش نانوا می آمد مع میبندند و گاهی پس از ساعت ها انتظار دست خالی به خانه ابر میگردند. اکنون برای پین مشت بیوره به چند مرجع باید شناخت، اکنون میوه باد سترخوانه اخذ احاطی کرد. در ورتین برزوق و سرق فروشگاه فضل پین مراد با بایسکل سه ارا به بی توجه مرابه خود میکنند. در حالیکه شانه ها پیرا با بی تفاوتی بالامیا ند از میگوید:

— ((شمت هزار افغانی)) ۱۰۰۰۰
فکر میکنم غلط شنیده باشم شاید شتر هزار افغانی گفته باشند. باز با خود میگویم این که بسیار قیمت است. دوباره میروم و گوشم با اطمینان کامل صدای نیمه خفه شده مالک دکان را میشنود:

— ((شمت هزار افغانی))
بدون اندک درنگی از دکان بیرون میروم و عمیانتیت گش سراپام را فرا گرفته راه منزل را پیش میبینم. راستی اگر در دوران بغرنج اقتصادی کوفی در کشورمان، این زرق و برق تا به جاود دور از انصاف راه نیفتد، کمبود یا حصار میشود؟ سوزینیکه ترکیده گس های خم باره های جنگی هر روز شقه در صفحه (۱۵)

برای فرار از فراموش کردن خانراش مسئولیت آموزش کودکان خدمتگزاران بوس انگلیسی ها را در آنکون بایخت برمه، قبول می کند. تحول دزنده گسی شارلوت هنگامی آغاز می شود که به سرتا سرهندستان سفر می کند و سراجام به سوزی معابد بود این کشیده می شود و الاخره امیا و اوزوهایس اوزا به طرف ملوان باچشمان تابستاد ستعایی شبیه به باد بارونا استنا بازناس سوزی می دهد ظهور اولیه این مرد غیرطبیعی، شبیه ظهور مردی در میان عالمه ای از نور است.

عده خانم ویکتور از طرح چنین داستان چندین اوری همانرا انگیزش هیجان و نفرت خواننده زیر سوال بردن مسیحیت است. حال با چنین برداشتی از مسیحیت و تلفیق آن با سیاستهای استعماری انگلستان که بی رابطه با میسوزنر عای مدعیان می تواند باشد نیز با امانت صریح به مفاسد مراسم مذهبی مسیحیان، باید منتظر عکس العمل مقامات کلیسا و مسیحیان مؤمن در برابری بود.

بودند تا زنده می نوشتن را آغاز نمایند. چهل و نه جفت دیگره والدین، بایسته می بود و مشان خود رو آورده بودند تا در مصارف عروسی به آنها کمک نمایند. سوزی نشان میداد که هر چند رومادر ۶۰۰۰ پین به اولاد های شان داده بودند و بعضی ها برای برداخت مصارف عروسی بول قورتر کرده بودند. در ره لوی لوان لوکس منزل، زیورات نیزه ریسن جوانه ای بیکن رواد یافته است.

در انگلستان شروع می شود، پیک مستخدمه، بهر بره ای به نام مانکا - پال لورکه انگلیسیها اوزامی مانند مانک (میز) - اهریس مراسم سوگاری را در مرگ خانم خانه به نام شارلوت انجام می دهد و اوزا برای دفن اماده می کند. سپس جنازه را بر روی خری می گذارد و به دهکده کورنوال در کنار دریای سرد اماکنس به دلش اینک شارلوت در زمان حیاتش مسیحیت را نپذیرفته از دفن جنازه وی خود داری می کند. مستخدمه، بهر سبانه به تنهایی وارد کورستان می شود و در حالیکه مشغول کنن فیبری برای دفن شارلوت است و نگر گدشته ای دور در نگاه سال چون و گور که فلا در جزیره ای کوچک در ایتالیانس می دهند کنده بود تا جنازه او را دفن کند می اند. بدین ترتیب داستان مانکا که گدشته وانشن زندگی شارلوت آغاز می شود. محور اصلی نیمه ان داستان رازندگی شارلوت تکیلی می دهد: هنگامیکه سرعمر شارلوت در جنگ جهانی اول می میرد، وی زندگی در انگلستان را بی ذهن می باید

بررسی اداره ای احصایی بر بیکن نشان میداد: جوانانیکه تازه درین شهر اماده میروند می شوند، دو بند مصارف سال ۱۹۸۶ را که به ۱۲۰۰۰ پین (۲۲۰۰ دلار امریکایی) سر میزند باید متقبل گردند. پنجاه نوسریه امادیکه بیژان مون آنان بررسی صورت گرفته به انتشار جامعه متعلق بود. اندک پین جفت ۲۲۶۶۱ پین (۶۲۸۰ دلار) مصرف کرده

پس از انتشار کتاب اوقات شیطانی سلیمان رشیدی، که به اعتراض شدیدی مسلمانان جهان مواجه شد، اینک کتاب جنجال برانگیز دیگری به نام جان دالر توسط میهن ویکتور (عسوامریتایی وی چاپ و منتشر گردیده است که با توجه به محتویات اهانت آمیز آن و اصول مسیحیت باید در انتشار عکس-العمل مسیحیان جهان در برابر انتشار آن بود. خانم ویکتور صراحتاً اعلام کرده که اگر با این رویه مخالف است و حق خواهد قدرت دین را زیر سوال برد و نیز مدعیان از ارواهاست و خواننده کتاب است. کتاب جان دالر در حقیقت داستان زندگی زنی است که پس به نام شارلوت و نیز ملوانسی به نام جان دالر محل وقوع داستان و اجزای اصلی آن جزیره ایست در ورتانده به نام مان در ایتالیانس هند، در زمان تسلط استعمارگران انگلیسی بر شبه قاره هند. سواغاز زیبا یخس رمان جان دالر، مرک است داستان

افزایش مصارف عروسی در بیکن

جنگ قلمی ولتر باروسو

بهتر حاصل کنیم ، به همان اندازه برای صاحب آن ، تشنه تر میشم . بدین سان ، جاه طلب طبقات تحصیلکرده تربیت یافته ، به اسارت رهنده گی توده های بی سواد و جاهل میا نیجا . روسو معتقد بود که دانش و تقوی با یکدیگر سازگاری ندارند . هر دانش بر اثر یک هدف و منظور بستی پیدا شده است . علم ستاره شناسی از طالع بینی سر بر آورده که هدفش به کارگزاران ستاره گان در راه مقاصد خصوصی و شخصیت فن فصاحت از سیاست برخاسته است و هدف سیاستمداران این است تا به مردمی که کمتر متجارب زند ، سبطله و آگاهی کنند . حساب و هندسه ، زاید و حرص و آزمندی ما در صاحب مال و ثروت است و همچنین ، حتی فن چاپ ، معجون خواب آورست که توانگران برای تسکین فقرا و آرام کردن شورش و فغان آن ها ابداع کرده اند . (در همان نهلسوفان مثلی رایج است که میگویند : هر چارمردمان نمیده ویا سواد یابگردند ، در سنگاران و شرافتمندان نایدید میشوند .) با این توصیف ، یک فرد اندیشه مند (یک جوان فاسد) است . پس باید کم از کم آنگاه که دلها ، یک باره مقهور مغز های مانده است ، از انضباط در تعلیم و تربیت ، خود داری کنیم . روسو ، (وحشی اصول) را می ستاید . زیرا به عقیده او ، مخلوقی که تربیت نشده از جاه طلب و فساد به دور است .

واکنش بشر در برابر نیروهای تمار طبعی و اجتماعی با نسر از وفود های گونه گونی همراه بوده است . به گونه ای که گاه روزه ای داشته و گاه هم ره به فقر ابروده است . همراه آن ، چه بسا که فکر طائفی و سپار خواه ، در هیچ بستندی سرا یا تسلیم تسلی یافته است . راز ، گاهی ، ستیز در جهنم جامه بی قد پرا فرشته ولید ی هارا کوبیده است . دلگیری (روسو) از تمدن را شاید بتوان از همین در چچه دید . و بر خود قبولاند که چی گونه این مردی که افکارش در بر انروختن آتش انقلاب کبیر فرانسه اثر مند بوده است ، به توصیف (وحشی اصول) میسر دازد . (رها کردن تمدن) را ملاحظه میکند ، چیزی که جنجال قلمی ولتر را علیه او بر انگخت . روسو ، نزدیک چهل سال داشت که توجهش را این پرسش که : (آحاد انش و هنر ، موجب فساد اجتماع است یا صلاح آن ؟) جلب کرد . او غرض شرکت در کانونی بدین مضمون رساله می نوشت و جایزه مبعینه را کما می کرد . روسو در رساله خود ضمن بدگویی های زبرکانه بی به گره تحصیلکرده و ستاز ، اظهار کرد که تمدن ، بیشتر موجب شر است تاخیر ، بسیاری از بیدادگری ها از آن جا ناشی شده است که انسان ها به خود اجازه داده اند تا فکرها بر قلب هایشان حکومت کند . بر اساس این عقیده هر قدر در باره جهان آگاهی



می شد به سرعت بوق به طسرف زمین بایین شد . نمره بسیار دقیق بود و در نقطه تلاقی دو پرند به بره ای گنجشک در و اباقی ماند . شاهین شکار رامحکم در بند ۱۵ گرفته و بر روی رنگ ها بایین اند و آرام در انتظار رسیدن محمود بدون حرکت باقی ماند . یوسف بسیار در رفت و گاهی هم در عقب تپه های ریگی از نظر نایدید میشد ، ولی هر بار شاهین بدون کدام اشتباه و خطا شکار را به دست می آورد . شاهین پرور به گونه آشکار امباهات میکرد ، زیرا شکار کردن با نخستین حمله ، قابل افتخار است . شکار ختم گردید ، محمود بسا صدای بلند مکار بالدار خوشتر را نزد خود فوا خواند . شاهین هم با آرامی به ما نزدیک شده و در بالای دست محمود که بسا دستکش نرم پوشانیده شده بود نشست . محمود برای شاهین شاهین گوشت داد بعد از خوردن گوشت ، بشم و سرشاهین را با پوش مخصوص پوشانید و با تاثر گفت که به زودی با شاهین دست داشتنی خویش رد خواهد داشت . طبق قوانین شفا هسی ، بعد از چهار سال اسارت ، پرند ه شکاری آزاد ساخته می شود تا بتواند تولید نسل نماید . الکسی ایکنیک خبرنگار ژورنیستی

یک زمانی این گونه پرند ه در عرستان نیز فراوان بود . اما سال به سال تعداد آنها کاهش می یابد . در بسیاری از کشورهای شاهین هادرج کتاب منوچه شده اند ، به همین نسبت قیمت آن ها به گونه دایی افزایش میابد . با استفاده از این امر گروه های قاجا قیران به گونه پنهانی در کوه های ایران ، افغانستان و پاکستان این پرند ه گان را شکار نموده و به کشورهای خلیج فارس انتقال می دهند . که در سن صورت ، نمونه های برارزش آن ها از بین میروند . سن یا کسی بنام محمود دوست شدم روزی بعد از نوشیدن چای که غنمه حتی بود ، محمود یکی از شاهین های خود را از خیمه بیرون آورد و چشم های آن را باز نمود و با بخار گوشت گرم انرا تحریک کرد سپران را به سوی بالابرتاب نمود . شاهین که ازادی را احساس نمود ، با شتاب در هوا به پرواز درآمد و ارتفاع گرفت . در این وقت یوسف قمر بزرگ گنجشک را باخود گرفته و چند صد متر ازما دور شد . سپس یکی از گنجشک ها را از قفس بیرون کشید و به هوا رها کرد . گنجشک بال کشود و به سوی بوته زاریک در و در پشت شاه دیده می شد به پرواز آمد . به گونه یت نقطه سیاه معلوم

عرستان شاهین ها پرند ه گان شکاری



نشسته بودند نزد یک مرد پد و از ان ها میخواست تا چوچه شاهین او را به دو صد پیکار کوئی (۲۰۰ دلار) خریداری نمایند . شاهین پروران رنگ پرند ه را دقیقاً مطالعه نموده و یاد سردی روی از ان گشتانده و به صحبت خویش با دیگران ادامه میدادند . یکی میخواست به سعردی جهت شکار رویا برد و دیگری شرط میبست که شاهین او گنجشک را سرعتر شکار میکند . از عقب صدایی را شنیدم که میگوید : (شما علاقه مند شاهین به لباس مخصوص تیره رنگ بودند یکی حلم میکشید ، دیگری جای مینوشید و دیگری هم نوشابه تیره که از پوست قهوه و هیل ته پیسه میشود ، مینوشید . در برابر شاهین پروران بالای تیره های که به زمین کوبیده بودی ، آن باجرم پوشانیده شده بود ، شاهین ها نشسته بودند ، چشم های شاهین ها با پوش مخصوص بستمنده بودند . در داخل ساختمان فضای باشکوه حکمفرما بوده و بر خلاق بازار باصدای اهسته صحبت مینمایند . یک جوانی به هریک از کسانی که

صد ها میسند و شتر ، قفس های پر از ماکیان ، خروس ، بوده نه و خرگوش در همه جا دیده میشدند . فرشتند ه با با صدای بلند از یخچال ها ، بید بوکت و تلویزیون های خویش توصیف مینمودند . به گونه غیر مترقبه داد و فریاد کرکننده بازار فروش شاهین را از یک تعمیر سروسوئیده بزرگ ، نگر مانند شنیدم . من شاهین پروران را دیدم که موه بانه بالای جوکی های بلند جویی نشسته و لباس به لباس مخصوص تیره رنگ بودند یکی حلم میکشید ، دیگری جای مینوشید و دیگری هم نوشابه تیره که از پوست قهوه و هیل ته پیسه میشود ، مینوشید . در برابر شاهین پروران بالای تیره های که به زمین کوبیده بودی ، آن باجرم پوشانیده شده بود ، شاهین ها نشسته بودند ، چشم های شاهین ها با پوش مخصوص بستمنده بودند . در داخل ساختمان فضای باشکوه حکمفرما بوده و بر خلاق بازار باصدای اهسته صحبت مینمایند . یک جوانی به هریک از کسانی که

در موسم بهار زمانیکه در شب باقالین سبز پوشیده شده و - شگوفان میشود و در فصل خزان زمانیکه گرمی طاقت فرسا کاهش مییابد ، در بالای شبه جزیره عرستان دسته های عنسیم پرند ه گان مهاجرید میار می شوند . درین وقت مرحله شکار شاهین آغاز میگردد و به این جا به سواحل خلیج فارس توسط (بونیک ها) اعزامی نامدار و صاحب القاب کلوب های گوناگون شکار توسط (جیب ها) دوست داران شکار شاهین صاحبان دارای های نسبتاً کمتر آمده و پرند ه های شکاری را در قفس های مخصوص با خود می آورند . عرستان میهن شکار شاهین است . طوریکه صفحات اشار دست نویس حکایت میکند ، در دربار خلفای عربی سده های هشت تا سیزده ، به ویژه در دربار باد شاهان و سلاطین ، این نوع تفریح نوق العاده ، جالب توجه حکمرانان بوده است . شاهین به یک نوع مسیول مخصوص به خود ثبوت تبدیل گردید . اکثر شیخان و امیران عرب اکنون هم تعداد زیاد این پرند ه گان ظریف شکاری با پرسونل مخصوص خدمت انهادر اختیار دارند . به همین نسبت ، وقتیکه من به کویت رفتم ، دیدن بال عمل این پرند ه گان شکاری عجیب ، از روی من بود . روزی دانستم که به روزهای جمعه (روز خستی مسلمین در بازار اطراف شهر به نام شویخ شاهین پروران جمع میشوند)

شاهین ها پرند ه گان شکاری

ملکباری عاشقانه

صدراعظم / مسئله

مترجم عزیز احمدزاده

به سویدن و کانادا تمهید رفتند. خانواده اسب از عقب رانی کودتای دسامبر سال ۱۹۲۴ درباره یزبان مارگریت باپاند پورا مارگریت و پسران شان، به شاه بنیاد گذاران - تشکیل (حزب سوسیالیستس باس هلنیست) برداختند و در سال ۱۹۲۷ به عضویت پارلمان انتخاب گردید و در سال ۱۹۸۱

به مقام صد ارت تایل آمد، حیثیت وی نخستین حکومت سوسیالیستس در یونان به شمار میرود. حاضن (مارگریت باپاند پورا) اید آن از سویدن، به تعالیس در برتان ناشاری از همکارانش اتحادیه ی زبان یزبان راتکیس دادند. این اتحادیه، پنگروپ سوسیالیستس هوا دوزبان بوده که به کار پور و زنده سازماندهن زبان در شهرها و مناطق روستایی برداختند. در زمینه دیگرگون ساختن قانون مدنی و ویژه بخش حقوق خانواده، قانونس ساختن از دواج مدنی، محروماندی - نویانه و فادر ساختن زبان صحبت رئیس خانواده بودن، فعالیت مؤثری نمودند. سرانجام زبان یزبان حق قانونی و آزادی خود را حاصل نمودند.

مارگریت باپاند پور و متاهه رئیس اتحادیه، از سال ۱۹۸۰ تا این اواخر که مستعفی گردید، کار نمود.

با شاهده انکتاب اتحادیه ارمطیح پنگروپ ۲۰ نوری وار - تقای آن به یزبان ۲۰۰۰۰ نوری، مارگریت اظهار داشت که (تاریخ استغفایش هنوز هم به هم تاروی خرد با حش زسان یزبان ادامه خواهد داد ۱۰) وی افزود:

(ایشور متعاین در زمینه دیگر وئی توانین و تر بر خورود یزبان، حاصل گردیده است، وئ هنر هم مزایع در قبال - تمعلیت و مسایل سیاسی وجود دارد ۱۰)

۲۹ ساله با هم ازدواج نمودند. اندر پس به تدریس اقتصاد در - برونتن میبرد اخت. آن دو پس از پید نمودن روابط و مساسات مختصر، هر کدام به راه خدای خود رفتند و موایس از دواج کوتاه برد. در سال ۱۹۵۱ پس از علای درباره با هم ازدواج نمودند. به زودی رهسپار بودنتون کا - لیغونیا در بر کلی شدند - ایچکه اندر پس به حیث رئیس در پیارتنت اقتصاد گمانته شد ۰۰۰

باپاند پور در تبعید خودی در آن کشور (امریکا) تا سال ۱۹۴۰ زنده کن من کرد، در هنگام جنگ عومس دم در قوای بحری امریکا خدمت مینمود، او تبعیت وند هر زندی امریکا را نیز خاص کرده بود، وی تحت سکا لرتسب فرلویات در سال ۱۹۵۹ همراه

در حلقه درستان (مگ) - من نامند. این خان عومس لاهس اندام مو علایس با حشمان آیس که در سال ۱۹۲۲ متولد گردیده بود و نام او را (مارگریت جنس) گذاشته اند. در ایلم هرست ایلتایو بزرگ گردید. او نیز گتر از چهار طف دیگر خانواده، خسود بود ۰۰۰ ریح اقتصاد ی خسا - نوا ده اس با حوران روه روشنده و خراب گردید.

به بزرگترین سوسیالیست بود. مارگریت هنگام درازده سالگی، در مسازات ناکام انتخاباتی سناد رست سوسیالیستهای امریکایی بایر بزرگ کن نمود، وی آران رمان تا اکنون مصروف سیاست بوده و خوشش رایسه برنسیبهای سوسیالیزم، متعهد میشارد ۰۰۰

نظامی و تاه سیسات دولتی شوق ر عوب رابطه میگرد. تیم ایسلر باپاند پور، به سازماندهی کفرانس جهانیس (اکریت) برای سال ۱۹۱۱ از بر عنوان (زبان، منکاری و صلح) میبود ازنده که از طرف مرکزس سازمان یافته (لاس انجلس اسلرا) به حیث پنگ شیکه صلح جهانی در فعالیتند، باپاند پور به حیث عضو رابط بین المللیس آن کار مینماید. کفرانس، کار خود را بهرامن (فعالیت درت مرد بلان واقع برای پنگ سازمان اجتماع جیبانی نویس) به این باره که راه آهنگ مرمضای ارزشمائی انسانی و تنظیمات

شاید این فرمول باشد که مرد ها هر چند پیرتر میشوند به سراع خانم های جوان میروند

با خاتم رجوع فرزندس (که سه دختر و یک پسر بودند) به یونان بازگشت. ۰۰۰ تکامیکه پدرس «جوج» در سال ۱۹۱۹ به مقام صد ارت رسید، او به عضویت پارلمان انتخاب گردید. ولی با راز کوش نشاه و مانین اساس و حکومت توسط کودتای نظامی، در سال ۱۹۲۷ به انجام چپ گردیدن، زنده اش گردید و سپس رها شده و رهبر فعالیتس

انراه خرد راه سوی برونتنس لاسوسوتا) باز نموده، آزان جاس فار التحصیل گردید و سپس به گنایس در تراسا عا مبه در لاسیا زیس) پرداخت. مارگریت در سال ۱۹۴۸ با اندر پس در مینا لویس آتاشند. مارگریت او را داشته است که آنا از آغاز به فلسفه سیاسی ممکن ناورده است. اندر در آن - رمان مارگریت) ۲ ساله اندر پس

اجتماعی، تساری میان حش عا عدم تشدد در سلون زیر خورد شخص و اجتماعی استوار باشد، به پیش خواهد بود. این موزع ممکن است از نظر دیگران، تخیلی جلوه نموده، رحتس من مضمون پنداشته شود، ولی نه آن عزیزمک با یاد ریوس به آن نگاه میکنند. وی فسلا (مارگریتا) یا (مارگریت) عوم نامیده شده، ولی اکنون او را

یونان

طلاق بعد از ۲۸ سال زنده گی

مدیترانه العام میگرد، کار میکند. به عقیده انراد زساد ی جزیره (اکریت) از پیدار هزار سال پس جامعهی از لحاظ کشاوتت پیشرفته، از نگاه عومری و اجتماع متحاسن و همگن بوده است. حایک به حیث بهت و شکس (الده) سپس، شوش میگردید جنگ راستمدان زرد گویس متروغ زبان حاکم بود، مردان و زنان تقریباً ساری بودند. باپاند پور میگوید: (گراه در دست است که تزویج عادلانه مناس و ثروت، به عسرا ز حسان امریز وجود داشته و بخش بیشتر بزرگس ایسلر متفکر در - مرد مینوئان کورت به متاسسه نشان با زین سازمان اجتماعس که فولا به شکل عتیر فعالیت میگرد، مینماید ۱۰) باپاند پور میافزاید: (۰۰۰ بعد از تولد موجود که بر من تایی مبارزه جهت غلبه میان منتهای میان حش همایان انسان و طبیعت استوار است، به میان آند ۱۰) ایسلر به متاهه پنگ ایلیالیست خیالورد از که با تاریخ، با ستا - نشناسی فلسفه تاس دارد و - باپاند پور به متاهه پنگ ایلیالیست بر گمانتیت، تیر و گسره رساندن روزوه، جاه طلبانگی که از تحقیقات پژوهشهای ایسلر در مورد تمدن مینوئان در جزیره یزبان به نام (اکریت) واقع در

در امان بدم زیرامن فعال و مستقل بدم تا آن که خانم اندر پس باپاند پور بدم ۱۰) او گفت مرد جاتایی دارند تا نفس زینته را مقدم شمرده و زفامین را در مقدم دم به شمار آرند، اما خانمها فامین را امر نخست شمرده و عالماً (دوم) اندرند. این گونه زبان از کدام رامیگردند، متن آن است که مرد ها نفس زکار خرید را از دست میدهند و نتیجه اختشاش، درد واز دست دادن احترام بخرد است، و تاکنون چند هفتسه بعد از علان او نهلاً با جسات ویر حسته گی در ایالات متحده امریکا به سر میبرد به شکس - تلوی آرام و صوم به نظرس میرسد و پایتین کامل به پیش میرود ۰۰۰ او، با نرسنده، کلیفور نیایی رمان ایسلر) طرفدار تساری حشون زن و مرد که کتابش زهر عسرا ن (پاله رتیغ) بیانگر تفکسر نویس بهرامن بشور شناسس تاریخ است، عومس به باپاند رساندن روزوه، جاه طلبانگی که از تحقیقات پژوهشهای ایسلر در مورد تمدن مینوئان در جزیره یزبان به نام (اکریت) واقع در

آن چه امروز برای مارگریت باپاند پور ۶۵ ساله اتفاق افتاد برای بیشتر زنان، قبلاً اتفاق افتاده است، این امر برای مارگریت چیزی نامفهم و غیر قابل افاده نیست. بعضس هانزد مارگریت من آید و از وی نسبت این اتفاق همچان انگیزه، الب معلومات میشوند تا چنین حادثه یی برای آن ها رخ - ندهد و شماری هم به سراع وی میرزند که این نوع رافعه را پشت سر گذاشته اند، آسان آرزومندند بدانند که وی چن گونه تا حال زنده مانده است. او عمن تصوره یی میگوید: (شاید این یک فرمول باشد که مرد ها هر چند پیر تر میشوند این درامه عالی در دستس جعانی و افتخار بانکن (۱۲۰۰) مینوید الاز ترهوا - اران نایا - ندرود و ریز سراز اجسرای طلاق منجر به شکست وی در انتخابات گردید. صدراعظم اسن با (لیانس) در جولا ی از دواج نمود که این رویداد اکنون یز موزع تحقیقات جزا یس را در پارلمان یزبان تشکیل میدهد.

در ماه جون سان روان عیسوی بوزند ۲۸ ساله زنا شو - اندر پس باپاند پور سابق صدراعظم یزبان و خانم امریکاییس الاصلس (مارگریت باپاند پور) با اجرای طلاق به پایان میرسد. طلاق بعد از سه سال شایعه بود از وی و رسوایی که در نخست یک رابطه غیر محتاطانه در مقدم دیگر یک ماجرای عاشقانه میان باپاند پور ۲۰ ساله در مترا - لیانس ۲۴ ساله که شغل همرا - ندارد در سراز همراجهها را دارا بود، نشان میشود. این درامه عالی در دستس جعانی و افتخار بانکن (۱۲۰۰) مینوید الاز ترهوا - اران نایا - ندرود و ریز سراز اجسرای طلاق منجر به شکست وی در انتخابات گردید. صدراعظم اسن با (لیانس) در جولا ی از دواج نمود که این رویداد اکنون یز موزع تحقیقات جزا یس را در پارلمان یزبان تشکیل میدهد.

کشکا

کشکا د کوشانیانود سلسلی یو وتلی اونومیالی یاد شاه ژرچی په خپل وخت کی یی د یوه انسانوي موجود په حیث شهرت پیدا کړیو. په بودایی کیسوکي هغه د دویم آشوگا په نامه هم یاد شوي دي. نوم یی کشکا، کشکی، کانشکا او د هغه وخت د نحو آثار واره یی - ټکري ټول د مسکوکاتو په شاهی دی هغه ته د ((شاهوانا شاهو کشکی کوشانو)) یعنی کوشانی کشکا د یاد شاهانو یاد شاه، لقب ورکړی شوي و او انخوهم، هغه گند - هارا د شاهزاده په نامه یاد کړي دي.

داسی عقیده موجوده ده چی کشکا د کوشانیانود دوری د رسم یاد شاه و چی د سکو په ضرب یی لاس پوري کړي او د هغه وخت د سکو برخ د هغه لقب تسجيل شوي دي. د کشکا د وخت برخسکو د سکو د هغه د بدن یی سره مجسمه نقش شوي ده او دي ټول هغه د یوه جنگیالی اوزر وراو سو بجن یاد شاه په حیث معرفی کوي.

کله چی کشکا قدرت ته ورسید لومړي یی د کوشانیانود امپراتوري بولی ټینگی کړي او د ((کی بین)) د سیمي داخلی د نعمان یی وخیل اوله ضعه یی پور ل کشکا د خپلی حکمرانی په لم کال د هند نیمه وچه د خپل سلطنت جز وگر - بحوله او د دغی سیمو په نحو برخو کی یوشمیر نارونه جوړ کړل. همداسی اوس هم په کشمیر کی یو ساید کشکا پور په نامه اوزر د هیواد افغا - نستان په کابیسما کی د بگرام په نوم د بناووننسی نسانو وجود لري.

د کشکا د سلطنت دوره د فر - هنگه او تمدن د پرمختگه اوفور پدو له نظره یوه بلانده اود قدر دوره ده. هغه د بودایی او همدارنگه د نورو موجوداتو پانود حمایت له لاری خلکو ته د آزاد تفکر زمینی د ساعدي کړي چی په نتیجه کی د گند هارا او متهورا هنري بیونوخی را منغ ته شوي.

پاتی په (۱۰) مخ کی

سوسرد ژنوبه بناړکی مور صلیب د یوي تعاونی موسسی په حیث جوړ کړ او دی ټول یی د جگړي له تیانو معلولینو او بندیانوسره انسانانی مرستی وکړي. اوس هم د سره صلیب نړیواله موسسه د نړي په بیلا بیلو برخو کی د جگړي د تیانو معلولینو او سیرانوسره خپلو مرستو ته دوام ورکوي.

لیونارد وید اوینچی :
دغه ستر فیلسوف، انجور گور، شاعر، موسیقی پوه او پخمسره جوړونکی په ۱۴۵۲ کال کی وزیزید هغه د یوه شته من سړي غمیسر قانونی زوی و. د اوینچی په رشتیا هم نابغه و. هغه په ټولو هنري او علمی برخو کی استاد و.

لومړنی اثر یی ((وروستی مانسام)) نومید. یی پوره ټولور کاله یی د هغه د انجور ټولوباره زیارویست اوینچی د پیرازنتسک آثار ایجاد کړي دي چه نه یوازي د ایټالیا بلکی د ټول بشریت لپاره د وسار وړ دي. هغه همدارنگه د یوې نسخی تصویر چی ((مونا لیزا)) نو - میده په ټولور کالو کی انجور کړ.

دغه تصویر ((ژوکوند د موسکا)) په نامه شهرت لري او د نړي له هنري شاهکارونو څخه شمیرل کیږي.

د ژوند وروستی کلونه یی د فرانسس په هیواد کی د لومړي فرانسوا سیوري ته تیر کړل. نوموړی په ۱۵۱۶ کال کی مړ شو.

په زینوا و تلبا توکرنو لیکلی دي. او د یسون دوه ځله واده کړي و او د دغو ودونو نتیجه یی پنځه اولادونه دي.

ویلم گنراد روتنگن : ویلم گنراد روتنگن د المان له هیواد څخه و. هغه د یولر اوزدو او پیچلیو ازما یستونو په نتیجه کی پدی بریالی شو چی د ((ایکس شعاع)) کشف کړي. د روتنگن دغه کشف په علمی نړي کی لوی تحول رامنغ ته کړ. د دغی شعاع په وسیله له پیرولونورا همیسی جنسی برخ تللی ناروضی له منغه می.

منچول : منچول د هغه جا نم دی چی پیرولونه پخوا یی یو شمیر محاسباتی قوانین وضع کړل او د هغو په نتیجه کی یی یو حسابی سیستم چی د منچول د سیستم په نامه شهرت لري ایجاد کړ.

منچول د دغی لاری د حسابی چارو د سمون او اسانتیا په کار کی لویه ونډه واخسته. سره لدی چی د نړي په اکثر هیوادونو کی د علم او تکنالوژی د پرمختگ له کبله نوي حسابی الکترونیک سیستمونه منغ ته رافلسی خود منچول سیستم هم په خپل وخت کی د قدر وړ حسابی سیستم و چی په پوره هیوادونو کی تری گڼه اخستل کیده.

هانری د ویا لیت : د نړی یوال سره صلیب بنسټ ایټود ونکی د یو - یر له هیواد څخه و چی د لومړي بحل لپاره یی په ۱۸۶۴ کال کی د

چلاندی خیری

ټیامراد پسون : ایټالوي پوه چی په ۱۸۴۲ کال کی د ایټالیا د میلان په بناړکی زیږیدلی دی. او د پسون په هوانی کی له خپل بلار سره امریکاته ولاړ. هلته په لومړي سر کی د یوي جریدي خبرلیکونکی و وروسته یی په خپله د یوي ورخیانی امتیاز ترلاسه کړ او د هغسی ورخیانی له لاری یی نشرات شروع کړل. خوزیاته مینه یی له علمی او تخنیکي ازما یستونوسره وه له همدی کبله یی په خپل کور کی د علمی - ازما یستونو یوه د ستگانه جوړه کړه. او د پسون د دغی کوچنی د ستگانه په وسیله یوشمیر اختراع گانی وکسري چی تر ټولو مهمه یی د برتنساز خراغ اختراع وه. دغه اختراع بشری ټولنی ته یولوي اود قدر وړ ټلیاتی خدمت و چی د اد پسون له خوا ترسره شو.

توماس راد پسون د ټولور اتیا کلنی په عمر په ۱۹۲۲ کال مړ شو. هغه علمی - تخنیکي خدمتونود او پسون نوم د بشر په تاریخ کی

دنوح توپان

دنوح د توپان په باره کس بیلابیلی عقیدي او مختلف روا - یټونه وجود لري. دغه توپان په ټوله نړي کی د لوي توپان په نامه شهرت موندلی دی چی د بیسپه و خای او محل یی د خینو روا یټونو پراساس د تور سفند رڼی او د خزر بحیري اود ارال د سفند رڼی ترمنځ سیمه اوله خونو نورو - یټونو سره سم د ((گلده)) سره نوم سیمه ده.

د دغه توپان په باب جنسیسی عقیدي په لاندی ټول دی :
- ویل کیږي خرنگه چی

نوح د یوه ستروبان له بیسپه و څخه خپرو. نوله همدی کبله یی یوه لویه اولنگه بیږي جوړه کړه. اوله انسان څخه نیولی ترنورو حیواناتو پوري یی یو جوړه - نارینه او بیغه بدغه بیږي کی سره راټول کړل. کله چی توپان پینی شو نو ټوله نړي پوهه شوه او یوازي د نوح بیږي او هغه ژوندي - حیوانات چی بدغه بیږي کس سباره و ژوندي باقی شول. کله چی توپان پای ته ورسید او اوسه باقی په (۸۶) مخ کی

د بوداند په پيژندنه

بود اچې اصلی نوم یسوس مريد هارتا کوتاماد ي د بود پيژم مذ هب بنسټ ايښود ونکي اوترو پيژونکي دي چي د اوسني نپال په يوه کوچني قبيله کي چي اکلواو ستو نوميد ه زيزيد . بود ا په واقعيت کي د هغه وخت له شهزاده کانوڅخه يوشاهزاد موه چي د (کاشتریا) اود ساکياموني جنگيالي طبقې پوري يي اړه درلوده . د ساکيا کوچني سپه اوس د هند اونيپال د لکه سرحد په د وار وخوارو کي موقعيت لري . د بوداد زيزيد وکيسه د اسی د ه چي : يوه ورځ چي د بودامسور (ساياک پوري) له کوره بهرولتي وه اود سين په غار ه گرعيد ه ناڅاپه

د سين د اوبوله منعنه د نيولوسر سپيڅلي گل راووت اوغور په بد ي وخت کي د بودامورگالسي وايستل اوځان يي د سين په اوبو کي ومينغه اووروسته د پوري ونسي سيوري ته کښيناسته چي هغسي ونی هم د خلکوبه وراندي تقدس اوسپيڅلتيا د رلوده او هلته وچسي بود اوزيزيد . مور يي د بوداتسر زيزيد ويوه اونې وروسته مړه شوه . دغه سوان کوتام کله چي ليزرا لوي شو د ولسي استعمال آس محفلول اود اسی نوري د ود نيزي زده کړي وکړي . کله چي د دعواني مرحلي ته ورسيد نو د سا کيا د قبيلې له پوري شهزادگسي سره يي واده وکړ چي (کچانسا) نوميد ه . بود اچي له کوچنيوالي څخه متفکراومتجسس کړکتره رلود د خپل وخت د فلسفي مسايلوبه مطالعه بوخت شو . هغه هڅه کوله چي د ژوند يوشميرکړ کيچنواو جسد ي

مسايلوته سم خواب پيداکړي او د انسانانوله ژوندانه څخه د درد نم اوزيخ علتونه اود هغود له منځه وړلو طريقي ومومي . نوله همد ي کبله وچي د (راهولا) تزئيزيد وروسته يي کوراوقبيله پريښوده . د سروينستان يي وخير يل اود رياست کالي يي واغوستل اود انسانانود نجات په مقصد جنگله ته ولاړ او هلته ميشته شو . بود اشپز کاله له کوراوکلي ليري د وپرونکي جنگله په منځ کي يوازي بوخت ورا ترڅويه ياي کي په دغه کاربريالي شواود خپلي فلسفي وروستي کشف يي هم په گپ جنگله کي د (پاييل) تروني لاند ي تير سره کړ . دغه محل اوعايي لاتسر اوسه هم د بودا ييانو يو مقدس معبد اوزيارت دي شمير خلک د دغي ونې خانگي او ياي غوڅوي اوخپلوکورونواوکليو ته يي د تيرت لپاره ور ياوکښيوي ي .

بودالومړني موعظه د هند د (اتراپرديش) ايالت په (سرت) نومي بحاي کي چي بناوسرته نژدي موقعيت لري واوړول شو . بود اتري وروسته د خپل ژوند پاتي پنځه څلويښت کلونه پښه رنځ . خواري اوشقت کي د پوري مړي د پوري د لاس ته راوړلوپه مقصد تيرکړل . د ژوند په وروستيو کلونوکي د اننده په نامه بودايي د هغه ملگرتيا کولو اود پاکل شويو ته بيرون اود ستورونوسره سم يي د هغه خارنه اوبالنه په غار ه درلوده . وايي چي د بوداعقايد اوظنرسي اوفلسفي افکار د هغه په ژوند کي هيڅکله هم ونه ليکل شول . د بودا توله فکرونه اوظنرسي اوتزويسي د اننده له خوا د هن ته سپارل کيد لي اوزا توليد لي . بودا د زړ بڼت په کلونوکسي چي نه اوبالگن و د گنگاله سين پاتي به (۸۶) مخ

ټولونه په زړه پوري دي

تلویزیون څه وخت اختراع شو؟



تلویزیون چي نن سبا په تقریباً ټوله نړي کي په يوه ډيره مهمه اوموثره اطلاعاتي تفریحي او تبلیغاتي وسیله تبدیل شويدي او هره ورځ د نړي په بیلا بیلو سیمواوښارونو کي په ملیونونو انسانان ورڅخه استفاد ه کوي . د پراوند عمرنلوي . د تلویزیون دا اختراع تیسوري اساساً په ۱۹۰۸ کال د پیوه انگلیس یوه له خوا چي کامیل سونگین نومید ه منځ ته راغله خو عملی نتیجه يي نه درلوده . پاتي به (۸۶) مخ

په ځینو مذهبونو کی

برهمنیان د اوه عدد په بسا پ عقیده لري چي انسان اوه بخله مري . زلم اوتاي بايد يوحاي اوه گامه پورته کړي ترڅو په راتلونکي ژوندانه کي نیکمرغه وي . د يهود يانوه مقدس کتاب تورات کي ويل شوي چي اوه . چوپړي نارينه اوشمي له جان ه سره واخله . ترڅو نسل له منځه لاړ شي . د کاتولیک مسیحیان عقیده لري چي اوه اصلی گناهان وچو د لري اوهید ارنگه اوه ډوله توبه ، اوه ډوله آداب ، اوه ډوله خوښی اواوه ډوله د تعمید نسل شته دي . د مسیحیانو په مقدس کتاب انجیل کي له دري د يوش معجزو

څخه اوه معجزې يادي شوي او همدارنگه د اوه ناباکو روحونو په باب بحث شوي دي . مسلمانان عقیده لري چي آسمان اوه طبقې لري ، اوجهنم هم له اوبوچو يوڅخه جوړ شوي دي ، اصلی گناهان اوه دي . ويل کيږي چي فرعون په خوب کي اوه بند او اوه ډنگر غوايان وليدل او د اوه کاله وچکالي راغله . همد ا ډول ځنی خلک معتقد دي چي ناباکه شيان بايد اوه بخله ووينخل شي ترڅو خپله پاکي اوسپيڅلتيا ترلاسه کړي . د بابل خلکوم اوتته بحانگري احترام اود رناوي درلود . د هغوي له نظره بحمه او آسمان هر يوله اوبوچو يوڅخه جوړ شوي او د آسمان ستوري هم د هغوي د عقيدې له مخي اوه وو .

د شاهي لومې مي اوږد لاسي
 وروڼو پخپله مين شوي نه يم که
 کم چا په دما شقا نوکېمه کوله بسا
 په ورته لکه د ساد ه خبره شان
 غوږ ليوه په مين سرې په مي د
 ليدلي گمان کاومصنوب اوسپنه په
 مي يوه توگه او بياکې گټله کله
 کله به مي له معانه سره ويل
 - خلک ساد ه دي چه پمه دي
 هيلو او پلمو معانونه مشخو لوي
 د عشق اواشقي په نيم له خوازه
 ژوند ه معانونه گوښه کوي اوکله
 چيري ناگه مه شي نومان په
 ليدلو حسابهوي بپانوهغه دي چه
 له د نياوله خلکوڅخه معان ژغوري
 او تولوته شاوړ وي .

بنايي ماته د عشق زورمصلوب شوي
 نه وپوهنکه مي داسي گمان کېده .
 يوه ورځ مي د پمليگري کره لار م
 کله مي چه دانگر وروټکاوه د -
 د روزاري پوي خواته په انتظارکس
 ولاړ يم چه څوک به د روازه را -
 خلاصه کړي اوله معانه سره مسي
 ويل : آيا هغه به په کورکي وي ؟
 آيا د هغه د کتابچي نوتونه به
 پوره وي ، او آيا هغه به خپله
 کتابچه ماته را کړي په داسي
 حال کي چه سباته د همدې
 مضمون آزمونه لرو . زه په همدې
 سوچونکي ډوب يم چه دانگر ورو
 خلاص شو زما چه دوي مسترگي د
 د روزاري په لوري وي د روزاري د
 خلاصيد و سره مي سم په پوي د
 توروز لغو لرونکي جلمه چه سري
 شوندي ، اوز د غاړه ، لسره ،
 پوزه . . . او فنم رنگه څپره پس
 درلوده سترگي ونبشي . هغې زما
 په ليد وږد د روازه پوري کره او د
 د روزاري د شاي زماڅخه پوښتنه
 وکړه :

- څوک مي څوک د پيه گاردي ؟
 - د زمري ملگري يم ، نيم مي کچکول
 دي زه اوزمري د وار په په -
 ټولگي گنسي درس وايو .
 نه پوهيدم چه ولي د هغې په
 ليد و سره زما معان نابيره پوښان
 گوي بپد اکر ه هغې راته جواب
 را کړه :

- هغه څوپه کورکي نشته دي .
 راعه جاي وجينه ، خيروي چه
 زمري کورته دي کورخوښته .
 - مننه ، دومره زيات وخت نلرم
 زه هم ، څو کله چه زمري رافسي
 ورته ووايه چه ستاملگري کچکول
 راغلي و .
 - په سترگو !



د دي خبري نورهم زمابه زره کس
 کاروکړ او د دي لپاره چه د هغس
 د خولي بله خوزه خبره واورم نو
 وښ ويل :

- د خداي پامان .
 - په مخه دي ښه شه .
 د کوربه لوري روان شوم د هغس
 خبرو په ماخوړا اميزه کړي وه کله
 چي د هغس خوا روان وم د کتا -
 بچي د ترلاسه کولو فکر راسره و .
 څو کله چي بيا د دي خوا د کور
 په لوري روان شوم د پوي بنکلسي

لندداستان

جلې خيالونه راسره ملگري شول .
 کتابچه ، آزمونه . . . اوزمري ټول
 راڅخه هيرشول او يواځس يوشس
 مي په ذهن کي گرځيد . چه
 د لمري عمل لپاره بي زمابه مخز
 اوزره کي بحاي نيولي و اوزما
 د مينس د کورگي ډبره بي ايښي وه
 هماغه ټوله ورځ مي د هغس په
 پار ه کي فکروکړ .
 زه اوزمري د د ولسم ټولگي څخه
 خلاص شوو د آزموني د نتايجو د
 اعلانيد و په ورځ زمري زه ، شريف
 او حميد ميلمانه کړي وو کله چه
 زه د هغوي کورته ورننوتلم ، حميد

شاته نه کتل اومخ په وړاندي -
 روان و اما په رسمي دفترکي دند ه
 واخېستله وروسته ترڅه مودي بيا
 هم د زمري دوي د کورڅي شه
 وروپلم غوښتل مي چه دانگر ورو -
 وټکم که گوند ي بيا هغه بنکلي گل
 څپره ووښ . ټول معان مي داسي
 ترپده لکه شمال چه وايښ ښووي
 زره نازره مي دانگر وروټکاوه
 خود ا بلا چاور را خلاص نکړ د ورو
 د شاي رازغ کړ :

- څوک مي ؟
 کله چه ما هغه نري اوزره وروټکي
 آواز واوريد ه وار د وار وپوهيدم
 چه گل څپره ده نومي په تلسوار
 جواب وکړه :
 - کچکول يم .
 هغس د ايلا زما د نوم په اوريدو
 سره ويرانيست او په خورا مهرباني
 سره بي وويل :
 - سترې مه شي .
 ماجه د خجالت څخه محاکي ته کتل
 په کراره مي وويل :
 - مه خواريزي ، چيري دي زمري
 لکه چه بيا چيري تللي دي ؟
 - هغه اوبلار مي د وار ه همد ا
 اوس د بازار په لوري ولاړ ل چس
 سود ارازي . ته راعه ، کورتراشه
 اوس خوږدي بي نه چاي وجينه .
 ولي کورته نه راعس .
 - نه . له تاسونه شکره زما سلا
 مونه ورته ورسوه اگرڅه کم ضروري
 کارس ورسره نه درلود خود اچس
 د ا پيره موده مي هغه نه وليدلې
 ورسي خغه شوې يم نورڅيسره
 خريت دي د خداي پامان !
 - په مخه دي ښه شه .
 د هغس د لگ روغبړ اوساده -
 سلوک ځيني ما فکروکړ چي هغس
 ته زما مينه نه ده حوته شوې ، خو
 د وينه پوهيدم چي هغه پښتنه
 بيغله ده که چيري زما سره مينه
 هم ولري هغس ته خپل پښتنس
 فريت د بيانولو اجازه نه ورکوي . ما
 په په دفتر ، لاره او کورکي د ورڅي
 او شپي د هغس په باره کي فکسر
 کاوه حتی تردې چه کومه کومه
 شيه به مي په خوب کي د هغس
 سره خبري کولي . زما کره وږه -
 ورځ په ورځ بد ليدل احوال مس
 ورځ په ورځ خرابيد ه يوه ورځ
 مي مور راته وويل :
 - زويکه ! ولي دومره فکروهي مين
 خوبه نه بي ، اوسني هلکان او
 نجوني دي خداي لري هماغه
 چي يو اويل سره وويني يو د بدل
 عاشق شي . . .

د دې خبرې سره ماسخت تګان
وځور پوهل می بیاد خپلی مینس
لمړي شمېس راپه یاد شوي د
هغاني دروازي ترڅنګه ودریدم
په فکر کې ډوب شوم خود موری د
خبرې راڅخه ټول هیڅ کرل:

— گوره زویه! که مین بی راتـــ
سم ووايه اوکه نه بی نو ولی په فکر
کې ډوب شوي بی ؟!

— نه موري مین نه مې .

— زه خو هغه بله ورځ ستا لپاره د
گل بازګره په مرګه ورغلم خبره
خلاصه ده په نن اوسپاکي به له
خیره ستاد کوژدې د سال راوړم .
— داڅه وایی مورحاني زما د کوـــ
ژدې لپاره تراوسه پورې پوره وخت
شته زه باید په دې باره کې ښه فکر
وګرم د کوژدې لپاره ته چیري مه
په .

— لکه چه ته هم غواړېد ترور د
زوي غوندې دې په خپله خونـــ
پناهه وکړي ؟!

— نه موري ما که داسی ویلی دې .

— خیر چسې داسی ده زه خو
همغه د گل باز لور ستا لپاره غواړم
د دې خبرې سره جوخت پورته

شوه نورته هغی څه وویل او نه ما

هغه خوشیسی بلی خونې ته لاره

او زه په فکرونو کې ډوب شوم هغی
خپلی جامی بدلې کړې وې او

کله چه بی غوښتل د انګر څخه
وویسې نوماته بی وویل :

— گوره زویه په خوښه خود یده ؟
— نه موري . . .

هغه زما په خبرو کې راولویدله

او ویل :

— وزویه موری هم هوس لري ،
زه لري ، سیالی لري شریکس

لري . . . آخر ته خواوسرله
ښوونځی څخه هم خلاص شوي

بی اورسې دنده لري نو بیسا
دا خبرې مه کوه . پخوانیو خلکو

ویلی دې چه د حلې کره د مرګی
د تللو په وخت کې باید هلک

(نه) ونه وایی ښه دې چه
مخوان بی شوم او حیال لري حیا د

انسان جوهر دې زه نولارم د
خدای پامان .

ماله خانه سره نکر وکه چه که چیري

هغی ته رښتیا ونه وایم نوهغه

په داکار وکړې اوکله چه یوکار
وشی نوهغه وخت بیا ښیمانسی

هیڅ گټه نلري ناچاره می هغی
ته ورزغ کړ :

— گوره مورحانی! زه خود درته

نه وایم چه ماته کوژد هه کوه جو . . .
هغه زیاد دې خبری سره محای بر



د اصل دانی یوه یوه شمېرله او
له هماغه سره می داسی ویل :

— آه ، خومره ښکلې شپه ده .
تللی شپه به گل خیره زما شسې ،

لمکه چه وروسی زما ملګري دې هغه
خوښه هېڅ هم ونه وایی . پلار

بی هم ما پلوی ، ښایی چه مخا
لغت وکړي او د مور نظر ته

خوښی هېڅ آر تیا هم نه لیدل
کڼي ، هر ورسره زما شسې خومره

خلک په مبارکي ته راشی زه به
زېم شم . خسراو خواښی به پید ا

ګرم او داسی نورې شمیره
خپالونه می په ذهن کې ګرځیدل

چه د انګر وړ ویکید هه په پسر ه
خوښی سره می دروازه خلاصه

کره خو کله چه می د ور دخلا
صید وسره د مور او ترور لامله

تغولیدل خوښی می په خفګان
بدله شوه بیامی خپل زړه ته

تسلې وکړه چه ښایی هغوي په
سر سري جواب ورکړي وې او

رښتیا هم په یوه او یاد وه پلار
مورکو خود اګار نه کڼي ترخو چه

موروی پس له ولیدم اسلام څخه
را ته وویل :

— پیر د خفګان محای دې چه
ټول راضی وان تردې چه

پخپله جلس هم د دې خبرې په
اوږد و سره به ژر ا شوه خواوس

کار شوي دې اورښتیا چه کارسه
وخته تیرشې نو ښیمانې گټه نلري .

هغی په گزاره گزاره خبرې کولسی
او د اصلی موضوع ښینی به سی

هغی خوا او دې خواتیونه وهل
خوماته حوصله پاته نه وه غوښتل

می چه په خبرو کې ورو لویزم او ورته
وایم چه اصلی خبره وکړې خو

بیابه می د محوانه غوریه غوښته
قوي شو او د دې خبرې لپاره به

خند وګرځید ترخو چه هغی د
خبرو په لړ کې وویل :

— تا باید وخته ویلی وای چه ته
د هغی سره مینه لري مګر تا اوس

ووېل او اوس خوښی هغه د خپل
ماتوږي ته ورکړې ده .

دې خبرې سره زمانه وپس سید ه
نژدې و چه زړه می له پسرې

غصی جاودلی وای د خولی ښینس
می سور اوسیل ووت :

— دا ولی داسی وشو باید نه وای
شوي .

زما د خبرو سره یو محای رښ اوښکی
می له سترګونه کړوانه ته نوی شوي .

موروی هم په یوه خپه شوه . سهار
لا سیدیدي نه وې جاودلی چه له

باشی په (۸۲) مخ کې

ور تللی . و شرمیزه ، خجالت

و یاسه . زمونږ په دود کې دا

نشته چه د یوه کورمالګه خوښه
وځوري او بیادي په هغه کورکی

مین شسې .
— مګر مینتوب خو کوم شرم ندې او

دا خبره د دود او دستور سره
څه اړه لري ؟

— بس ، بس چه وایم نوره مسی
حوصله پاته نه ده . تا سوه دود

او دستور شه پوهیزي .
د دې خبرې سره می مور او ګر

لمخیدله زما ښه ورځ په ورځ بد
لیدله او حال می خرابیده خو

چی یوه ورځ می مور ، پلار او ترور
د زمري دوي کورته په مرګه ورغلل .

زه په کورکی ناستم ټول فکر می د
ښکلې گل خیرې سره په سوچونو

کې ډوبم د ما ښام شپږ بجسی
شوي مګر زما مور ، ترور او پلار را

معلوم نشول زه له خانه سره به
فکر کې د هغی د ښکلې خیرې

بت جوړم .
کله می د لمړي لعل د دروازي

ښکاریدل راپه یاد نیږي او کله می
د دوهمی پلا کلک روغی کله می

ساده جامی را په یاد شسې او کله
می سري شوندي او دې زلفس

نرې کچ بار خوګان . او اوږده
غار هه د انتظار شینس می لکه

محای ودریدله اوماته بی داسی
ووېل :

— خو مینس څه ؟
— یعنی چه زه یوه نجلی غواړم او

باید یوه پلا واده وکړم .
— ما نو جیرته ویلی چه دوه پلای

وګرځه .
— گوره موري! انسان په ټول

ژوند کې یوه پلا واده کوي که نه ؟
— هو! یوه پلای کوي .

— نو باید ښه فکر وشسې .
— او زویه ستا خومره پسرې

زده دې پرېزده چه لاره شم
اوږدلی دې نه دې چه وایی په

ښو تلوار او په بد و تامل .
زمانوره هېڅ حوصله پاته نشوه

زړه می ښه لوي کړ اوسپینه مسی
ورته وویل :

— موري زه یوه نجلی غواړم بی له
هغی نه بل هیڅوک نه غواړم .

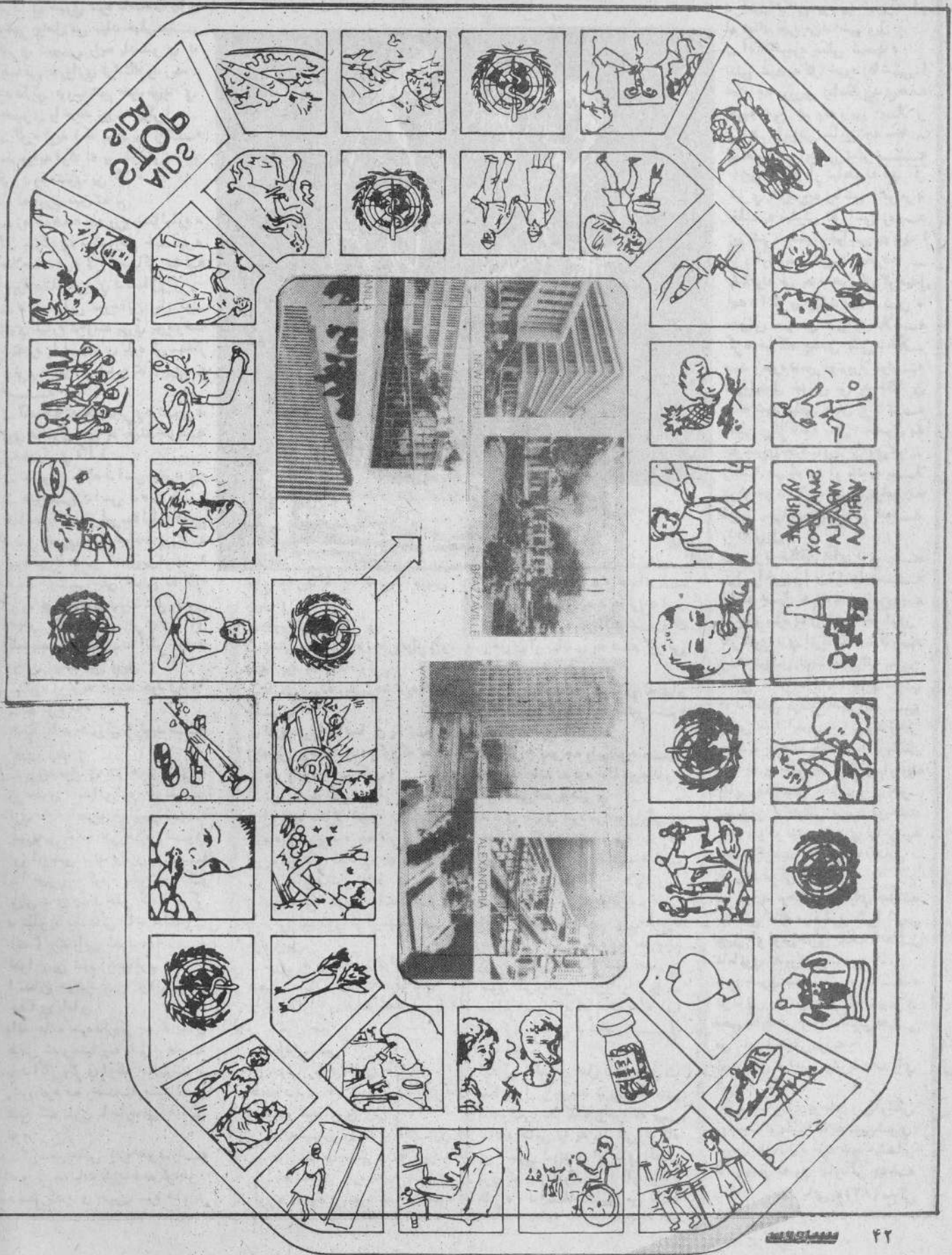
— خو غواړي هغه خو کده ؟
— د زمري خوږ .

— د زمري خوږ ؟!
— هوکی زما د ملګري خوږ .

هغه د دې خبرې په اوږد وسره
په غصه شوه او ویل :

— ته نه شرمیزي چه د ملګري
په خوږ باندې مینېزي ، زه حیرانه

وم چه ته ولی جرړه پلا د هغوي
کورته په یوه اوله هیله او پلمره



مسابقه صحت

اول: هر سازیکن د پيس را يک بار ميانه از د هرکدام که بلند ترين نمره رايه دست بياورد بازی را آغاز میکند. هرگاه دوياز يکن بلند ترين نمره ها را يک برابر گرفته باشند، بار ديگر ميانه از نسد، و هرکدام که اين بار نمره بلند تر رايه دست آورد بازی را آغاز میکند.

دوم: نمره هاي شما يسه اندازه عدد يکه سطح نونانی ديس نشان میده د، با لاهرود سوم: با ز يکی که همه نمره هايش به يکن از شماره هاي حاري سمبول سازمان صحت جهان (مثلاً شماره هاي ۱، ۸-۱۶، ۱۰۰۰ اصابت ناپيد حق دارد که بار ديگر ديس را بيندازد و بازی را ادامه بدهد. البته طبق تشريحات هر شماره اعداد معين بر شماره عمومي افزوده يا از آن کاسته ميشود.

چهارم: برنده مسابقه کيسيت که پيش از ديگران به نيم سازمان صحت جهان وارد نشود.

پنجم: شعارها و نتيجه کيري ها براي هر شماره عميه است.

۱- اين سمبول سازمان صحت جهان است که در سال ۱۹۴۸ روي کار آمده است. به بازی ادامه بدهيد.

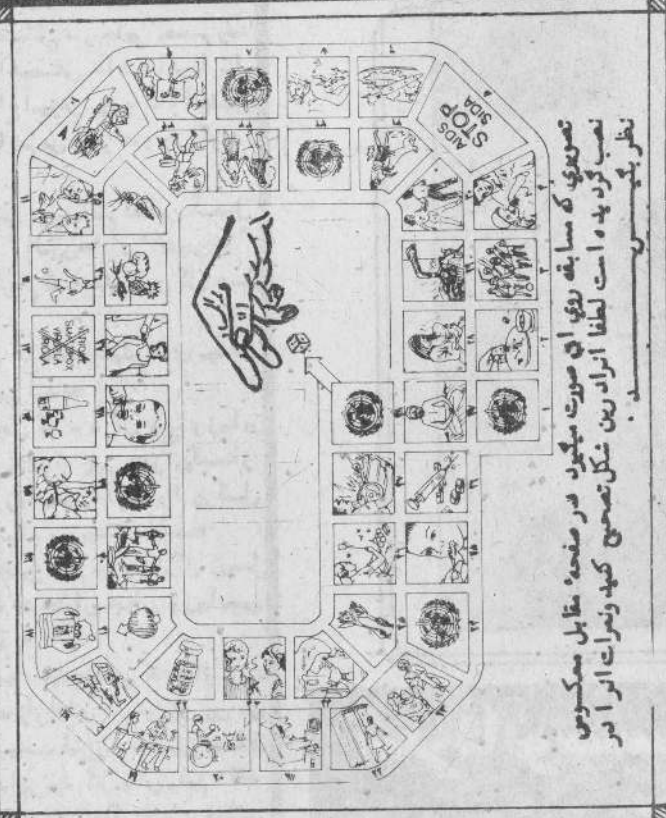
۲- نك وقتد بسيار براي صحت شما مضراست، براي معاينه مجدد بازی را از صفر آغاز کييد.

۳- ورزش براي صحت شما مفيد است، سه شماره بالاتر برويد.

۴- شما ميتوانيد با دادن محلول قند و نمک يک طفل مبتلا به اسهال را از مرگ نجات بدهيد. آئرين! دو شماره بالاتر برويد.

۵- آيدين- کوشش جهان شمول ميتواند آن را متوقف سازد. قبل از ادامه بازی بايد همک

ترجمه: ف. برويد



تصويري که مسابقه روي آن صورت ميگيرد در صفحه مقابل مکتوب نميگردد. است لطفاً افراد رين شکل تصحيح کييد و نمرات آنرا در

بهاست که کاملاً محروم خواهد شد. آیا شما راکسين شده ايد؟ پاسخ تان (بلي) باشد، شماره ديگر بالا برويد.

۱۶- سازمان صحت جهان ۶ شعبه منطقه بي در اسکندريه برازاويل، کوب هانگ، مانپلا، دهل جديده و واشنگتن دارد. به بازی ادامه بدهيد.

۱۷- مراقبت هاي اوليه صحت، بهترين راه تامين صحت همه گانست.

۱۸- هيلکوترها داروها پيس را برضد (کروبيستا) که بتواند باعث کوري انسان هاگردد، بخش مينمايند.

۱۹- آیا شما ط دوسال اخير معاينات عمومي صحتي را گذراننده ايد؟ اگر پاسخ تان (نه) است، يک نوبت در شماره فعلي تان باقي بمانيد، تا معاينات تان تکميل شود.

۲۰- ورزش يکي از اجزاي اساسي هر برنامه احيايي مجدد است. شماره بالاتر برويد.

۲۱- دخانيات، مشروبات الکلي زنده گي عاقل بدون شک، صحت شما را خراب ميکند. به شماره ۱۹ برويد تا آموزش صحت ديده معاينات خود را تکميل کييد. براي دو نوبت ديگر در همان شماره باقي بمانيد.

۲۲- نيمت وشوي بسدن ميتواند از شروع بيماري جلوكيري کند و لي بايد نظاقت تشناب ها رايه بهترين وجه در نظر بگيريد.

۲۳- خانواده تاثير زيادي در کودک دارد.

۲۴- سازمان صحت جهان در سال ۱۹۸۸ چهل ساله شد. به بازی ادامه بدهيد.

۲۵- نوزادان بايد پيس از ۳ ماهه گي، افزون بر شهر صادر غذاي اضافي دريانت ناپيند.

۲۶- آیا شما مواد مخدره استعمال کرده ايد؟ بازی خطر ناکيست به شماره يک برگرديد و زنده گي نوي را آغاز کييد.

بقيه در صفحه (۶۶)

جرب صرف ميکنيديک نوبت از بازی خارج شويد، تا کمي وزن بيانيد.

۱۱- خانم هاي باردار به خاطر داشتن طفل صحتمند بايد منظمًا معاينات صحتي را دنبال کنند.

۱۲- ورزش بايد از آغاز زنده گي شروع گردد تا عبادت دائمي تبديل شود.

۱۳- در سال ۱۹۸۰ امحاي عمومي چيچک اعلان گرديد.

آئرين! شماره ديگر بالاتر برويد.

۱۴- شامبسيار زياد الکل نوشيده ايد، ۴ شماره پايين تر برويد!

۱۵- فلج اطفال دومين

از باز يکسان بگويده که وي چس کاري براي جلوكيري از انتشار آيدس انجام داده ميتواند.

۶- ويتامين (آ) ميتواند قوه بهناين اطفال را محافظت کند.

۷- آبيازي، ورزش کامل براي تمام سنين است. هميشه آبيازي کييد. سه شماره ديگر بالاتر برويد.

۸- ۶۶ کشور عضو سازمان صحت جهانند، به بازی ادامه بدهيد.

۹- آموزش در مورد تنظيم خانواده يکي از جمله حقوق بشر است.

۱۰- شما غذا هاي بسيار

هنگامی که در برابر مندهم میگویم :

محترم پروتو نادری [ممکن است با نوشتن يك مقدمه ۵ مرآاز مقدمه نویسی برای يك مصاحبه صمیمانه بی نیاز سازید ؟
 با شنیدن چنین جمله " غیر منتظره خنده بی کرده میگوید :
 اولین شعر هایم را در سال (۱۳۵۳) که هنوز در صنف سوم فاکو-
 لته ساینس درس میخواندم - سروده ام . از آن سال ها به بعد
 چیز های زیادی به نام شعر سروده ام در بهار (۱۳۵۴) برای
 اولین بار شعری از من در مجله " پستون زخ " نشریه رادیو افغانستان
 به چاپ رسید .

در دوران تحصیل در پوهنتون چیز های دیگری غیر از شعر و ادبیات ذهنم را میانیاشت :

مسأله دلچسپ و جالبی بود، برای آن که مغز در جایی مصروف بود و دوقی و روانم در جای دیگر . همراه با همصنفی ها همه انریا با سارق های زهر دار گفتگو داشتم یا به سراغ آموزش تیزاب ها و القلی ها میرفتم و می دیدیم که آنان چه گونه با هم می آمیزند و چی گونه نمک های را به وجود می آورند .

گاهی هم به تماشای گلنگها میرفتم و وقتی در میآفتم که این گمیل های بیچاره هستی شانرا چی قدر محتاج " الجی ها " و " قنچی ها " اند . دل من برایشان تنگ میشد و فکر میکردم که هستی این گل ها از خود شان نیست .

برای ما زیبا بی گل ها مطرح نبود . گل ها فقط وسیله های بودند که برای ازدیاد نسل و ایجاد موه به کار می آمدند

هنوز این خاصه را از یاد نبرده ام که چی گونه ما گل سنج و زیبای رادربوتل پر از گاز کلورین غرق کردیم و دیدیم که چی طور آن گساز تمام شیره زنده گی را خشکاند . طراوت و زیبایی را گرفت و آن گل زیبا و هر طراوت را به برگ های بهرنگه و پژمرده بی مبدل ساخت .

بدون کوچکترین خود خواهی میگویم که هنوز دل برای آن گل زیبا میسوزد و فکر میکنم که با دست های خود ده دختران جوان و زیبایسی را در سیاه چال فرو افکندیم و او را کشتیم .

آن جا پنجره بی در برابر ما کشوده میشد . پنجره بی که ما از آن پنجره طبیعت را میدیدیم و اندک اندک به راز های درونی آن بی می بردیم و گاهی هم کماز مرز های منجمد طبیعت غیر زنده به مرز های طبیعت زنده می رسیدیم ، دنیا ده نهایی فرایز بود که مینگریم . گاه با پا های کاذب با امیس راه میزدیم و گاهی با شهپر نهنگی امواج توفانی او قیانوس ها را در میزور دیدیم . انسان فقط موجودی بود فقار بیسه

و پستاندار . مجموعه بی بود از متکاملترین فرایز . ظرفیت اجتماعی نداشت . هم فرار از منشاخت .

گاهی سلسله های زنجیری و حلقه بی هایدرو کربن ها در پهای ما فرو میافتاد و مثل هنگبوتی تمام " رواق اندیشه " ما را قفس میکرد . گاهی به شکار حشره ها و پرند ه ها میرفتم، آن ها را در جمبه های ویژه با سنجاق ها مخلوب میساختیم و کلکسیون ازان عا درست میکردیم و گویا اند و خته های نصری خود را بالای آن ها تطبیق می کردیم . بعد وقتی که این شعر " فروغ فرخزاد " را خواندیم :

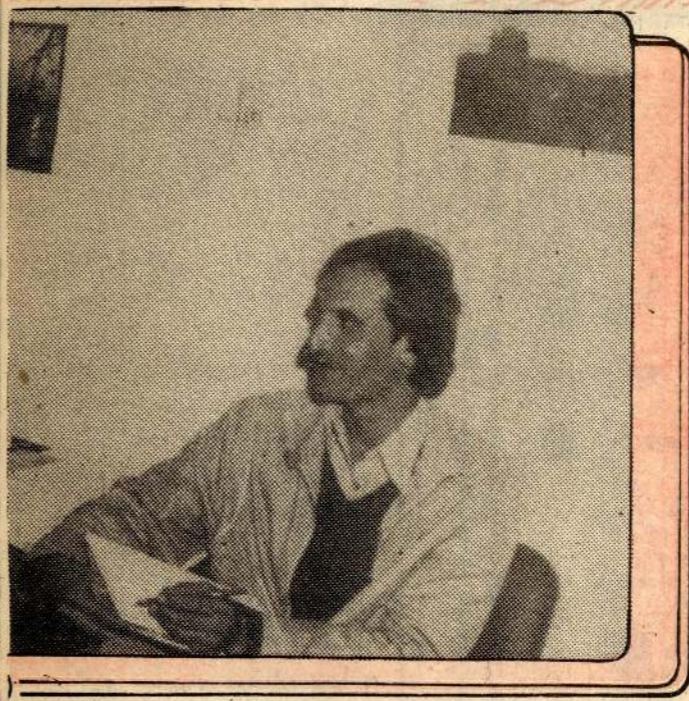
و مغز من هنوز

لهیز از صدای وحشت پروانه یست که او را

در دفتری به سنجاقی

مخلوب کرده بودند .

حسرتم آنده که این شعر را چرا من سروده ام ؟ چرا که من به تجربه حالت پروانه بی راکه سنجاق را روی پشتش فرو میسوزند میدانم



من که در روشنی آن پیش پای زنده گی دیده ام .



شعر فانوسیت در فراراه خود را در سنگلاخ پر حادثه خود را



و بارها از خود پرسیده ام که فروغ این تجربه را از کجا آموخته است ؟ نکند که او هم به شکار پروانه ها میرفته است ؟

کارها همه از همین دست بود . کبوتری رامیگشتم ، گوشش را از استخوان هایش جدا میکردیم و اسکلتش را به استاد میدادیم . اما من میدانم که چسی گونه شد . یکباره گی راهبه خوبی شعر از پشت آنهمه دغه های مفاهیم مجرد و از ورای آنهمه شبکه های قوا-
 نین ه مغولات و احکام کشوده شد و یا بهتر است بگویم میدانم چی گونه شده دخترها لا بلند و کوسو زرین شعر از میان آن همه باغها و شتبا پرگل و عصر آگهن صدای ملکوتیش را به گوشم سر داد و در برابر چشمانم پنجره بی بگشود . پنجره بی که از آن توانستم چیز های را ببینم که از پنجره نخستین دیده نمیتوانستم . راز صدای پرند ه گان را دریافتیم از رازو نیاز باد باد درختان چیز های فهمیدم و لذت بردم . آدم ها را شناختم . آدم ها را با غم هایشان یادرد هایشان ، با امید هایشان با ناامیدی هایشان ، با شکست و پیروزی هایشان با عشق و نفرت شان ، با کامیابی و ناکامی شان ، با دروغ و صداقت شان ، با غرور و زنی شان ، با ظرفیت های اجتماعی شان ، خلاصه با تمام هست و بود شان شناختم و با آن ها قهر کردم ، با آن ها آشتی کردم ، با آن ها هیدردی کردم و با آن ها راز های دل را گفتم و از راز های آنها با آنها سخن گفتم .

حالا من دو پنجره رادرب برابر خویش کشوده دارم دو پنجره که سرا با زنده گی وضیعت پیوند میدهد و من در کنار این پنجره هامینشیم و شعر هایم را می نویسم .

" به اجازه " شان نخستین پرسش را یاوازه تعریف ناتمام " شعر " آغاز مینمایم . خودتان شعر را چی گونه پدیده بی یافته اید ؟ البته منظور من تعریف شعر نیست .

شعر برای من روز نیست که از عمق تاریکی به سوی بیکرانه تر من سر زمین های تخیل و عاطفه کشوده شده است . من دست داشتمی ترین و مطمئن ترین تکیه گاه عاطفسی و روانی خود را در شعر دریافتیم .

شعر فانوسیت در فراراه من که در روشنی آن پیش پای خود را در سنگلاخ پر حادثه زنده گی دیده ام . در لحظه های دشوار زنده گی آن گاه که دوستان یا کم از کم تمدا دی از آن ها از انسان رخ بر میتابند ، تنها شعر است که انسان میتواند به آن پناه ببرد و قفسه غمهایش را با آن بگشاید .

شعر برای من سر زمین مقدس است برای زیستن . انسان میتواند عمیق ترین دردها ، رنج ها و راز هایش را آن جا بگوید از آرزوهای خود قصه کند ، از شکست ها و ناامیدیهای خود بگوید . بدون هیچ دغدغه بلند بلند بخندد و یا های میخورد . بی آن که کسی برگریه هایش بخندد و خنده هایش را به مسخره گیرد .

شعر چشمه یست که من عطش روانم را از آن آب میدهم و اما هر قدر که از آن می نوشم نه تنها سیراب نمیکردم . هبل تشنه گم از آن هافر و نتر میگردم .

گاهی فکر میکنم که شعر تمام هستم یا نهی از هستم است . برای آن که فکر میکنم اگر شعر نمیبود همین ناقص بیای میماندم و آن گاه --
 نهادم باچی میتوانستم در سوک آرزو هایم بگیرم و از عمق سهای ها به سوی روزنه خورشید فریاد بزنم .

شعر به فکر من شبکه و سمع و رنگینی از رابطه هاست با مردم ، حتی آن گاه که انسان در چار دیوار تنگ تنهایی خویش زندانی میگردد .

کانديد اکادېميېن ابراهيم
عطايي :
ژواک دا حق لری چی د سبک
خاوند ورته وویل شی .
هغه وختونه په یادوم چسی
ما به د ادب دنړی د یوه نوی
په لاره لوبدلې . لاروی په خسر
نوی نوی څه لیکل او د هغو
لځنی به می د وخت د پښتوونلی
د نشراتی ارگان د ((زیسری))
جریدی ته چی ژواک صاحب پس
هغه مهال مسوول مدیر اوچلو .
نکی د ویرول ژواک صاحب به زما
د لومړنیوادی بی توتو ، داستانونو او
نورولیکونه خپرولوسره به نه
صرف تشویق او هڅو لم بلکه
له بیر ځله به می راته د ژوند او
ادب په بولا بیلو برخوکی په

سینه زبیره هوان حیدریات

افغانی لقاوول فرانسې ژواک زوند میاږزه - لیکنه

په یوه کورکی ورسره د سیاسي
تامل هرېنا یوځای شوم . نو
د هغه د یوه خاص فاکرود په
توکه له سیاست سره روژدی شو .
ژواک صاحب چی خبری د ی
لځای پوری راورسولی نو مو سکس
غوندی شو او راته می وویل :
بته نور ؟
ماورځنۍ د غوښتل چی اوس نو
دخپل ژوند او په تیره بهاد هغه
په ادبی اړخو نو پاندی هم درنو
لو ستونکو ته رڼا واچوی او پدی
برخه کی څه معلومات ورکړی .
ژواک صاحب څه شپه په سوه
تکی ته برندی برندی کوری او
بیا نو په ورو و ورو د دی پوښتنی
لځواب راکوی :



تر هر څه د هغه باید ووايم
چی د ژوند فلسفه می د حکم سنایی
غز نوی د دغو بېتو نو مصداق -
تښتوی چی وایی :
ماه ها باید که تا يك پهنه دانه ز
آب و خاک
شاهدی راحله گردن د یاشهیدی
را کهن
سال ها باید که تا يك مشق
پشم از پشت میش
زاهدی را خرقه گردد یسا
حماری رارسین
قرن ها باید که تا از نسل آدم
تلفیه
بوالعلا ه گردد یسا که وین
قن
او د راحت زاخیلی د دی بېت
په منلو چی خپل پښتون کام ته
وایس :

باتی به (۱۶۲) مخ کی

خیرنمل محمد دین

ژواک سره یوه لنده

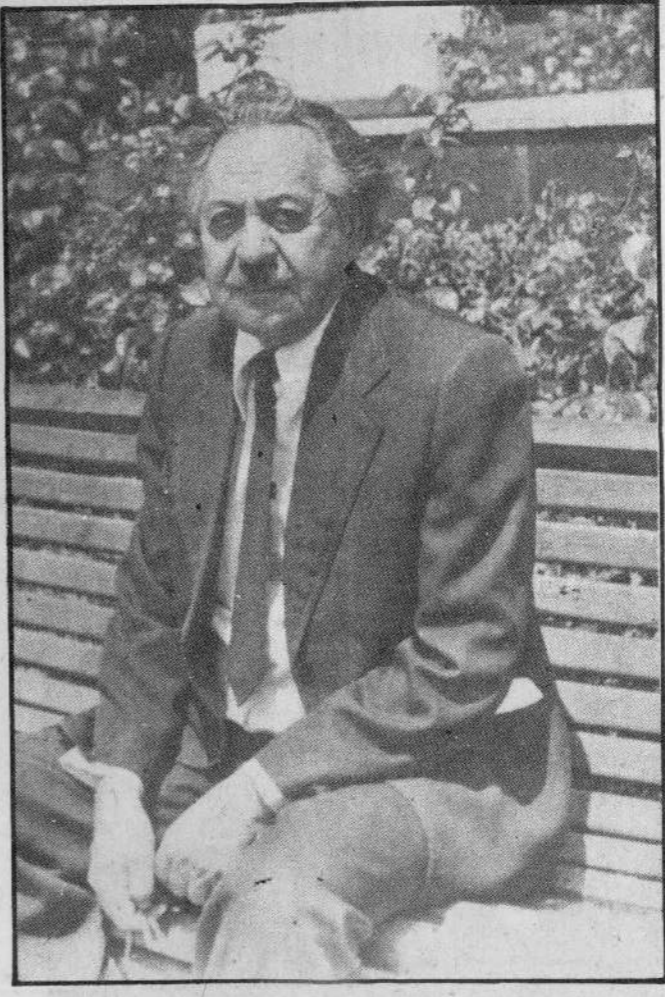
خوصمیانه

ناسته او کتنه



مرکه کونکی : مصطفی جهاد

مت باله کچزی ، د ښوونکی په
حیث مقرر شوم خو دا چی ماته
د معارف مشرانو لایق ښوونکی
وايه ، نو یی کابل ته د امانی
لوسی (چی هغه وخت د نجات
په نامه یادیده) راولېږلم او په
دی لسه کسی ښوونکی شوم
مگر ارتباط می دکندهار د -
(بایسکل سوارانو)) په نامه د
سیاسی جمعیت سره چی اصلس
مشری محمد بهرام انځزی و، او
محمد رسول پښتون بی دمر -
ستیال په توکه کار کاوه . پښتنگ
ساته ، څه موده وروسته دغه
جمعیت د " میثاق " په نامه
و نومول شو او زه می غړی پاته
شوم . ورسه کله چی د ۱۳۲۵
کال په سنبله کی د قاضی بهرام
انځزی تر مشری لاندید ، وپښ
زلیمان " جمعیت جوړ شو -
بیا هم زه د دی جمعیت د غړی
په توکه په سیاسی فعالیت
بوخت شوم او له هغه مهاله بیا
تر اوسه له سیاست سره ښه علاقه
لرم ، د علاقه په اوله کسی د
مولوی بهرام انځزی په پاملرنی
او روزنی هڅونی له ماسره پیدا
شوه ، بیا کله چی شهید خیسر
له بندی خانی خلاص شو او زه



نکوال)) او پښی وختونه هم
د ((روه پتنگ)) ، ((امنی))
او ((بوالعجب)) په نومونو
لیکنی خپری شوی دی . زه شعر
وایم (منظوم او منثور) ه ناو لونه
لنوی افسانی ، طنزونه او وچر -
کونه هغلی زینی مقالی متصوفی
آثار سفر نامی ، خاطری اومصا -
حی هم لیکم .
اصلاً د کندهار ولایت د ژوه
آباد د کلی یو بارکزی یم هغسو
ژوکړه می په " سپین کلی " یاد
افشار په هغی کلاکی چی امیر
عبدالرحمن دکوچنی کندهار
نوم پری اهنی و او د امان الله
باچا مور " سرورسلطانی " زما
بلارته چی تریوی و ورکړه ، نوی
وه ، زه هلته وزیږیدم او تقریباً
په شاهی ارک کی لوی شوم ، خو
د شاه امان الله غازی له خلس
کید وروسته زما پلار غلام محی
الدین د نادر شاه له خوا کندهار
ته ولېږل شو ، خو البته چی پخپل
کلی کی داستوگنی اجازه نه وه
ورکړ شوی . سره د دی هم ما د
کندهار ښار کی دارالمعلمین -
روایه او د خپل حکومتی په مکتب
کی چی د لنه د حکومت مکتب
بی باله ، او اوس د امان حکو -

زړه پوری بحثونه کول او لازمی
لار ښوونی به می کله هم راڅخه
نه سپولی . او دا شان ژواک
صاحب پر ماد استاد ی حق او
ماته دیوه ښوونکی حیثیت او
ارزښت لري ، اوله همدی امله
زه هغه ته د استاد خطاب کوم !
په یوی لنه یی خوصمیانه
کتنی او ناستی کې موله ژواک
صاحب څخه و غوښتل چی ترهر
څه د مخه دخپلی زیاتی پوښند -
نی له پاره یو څه په هغوسایلو
وغزبزی او رڼا واچوی چی نیایسی
زیاتره داستاد مینه والو ته نسا
څرگند پاته وی ، ژواک صاحب
لږ څه مه نیولی وایی :
زه محمد دین ژواک ، اکادېمیکه
رتبه می خپل نمل اود افغانستان
جمهوریت د فرهنگي غوره کارمند
لقب خاوند یم . یو وخت می د
((بریان)) په تخلص کله می
د ((سوررگی)) کله هم د ((تر -



دباج در جستجوی باور گذشته

XXX

تو در پس آنکه از سراسر است
بهت و غزل و قصیده گریه
من در پس آنکه در نگاهت
آن باور دور خود بجویم

XXX

تو در پس آنکه خانه ات را
باعطرتم بهار سازی
من در پس آنکه باورم را
ای پارنگونه بار سازی

XXX

تو در پس آنکه در وجودم
بذر هوس و گناه کاری
من در پس آنکه از سراسر
پسک عشق بر از صفا بهاری

XXX

عشق جو هوای باک جنگل
عشق که مرا زین بگردد
عشق نه به عرماه رسالی
عشق که به جاودان نهد

بهرمن چه گذشت؟ کس چه دانست
در خلوت آن اتناق آرام
در من جدلی جوانه میزد
از جوشش عشق و جستن نام

XXX

تو عاشق و لاجرم تنفات
چون رود پراز خرویش و غوغا
من ساکت و لال و دلشکسته
چون نخل کوهر، خشک و تنها

XXX

تو تشنه آنکه دستهایست
ببرگرد تنم حصار بندد
من تشنه آنکه باور من
اچن گذشته پار - باز گردد

XXX

تو در پس آنکه از تن من
گلپوشه عشق را بچینی
من در پس آنکه در نگاهم
ضمای نهان من چینی

XXX

تو بان چو روح سبزه هاشو
تسار تو نماز آم ای دوست
هر نماز مرا به دیده بردار
تسار تو نماز آم ای دوست

XXX

بهرمن چه گذشت کس چه دانست؟
حرفی؟ گله می؟ شکایتی بود؟
ای دوست، چه بود، یک سرافاز
پانانچه پس برای بسد رود؟

۱۳۱۷ ار

X نوری خرداد:

برما چه گذشت؟ کس چه میداند

غزل

د زره کعبه کی بیگاه اور ولگید
چی میکه کی بیگاه اور ولگید
لمبی بی کوزگی تهر و رسید
بری کوزه کی بیگاه اور ولگید
بویستی بوزا اورد گلونو ایبری
خنگه باغچه کی بیگاه اور ولگید
چی وزی تری بسخول بری ساقی
خود بی بیاله کی بیگاه اور ولگید
له زره می پورته شولی شنی لوخسری
بیامی سینه کی بیگاه اور ولگید
چی تولیدل دملسو ستری بکی
هغه دیره کی بیگاه اور ولگید
توری کی زده کی دلایلا او محنون
به نیمه شبه کی بیگاه اور ولگید
چی بی ایسی سکی، سنی جوانان
دی دیره کی بیگاه اور ولگید



د زره سیواند سینواری
دوه سمرونه

نور

بگاری چی زره گه (حانان نه راحی
نور چی به دی لاره ماران نه راحی
مادر کی خوبی (عوانه) ونه لید
خکه دی دتللو ارمان نه راحی
خون چی نی مگرون لونه سر
خنگه به نو خیری مر سوان نه راحی
نه دی کری زرا بیا به مزار زما
اوس چی می تومر ته یاران نه راحی
زره کی چی دم روچی دجانسه وی
مع باندی د اوینکو باران نه راحی
چیره چی دباج وی (مهل دینمن) مالی
هله خو بسورلی او گلان نه راحی
ورن که دا انیار او نمازان نسو
بیابه دم نیسی به افغان نه راحی

قالب تصویر



من زنی را دیده ام در آئینه
خسته، غمگین، بی تنای سخت امسرد
در نگاهش سایه شب های تاریک زمستان ها
سرد می بینم بریشان چشم های بی نگاهش را
گویا مرده

این زن خاموش تولید
باد ست های بد نماي زشت
گرد را ز آئینه اش می روفت
لیک تصویرش بریشان تر:
در نگاهش اشک نی
بر لبانش نی یکی فریاد
هیچ بیمش نی زسیماي بریشان
هیچ باکتر نی ز تصویر هرا لحانش
گویا از خویش آرد

او ز تصویرش نمی ترسید
گویا آینه از سردیشی ترکید
گویا آینه از دیدار او دلگرمی گردید
گویا او در خطوط در هم تصویر خود هرگز نمی گنجید
بشکند آخر مگر فریاد او این سینه را باری
یا که آهی بر کند تصویر او را از فریاد
خسته ام از دیدن پژمرده گهایش
مرده ام از دیدن خاموش و ساکت مرد گیه اش

در همین آینه من روزی زنی را دیده بودم شاد
دختری از دلیری بیداد
زلف بر چین سیاهی روی زیبایی
قامتی، نازی، دو چشمی در نگاهش یک جهان مستی
بر لبانش یک جهان فریاد
او چنان زیبا که این آینه از گرمیشی جوشید
او چنان سر مست گاین آینه از ستیشی رفید
او چنان هموار که این آینه می لرزید
گویا او در خطوط نازک تصویر خود هرگز نمی گنجید

او که بود آیا؟
در مهار ناز خود آخر چرا امسرد؟
شور و سرستیش را؟
سلی سرد کدامین دست این چنین پژمرد؟
قامت آینه خالی مانده از تصویر
آه اوختی،
دیگر در قمار خود نمی گنجید.

کابل • میزان ۱۳۶۸

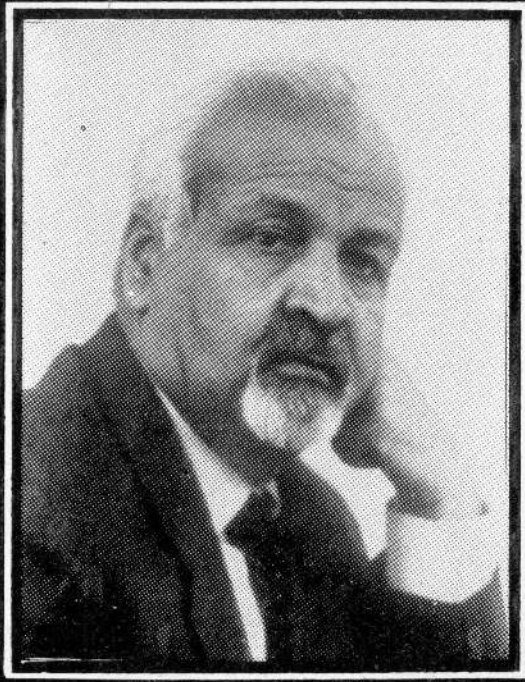
بروا

گریه ناز نهوست

به غم تو به شکستش شدم بجهت نیامد
 بگو دل شده گم ز فتم آسنگ بجان نیامد
 زده در به خورشید با نیامد فسانه گشودم
 فسانه ناز در که آسنگ فسانه نیامد
 سرخ ز لعل مستی شکر به سبزه رفتم
 شرب اشک شد و شاهد سبزه نیامد
 ز فرط شوق به پردی که زدم در خجسته
 به بوته خندانم چرخ خانه نیامد
 به بند کدم از بکر گریه ناز نهوست
 زمانه رنج نهوست شد آسنگ زمانه نیامد
 شب عمر به پیکر رسید و محرم فیه
 قهار بسته و خوشه جوده نیامد
 سینه لایق

غروب عشق

من از غروب غم زینکه عشق را در صبح
 که ناگهان به خوشتر روی حکایت آرز
 و همچو سایه که در روی شب که معدوم
 بروی لطفه نهار و پور روی از یاد
 و روزگار مندان که این سقوط بزرگ
 از روی لونه که تفتان چه خوب هر که
 و کس چه مانده به جای از هجوم این توفان
 به سوز آرز که این کنایه خوب هر که



چه عجب است که رسو شده حکایت عشق
 در ملک طلفه زینکه آرز بهر همیشه
 ز یاد نهار بلور غروب رنگین با بر
 و از غریب و میا پور موجها سقوط
 طیف رنگ جگر نهار جاده نه که

غروب عشق که مرگ شکوه زیباست
 بروی خوشتر توفان و سیر زیباست
 از آرز به جگر از نیش عشق آتشبار
 هر کس چه بزرگ و در هشت جمله آتشبار
 مکنه که طایر بر لونه دم به لطف غروب
 به سایه که زر آرز که دم نمیکم
 که پور نهار طلوع شکوه نهار بهار
 به شام خورشید کشته بو نمیکم

سینا





مصاحبه با رحیم یوسفزی اوازخوان محبوب راد رحمن شماره
در صفحه ۱۹۱ مطالعه نمایید

- عمر خان در باره عشق صحبت مینماید :
- * آیا عشق کور است ؟
 - نه ، ولی گدراست .
 - * آیا به عشق در اولین نگاه باورد اری ؟
 - بلی ، برای خودم چنین اتفاق افتاده است .
 - * چگونه می فهمی که عاشق شده ای ؟
 - من نیاز به آرایش برای خوابیدن دارم بدون آنکه ساعت زنگه از مرا از خواب بیدار نماید .
 - * چه چیزیک دختر ترا به طرف خود میکشاند ؟
 - نگاه عمیق وی .
 - * بهترین خاطره شاعرانه ات چیست ؟
 - ناز و نیاز کردن معشوقه .
 - * برای اولین بار چه وقت عاشق شده ای ؟
 - زمانیکه من در دوره متوسط بودم عاشق معلم خود شدم .
 - * بهترین خاطره اولین عشق ات چیست ؟
 - من طرز به دام انداختن وی را دوست دارم .
 - * نامه عاشقانه را چطور آغاز کردی ؟
 - عزیزترین عشق من
 - * آیا عشق ساکت است ؟
 - من نمی فهمم ولی یقینا است زیرا مرا ساکت ساخته است .
 - * بهترین و مناسبترین هدیه عشق چیست ؟
 - وقت .

توسعه آموزش سلیمان

پل‌ها

از یک عصر تا عصر دیگر

معلم نیست چی وقت و در کجا اولین پل ساخته شد و چس مشکل داشت امکان آن میبود که -
 توفان درختن را چه کرد باشد و در نتیجه دو ساحل دریا بهم وصل شده باشد و زمانیکه انسان، این ساختمان طبیعت را بدد، به فکر آن شد که خود وی درخت را قطع کند و آن را در جایی که لازم است، بگذارد. و حتماً واژه «پل» از جمله نخستین واژه‌های بود که انسان، آن را به زبان درآورد. در عصر پیشرفت بشریت ساختن اولین پل‌ها با اختراع چرخ مقایسه میشود. ولی اگر چرخ تا عصر حاضر چندان تغییر پیدا نکرده است، مگر پل‌های امروزه با ساختمان پل‌های گذشته فرق دارند که این فرق را میتوان با تغییر حساب دفتری به ماشین کمپیوتر مقایسه کرد. اندازه پل‌های عصری از حدود اندازه‌های پل‌های سابق فرق دارد. به طور مثال: پلی که بالای دریای آموی اتحاد شوروی در شهر کسومول ساخته شده است برابر با یک تعمیر بیست منزلسه میباشد. و با فاصله بین دریا به پل به نام (خامسر) در انگلستان مساری به ۱۴۰۰ متر است. در روز قدیم ساختن پل از جمله صفت عالی یک انجنیر حساب میشد و همیشه دیده شده است

پل سازان بزرگ، دشوارترین وظایف قسمت‌های مختلف تخته را حل کرده اند به طور مثال انجنیر بزرگ روس قرن ۱۸ - (کولی بون) کسی که پل بزرگ بدون پایه را بالای دریای (نیوا) طرح کرد، در همین وقت یک تخنیکر بزرگ بود و ماشین آلات و مکانیزم زیادی را به وجود آورد که تا فعلاً از مفکرهای او درین قسمت استفاده میشود. و با (گستاف اهل) قبل از اینکه در مرکز پاریس برج بزرگ خود را بسازد، شاهکار بزرگ خود را در قسمت ساختن پل نشاء داد ولی را به نام (کارابی) ساخت.

پل‌ها در پوکوسلان طوری ساخته شده اند که گویا با آفرینش جهان یکجا خلق شده اند و مشکل است آپ استریارا بدون پل (بورپ) و التگرگاه سدنی را بدون پل تصور کرد. و با از جمله جاهای دیدنی شهر لنینگراد، پل‌های این شهر زیباست. غالباً پل‌ها با داشتن زیبایی‌های ویژه بسیار زینت بخش میباشند به طور مثال میتوان از پل (ایرزیست) (نیوا چانو) نیویارک نام برد. اکنون پل‌ها صد ساله‌ها عمر دارند و یک عصر را با عصر دیگر حمل کرده اند.



((املا)) وقتی وارد شهر بمبئی شد که راهی به نلمهای هند می باز کند، کمتر کسی بود که او را مستحق کار در سینمای هند بداند. ((راج بھرت)) یگانه کارگردانسی بود که از انبوه ستاره‌گان مشهور و کارآزموده و هزاران آرزومند جهان سینما و فلم، او را برای بازی در فلم ((عقل مند)) مقابل ((چنگی باندی)) بید کرد. انتشار این خبر به ویژه بستن قرارداد، بایک دوشیزه بیگانه از ایره هنرمندان سینمای هندی، هیچ گونه دلچسپی برای حلقه‌های هنری وحتی بیرون ازان‌ها با خود همراه نداشت. هنوز چند رطل مختصر از قلم ((عقل مند))

به پایه تکمیل نرسید. بود که قرارداد فلم ((لپشیک)) با ((املا)) بسته شد و سرانجام فلم به بازار عرضه شد و در یک آن، بخت خفته ((املا)) بیدار گشت. او در ارایه ظرافت‌های هنری و بدیهه پردازی‌ها به قدری از خود استعداد نشان داد که بیننده‌گان، او را به عنوان یک ستاره جدید، ولی پرورشش خوانند و جزایید و روزنامه‌ها با زاری او را در خور توجه و تسوأم با قابلیت یاد کردند. ((املا)) دوشیز نیست از بخش‌های جنوب هند و تاکنون چند فلم به زبان‌های ((تاملی، تلکوی و کیتیری)) به بازار عرضه کرده و لوبای این وصف، هیچگونه نام



هیچگاهی تکیه نمیکند به آن چه که از هنر فاصله دارد. درست است که در فیلم تامپلی (تسا) حدودی نیمه عربیان ظاهر شده ام اما گذشت زمان و تجارب زنده کی بسیار موضوعات رایج انسان می آموزد.

فروق بین انسانان تجربه کار و می شود. در هر دو حالات رونما می شود.

باجسارت این سوال رامطرح کردم که به قول گروهی اوزن طلاق شده می بوده و صاحب یک فرزند هم می باشد.

زده باشم، قبول کردم و سرانجام فلم تهیه شد و هنوز کارش تمام نشده بود که نقش فلم دیگری به من سپرده شد. این فلم در واقع، کاپی فلم هندی ((نمک حلال)) بود که به زبان تامپلی با اندکی تغییر، تهیه میشد. در این فلم نقش را که ((سمیتا پاتل)) ایفا میکرد، برای من تفویض شد که به صورت عمومی قانع کننده بود و تا حدودی برایم شهرت حاصل کرد.

سوال شد: از فلم های جدید

تعداد او را ستایا روز و شب

او را ستایا روز و شب

ساخت



((املا)) قدری ناراحت شد و در حالیکه خطوط و شماره های پیشانی حرکت میکرد، گفت: اگر میخواهند با این اتهامات بر اساس مانع کارهای هنری من شوند و یا بخواهند یا مضافه خود مشارک کم، این کار را نمی کنم. اعتراض میکنم که تا همین اکنون ازدواج نکرده ام، (بای فرند) نداشته ام و نپسندان بدین دردمد راس و کاکام در - د هلد زنده گی میکنند ((سریش)) پسر کاکای من است، اصلاً ماهه از خانواده ((مکر جی)) استم. چون من از یک مادر ایر - لهندی به دنیا آمده ام، صاحب جلد سفید استم ولی ((سریش)) یک هندوستانی اصیل است. ازین جهت قدری سیاه چهره است.

خود حرف بزنید ؟

جواب داد یکی از تازه ترین فلم های ((جرات)) نام دارد که فلساز و کارگردان آن ((راجندر)) کارا است و نقش های مهم آن را ((شتروگهن سنها)) و ((کارگرو)) بعهده دارند. همچنان در فلم ((جنگ)) نقش مقابل ((متن چکرورتی)) به من تفویض شده است.

از او پرسیده شد:

- در این اواخر که ((سکس)) در سینمای هند، یک حربه کاری برای جلوروی های ستاره گان شعرده میشود، شما در این باره چی فکر تعلق دارید ؟

چند بار مزه های خود را به هم چسبانید و محتاطانه گفت:

- یک هنرمند توانا و مستعد

- از آنجمله کی شیفته رقص های هندی شد و برای فراگیری آن، بدو مادرش را مجبور کرد تا او را به یکی از کتاب رقص شامل نمایند. سرانجام او شامل مکتب رقص شد و زیر نظر رقاصه مشهور ((اکتی دیوی)) به فراگیری رقص ((بهارت ناتم)) که یکی از پنج رقص کلاسیک است پرداخت.

((راجندر)) کارگردان، کمره مین نویسنده، فلم های تامپلی که در جشن اشتراک داشت بعد از ختم نمایش ازین تقاضا کرد که در فلمش ظاهر شو.

پیشنهاد این کارگردان در - اول برایم غیر متربیه نبود، و لسو به منظور این که استعداد خود را در این جهان به محک آزمون

و عنوان شهرت برایش در سینمای هند حاصل نشده اما فلم ((دیا - وان)) یکی از فلم های به شمار آمده از جهات کلی قابل توجه بوده و به شهرت و گرمی بسیار زار ((املا)) افزوده است.

صرف نظر از زیبایی، ((املا)) قدری صدای ملایم و سوا زین هنده دارد که تا به شهرت بر روی رنمود کلام او در رشتوننده امر، اجتناب ناپذیر است. با این احوال در تعاطی صحبت نهمید که پدرش یک انسرور ریاست ازینکال و مادرش هم زنیست از ((ایر لند)).

او یک خواهر و یک برادر بگرم دارد که با مادرش یکجادر ((ایر - لند)) زنده گی مینماید.

او در برابر پرسشی گفت:

چو کات تابوی زنده گیش
شکسته ود ست رنگ آلود تقدیر
در دنیا ی سرگردانش هنوز رنگ
میزند چشمهای معصم ، رنگ
خزانی تراز زنده گی ، کسالت
زایمان بر سیمای جوان و گردش
چون آرزوی زیستن نمود راست
وقتی به سیمای این دختر
خانم هفده ساله میبینی هیچ
اثری از فحش و روسپی گری در آن
دیده نمیشود ، اما هنگامی که به
زنده گیش داخل میشوی و او را
در آن سوی دیوارهای صنف
پازده مکتب سوپا میبینی فاصله
اندک سوپا تا خانه اش (در
پل سوخته) را پایه پایش طی
میکنی ، درهایی که دنیا پیش
بر باد رفته تراز دنیا ی چارپا
هایست که سرنوشت شان با تیغ
بدر قصابش خلاصه میشود .
او در دنیا ی آلوده فحشا ،
نفس میکشد و هر آن ، با هر نفس
میبرد . او چنانکه در صنف ،
مکتب و چهار دیوار خانه اش -
حمیده اسمه در این دنیا ،
حمیده نیست ، در این دنیا
خبرست از پو های گاه که در
رهگذر یاد حوادث ، از آفتوش
بر آفتوش دیگر بر پر شده ، سرش
با و پایش سر شده او از راهرو -
های مکتب تا خانه به جاده پی
گام نهاد که ناگه بر بود که هرزه
شود ویل را از خانه اش بد زده
و دست قانون ، او را عقب میله
های زندان اندازد .
زندان ، عمر کوتاهی دارد .
احساس مادانه ، همسر قصاب
شهرش را وامدارد تا با دادن
ضمانت ، حمیده را از زندان
دوباره روانه مکتب کانونی که
هزاران دختر جوان را در سینه
خود میپروراند و به آنان مهر -
بانانه راه زنده گی کردن را می
آموزد . اما یقین دختر نوالغ
زندان دیده با این آموزش ، سر
سازش ، ندارد . ازین شرمس
هایش با مصنفان قصه میکند
و کیف مینماید ، بی حیای بوده .
کلفتست در برابر دستهایش

که بر شانه های این و آن میچسبند
تا دیگران این دستها را آن گونه
ببینند که از آن نیاز را بخوانند
چون نیاز نجیمی - نه از
آدمسوز - نیاز که آغازش بوی
خوش و دل انگیز گل های شبنم
زده ، سحری را دارد ، و جویانش
چون یکواختی خون آلود شدن
دست قصاب به خاطر قربان
کردن او و انجامش چون جنگل
سبز و شاداب که آماج شعله
های سرکش آتش شده و تنه هر
درخت ، رنگ تخته های صنف
راه خود میگرد که هر که من آید
و مینماید و میخواند و دوباره
پاکس میکند و خاکستر نوشته های
گرد های هوا میپزند .
و این نیاز (۱) درست در
نخستین روزهای رهانشدن از
بند ، حمیده راه بند دیگری
میکشد به بند که آن جا
باید بند های عاطفی به هم
گروه خورده و نتیجه آن از دواج
شب زفاف باشد ، اما در هیچ که
حمیده بهر از ازدواج ، آبتن
میشود ، هنوز هم صفتانش قصه
هم آغوش و همستری با مردان
را در ذهن های متعلمانه شان
نیوروانده اند و اما او . . .
این آبتن است که او برای
اولین بار میسرود ، مظاهری
از حیا در چهره بی حیایش
جلوه میکند و قلبش سخت بر این
مغلوبت میگوید . این شرم
پنهانکاری را ، آن بدیده بی را
که در آغاز معاملات فحشا ، مرا -
عات میکرده ، دوباره در او رواج
میدهد .
وحشگری و انحراف در دنیا -
سبات جنسی ، نه تنها وقت
اندیشه ن رونج بردنش را
به خاطر حامله داری گنماش ،
کم میکند ، بل مبالغه خوب بولپرا
که از مردان همبسترش میباید
شاد مانش میسازد و هر روز سر
ضعف صحن روحش میافزاید .
و در اولین ماهیکه این مادر
نکاح نشده در این بستر آن -
خوابگاه میگرداند ، به جسم

روسیگری دوباره شامل جمعیت
زنان روسپی ، دزد و قاتل که همه
به فرمایش آدم نما های داخل
اجتماع مرتکب اعمالی گردیده
اند میشود . . .
این جا زنده گی محدود
به بیله های فولادی هست که
حتی صدایی از محیط های
آنان به گوش شان نمیرسد ،
شماری نادانند ، کسانی هنوز هم
از همان گذشته شان همچنان
میگیرند ، تنی چند هم بی تفاوت
و دل تنگ ، بی باره اصول
جامعه خود را بر حق میدانند
و زندانی شدن را بخته گی . . .
در خنده های همه ، گریه ها
نهان است در گریه های شان
بیام مرگ و در قصه های شان
تلخی پاسا ز زنده گی با دیوار
ها . . .
یک باره در میان این خنده
ها و قصه ها و گریه های دیواری
زنی از قماش سپهرین با خود
صدای سکوت را داخل این
محوطه انسان های نا آرام و
مغلوبه صفحهای اجتماع میکند
او با سکوت فریاد میزند ، یا -
سکوت میخندد و میگوید با سکوت
حرف میزند ، او تنها نیست او
در موجود زنده است که حالا
در یک کالبد - در کالبد یک
مجموعه فساد اخلاقی نباید زنده
بماند و محکمه شود . در بطن
حمیده دختری که هنوز زنده گی
را دورتر از محیط رحم مادرش
ندیده زنده شده و حمیده
از خون بدنش ، او را تغذیه
میکند و مخفیه در هر روز یک
شکست بیشتری آید ، خیال
گرفتگی جان رخنه کردن آن -
کودک معصوم نهاده به دنیا را
در خود میپروراند .
و این خیال به یک تصمیم نجات
بخش (۱) تبدیل میگردد . هر روز
و شبی که هم اتاقتایش بیشتر
متوجه شک برآمده اش میگردد ،
همان دروغی را که همیشه به
بزرگ زندان میگوید ، به آنان
نهی تکرار میکند . که گویا کس



کودانه دارد . با کرده ها -
 پیش آب گرفته است . . .
 روزهای راکه مادرش -
 دیدنش می آید ، مانند سایر
 اوقات در دوش تکه کلانسی را
 بوی داده ، دلیل اسردی هوا
 وانمود میکند .
 زندان - این محیط کس
 معجزه نیست از هر رنگ ، داشته
 ایست از هر بازار و هر دروگرچه
 - برای حمیده پناهگاهی شده
 تا هر چه محاسن بر بار آورده -
 نش را بنهان نگاه دارد .
 زنی که حالا دامن برآز داشته
 های این بازار را در خود جمع
 کرده ، در درونش توان سرکش
 است که لحظه به لحظه ، توان
 قاتل شدنش را افزون میکند .
 حمیده حالا با سکوئی کموفای
 زنده گی گذشته اش را باز میگوید
 حتی برای همسفران کاروان بیسر
 ماجرایش زندانیها نیز لغت یاد
 بیان نمودن واقعیت مادرش
 راندارد . . . با دقیقه ها ، حیات
 کودک نهاده به دنیا و احسا
 میگرد . در دل تمام زمینه های
 ترخم به کودک حراس را ، از میان
 میبرد .
 هیچکس ، هیچ دیواری و هیچ
 زندانیانی انتظار آن شب را
 نداشتند ، حتی تصورشان نکرده
 بودند . آن شب درد ، درد
 جانفرسای زایمان ، وحشت
 رسوایی حمیده ، زاناب و بی داد
 نوزاد بی گناه ، قاتل از سر نوشتش
 بوی دیدن دریا ها و چار بیبا
 ها زکوه و کیهان در رحم مادر
 بی همسوزی بیارزه برخاست
 آن شب حمیده آن همه درد را
 تنها پس نهاد تحمل میکند .
 و این توان را توان آه نکشیدن
 در لحظه های زایش در او به
 خاطر آشکار شدن کودکش و خفه
 کردن نوزادش در لحظه های
 اول زایشش در زندان ، او مان
 کرده . . . در غما ! چی آدمهای
 سنگین لی ، چی مادران بی رحم
 ؟ . . .
 تهران ما چنین است اگر چه
 گرگ نیز شکم گرگ دیگر را نمیخورد

اما انسان ، کلری نوزدش را چون
 گرگ درنده بی فشار میدهد . . .
 زاین آرزو مند پست برای حجاب
 ها ، حیاه و آرزو پست برای
 سربلند زینستن باهنووان . . .
 آری در خفا و در شبها هر چه
 میکس بکن ، اما در روز ، در -
 اجتماع تو باید بهترین آدم -
 معلم شوی . به مادرت خیانت
 کن ، کله نامراد بدتر را آتش
 بزنی ، صد ها مرد را از آفتوش
 همجنس هایت جدا کن ، سرانجام
 نوزدات را بکش تا این آرزو مند
 که بد معلم نشوی ، بر آورده
 شود . به وجدانت دروغ بگو . . .
 دروغ که این آرزو مندی ، انسان
 را بی وجدان ، پدر را بی نوزد
 و نوزد را بی مادر میسازد . کاش
 این آرزو مندی رواج نپیدا شد .
 و حالا زنیکه سخت با درد ولا -
 دت دست و پنجه نرم میکند ، -
 زمینه های قتل نجیب انسان
 گناهکاری راکه در لحظه لذت
 و شهوت مادرش و مردی روح گرفته
 و زنده شده ، میسجد درد لحظه
 به لحظه دیوارها و میله های
 زندان را چون ازدهایی ، چون
 باشد های فولادین بر سپینه
 بر نفرت زن نزدیک میکنند ، گویی
 دیوارها یاد می آرند و به زن
 میخندند درهای زندان بیسر
 چهره زن سیلی میگیرند و زهر
 خند میزنند ، چراغهایی که چون
 زنده گی زندانیان شان ، کنور
 و پور شده اند ، چشم زن را کور
 میکنند که نپند نوزادش - با
 انگشتان نازک خود و ساگره های
 ضعیف خود از او اجازه زنده گی
 میخواهد ، سکوت هشت ماهه
 زندان ، نهاد میشود . . . صد ا
 های جادویی میشود ، بر صد ای
 وجدان زن غلبه میکند و این فریاد
 گوشه های زن را بر میزند تا نشنود
 که نوزادش ، چی دید - بر
 میگیرد و صد ای گریه معصومانه
 اش را چی طوبی به حافظه تاریخ
 میسازد . سقف زندان چسبون
 حیوان درنده بی بر وجود زن -
 حمله میکند و . . .
 لحظه ها لحظه های اند



که میتوانند تصمیم زن را عوض
 کنند و اما این دیوارها ، میله ها ،
 سقف ها و زمین زندان اینها
 زبان حمیده را هر آن چون تکان
 نفس های بیمار قلبی میکنند .
 باز این همه تحمل و مخفی کاری
 گذشته ؟ چی ارزش دارد که طفل
 را نادیده بکشند ؟
 حمیده - این روسی عاجز
 و درمانده - از بیقراری خاسته
 بی سر و صدا و بدون خواستن
 کک ، راه تشناب گنبد پده زندان
 را پیش میگرد . پلانش چنین
 است که او نه در حضور دیگران
 بل در حضور همه کتابت متعفن
 تشناب کودکش را به دنیا بیاورد
 و . . . شدت درد ، او را سحر
 از چوکات دروازه اتاق به دهلز
 باریک و سماه سرد میکشاند ، چار
 چوکات دروازه چون لخته گوشتی
 که به درنده تراز خود بدسد ،
 او را تحویل دهلز میدهد و از -
 قفایش میخندد ، درد هم میخندد
 دهلز تا تشناب همه سنگها
 بر او میخندند - دهلز کس
 هزاران هزار زن های زاده ماجرا
 ها را در خود دیده ، دهلز کس
 زمانی زندانی از آن راه آزا دی
 یافته و دوباره آمده ، دهلز کس
 گاهگاهی جنازه زندانی از آن
 برآمده ، دهلز کس در آن باهای
 انسانهای غیر عادی و زنان
 هاش ، قاتل - دزد - معتاد
 و . . . از آن گذار کرده است .
 حمیده خود را به تشناب
 میرساند با بستن در ، از قفایش
 نفس به راحتی نفس یک بیمار
 تازه صحت یافته و کوه نورد بقله
 رسیده ، باغبان حاصل گرفته و -
 نوزاد تازه به دنیا آمده میکند .
 درد با همه هیبتش بر او حمله
 ورشده ، لحظه های ه شواری
 پست ، کشف استعجاب نوزادها
 باز کرده اند وزن با قبول شدت
 این درد ، امید وار است که
 زودتر نوزاد را از بطن خود
 خارج کند و آن راه چون مگس
 کوچک ، با جالهای فنکیوتسی
 خود محو کند .
 بقیه در صفحه (۷۶)

سیت پیشروی

مردی تصمیم گرفت موتور بخرد
و نظر خود را با فامیل در میان
گذاشت. وقتی اولاد هاسله را
فهمیدند هریت بالای نشستن
در سیت پیشروی موتور بحث
و دعوا میکردند وقتی بحث آنها
به جنگ کشید پدر فامیل بابری
حوصله کو فریاد زد:
یا جنگ را بس کنید و یا همه تانرا
از موترا بین میکنم.
ارسالی جاوید عزیزی

ماه غسل

تازه دامادی برای دوستی
در دل میکند.
- بلو... فردای روز هوس
خانم در پشت جلو موتور نشست
و به مسافرت رفت.
دوستش پرسید:
خوب ماه غسل را در کجا
گذرانید؟
گفت: در شفاخانه.

فرستاده گان:
خوشحال صبا و مصطفی احمد یار

استدلال بیجانان

کودکی از انجام دادن کارهای
خانگی مکتب این شکوه داشت
و میگفت:
- این مساله را نمی شود
حل کرد:
بدرین جواب داد:
کار نشد ندارد بس، من به
تو میگویم همه کار را می شود کرد
و این عین حقیقت است.
بچه نوری یک مگس را گرفت
و کشت و به بدرین گفت:
اگر راست می گویی این مگس
را دوباره زنده کن.
ارسالی: حسینا غزال

تعبه کند و صفحه ظاهرایی

تازه چه خبر؟

دو همکار اداری در یکی از
دولت های اداره به هم رسیدند
جان پرسید:
تازه چه خبر؟
نام بانا را حتی گفت:
هیچ جزاین که فهمیده ام زخم با
رئیس اداره...
- آه... این حرف را بگذار...
من از تو پرسیدم که تازه چه
خبر.

دوستی

پسرود ختر جوانی در ساحل
دریا کنار هم دراز کشیدند
مشغول راز و نیاز بودند.
از چند لحظه دخترک پرسید:
عزیزم توجه قسم زنی را دوست
داری، مقبول و یا با هوش؟ پسر
او را در افشوش کشید گفت: همیشه
کدام، من فقط تو را دوست دارم.

گورستان

رزقی ملا و خانمش در اتاق خواب
نشسته بودند ناگهان او زغال -
مغال به گوششان رسید ملا رفته
و کلکین را باز کرد و به بیرون نگاه کرد
دید که در بیرون مردم جمع شده
اند و ناله و زاری می کنند یک زن
عقب جنازه پسرش ناله کرده من
گفت: شما او را کجایی بردی، او را
به جایی می بردی که نه آب است
و نه غذا نه چراغ و نه کسی است
که به او مهربانی کند.
ملا وقتی این حرف ها را شنید
دفعتا به خانمش گفت: زود برو
دروازه را قفل کن آنها میخواهند
او را به خانه ما بیاورند.

ارسالی عنایت اله و مصیبتا



آرد سفید

کرده ای؟ زیرا امسال ما آرد
سفید حاصل نداشتیم رحمتی در
قره کسی آرد سفید ندارد و در
همین وقت نزدی من انشا
خواهد شد.
زن جواب داد:

عزیزم صخه مخور، زیرا من
چنان کیک نمیکنم که در آن سرخ
آرد سفید وسپاه نمایان گردد.

رزقی مردی از قره مجاور
مقدار آرد سفید دزدید. زیرا
جشن کسر مس آمدنی بود
و باید او معاشی بیچل برگد آورد
میکرد. مرد وقتی آرد سفید را
به خانه آورد به زنش گفت:

ای زن ای آرد را که من
دزدیده ام، اگر تو برای معمانان
یک کیک از آن بپزی آنها خواهند
پرسید که این آرد را از کجا

این یک است

دختم کتابچه خود را آورده در آن با تعجب خواندم :
((در اطراف ما برنده گان زیاد است برنده ها موجودات نسا
پاک اند . آنها می توانند ما را با امراض الوده سازند . و ایمن
بد است .

در اطراف ما گریه هاهم زیاد اند که برنده هارا می رانند . و این
خوب است .

گریه ها حیوانات کثیف اند و اکثرًا وحشی . آنها می توانند به
اطفال آسیب برسانند . گریه ها با کثافات سروکار دارند و می توانند
بیماری های مختلفی را به ما انتقال دهند . و این بد است .
و اما در اطراف ما سگ هاهم زیاد اند که گریه هارا می رانند . و این
خوب است .

سگ هاشب و روز فوفو می کشند و قوله می کشند . در ریگ های کسه
اطفال بازی می کنند برای رفیع ضرورت می روند . و این بد است .
و تعداد زیاد آدم هاهم وجود دارد که سگ هارا می رانند . این
خوب است .

بعدًا باز برنده ها پرواز می کنند و مواد فاضله آدم هسا را
می چینند . این خوب است .

برنده ها موجودات ناپاک اند

در آخرین نوشته خط معلمه به چشم می خورد : ((بدر طغیلس
ختمه به مکتب بنیاید . باید با او صحبت کنم))

به مکتب رفتم .
معلمه گفت :

— طفل شما هوشیار است و منطقی فکر میکند . از چنین اطفال
روشنفکران آینده بوجود میاید . این خوب است . و اما روشنفکران
آن همیشه مردمان ناارلم هستند . و این بد است

حالا در شک و تردید زنده گن می کنم . اگر نرزم هوشیار
بود . ولی ممکن عکس قضیه راست باشد . آیا این خوب خواهد بود
باشد ؟

مترجم : ح . خراسانی .

نگته ها

— بهترین است که پیروز شوی و تا این که شکست بخیزی و شکست
ها تنها بخاطر این هراسناک اند که باید توضیح و تیرنه شوند .
— وقتی برق دا ریذ ایا در مورد آن فکر می کنید ؟ نه خیر نمی کنید ؟
و زمانی که برق نباشد فورًا متوجه مو شوید و بلی ؟
— صفا انسانها موجودات عجیب هسانم . معمولًا وقتی متوجه
چیزی می شویم که نباشد .

— بعد از تولد اول سخن گفتن را م با موزیم و نگاه فکر کردن را این
تاخیر آورده را به بسیاری ها تا آخر عمر نمی توانند جبران کنند .

— بیشتر از همه خود و بعدًا انانی را می بخشیم که از ایشان
میترسیم .
ترجمه : مهد خراسانی

انان که بله بینند چون دانه های ماشند
در وقت لول خوردن بنگرجه در تلاش اند
گرمند و تند و تیزند . مانا که د بگ اشند
در پیش رو میسند و در پشت سر میشاشند
بگروز خود فروشند یک روز خود خرند
با د این سخن بگوش من مرده و تو زنده
پاره بی از یک مدس صیا فایزاده



رای گیری معاصر

معان ریاست قبول دانند
... قبول ندارند .
حالا رای گیری من کنم .
کسانیکه به انتخاب شاه اغسا
به حیت معان ریاست رای مثبت
دارند لطفاً دست خود را بلند
نمایند .

حاضرین که با شاه اغسا
کامل داشتند و همه او را به نام
چا یلوس شاه بیکاره یاد می کردند
برای انتخاب ادوای من
ندادند .

رئیس که رنگس سرخ گشته بود
گفت :
کسانی که رای مخالف داشته
باشند . تمام حاضرین همزمان
دست های شانرا جلند نمودند
حتی تعدادی هم هر دو دست
شانرا بلند کردند .

رئیس که این وضعیت را دید
خنده زهرکانه کرده گفت :
دوستاب عزیز : از شما تشکر
و به این ترتیب محترم شاه اغسا
به اساس رای مخالف همه به حیت
معان موسسه مقرر گردید .

شهر شاه بیستاز که به ساس
شناخت قبلی با زو صاحب همه
سمت رئیس موسس انتصاب گردید .
و بسر کاکا پش را به حیت رئیس
تعیین کرد . به او هدایت داد
تا خواهر زاده اش را به حیت
معان ریاست مقرر نماید .

رئیس جدید بعد از اغسا
چون ریاست مدبران رسانیده
گان تمام شعبات را به دفترش که
از سالون هتل انتر کانتینتال
زیرا تربود فرا خوانده گفت :

همکاران عزیز : شما را برای
ان اینجا خواستم تا درباره
انتخاب معان ریاست نظر تا
بگویم . زیرا هیچ کاری بدون
موافقه همکاران نتیجه نمی دهد
همچنان اگر مسوولین هم از طرف
خود پرسوئل انتخاب نشود کسار
بی نتیجه خواهد بود . پس ا
شما را خواستم تا نظر بدهید که
ایا شاه اغسا جان خواهر زاده
رئیس صاحب موسس که یک شخص
بر کار است و سال هاست که در
این موسسه کار می کند به حیت

رهنمای معاملات ازدواج

اخیراً وطن‌تازه از طنز نویسی برجسته ترکیه عزیزن سین به دست ما رسید که توسط همکار محترما (حلم پارمین) ترجمه شده . اینک یکی آنرا در این شماره به دست چاپ می سپارم و آن دیگر را برای شماره های بعدی نگه میداریم .

مانند اتاق قبلی کاملاً خالی بود و من به عرض این که یاد وشیزه جوال نی رویه رو کردم . باز هم باد و در دیگر مواجه شدم که بر روی هر یک از این درها لوحه بی نصب بود ! در لوحه سمت راست خواندم : ((شیزه رنگ)) و در لوح سمت چپ نوشته شده بود : ((سپید چهره)) (من که توصیف سپید تن را زیاد شنیده و علاقمند آن بودم بلا معطلی به شوق رسیدن به آن ، باگشودن در سمت چپ به داخل رفتم . ولی از نگارسم تن خبری نبود و من خود را ببارد بگردم اتاق خالی باد و در و در و در و در لوحه جدید یافتیم . که میبایست یکی را انتخاب میکردم ! بر لوحه سمت راست نوشته

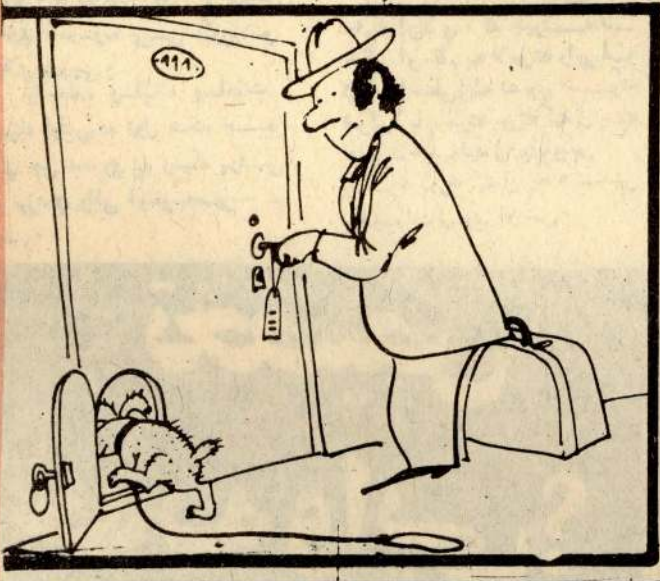
بلند شده و مرا جلود ری که در گوشه بی از دفتر قرار داشت ، برد او به من هدایت داد تا پس از ورود به اتاق مطابق میل ، سلیقه و علاقه خود یکی از درها را داخل را انتخاب کنم . با ختم هدایاتش او در را به روی من باز نمود و مرا به داخل فرستاد و در را از پشت سرم بست . من با بسته شدن در به خود امد و خود را در اتاق یافتیم که هیچگونه اثاثیه بی نداشت ، ولی در آن فقط دو در دیده میشد که به روی هر یک از آن درها لوحه بی جلب توجه میکرد . بر روی لوحه اولی نوشته شده بود : ((دوشیزه)) و بر لوحه دومی نوشته شده بود : ((بیوه جوان)) ! من میبایست مطابق

ادرس دفتر (رهنمای ازدواج - خوشبختی)) که در یکی از جاده های مزدحم مرکز شهر قرار داشت به آنجا رفتم . دفتر رهنما بسیار شیک و لوکس بود و به مجرد داخل شدن در آن ، دختر خانم قشنگی که ظاهراً سکرتیسوول دفتر مینمود ، مرا با لبخند ملیح و زیبا بی پیشواز گرفت . او س از آن که مرا به نشستن دعوت کرد ، خود پشت میزگار بزرگ و شیکش قرار گرفت . بایک نظرسریع به چار و دو بر اتاق دفتر ، دیدم که دیوارها با زیباترین و شگفتگین تصاویر و پورتیتهای زنان و مردان زیبا از هر رنگ و نژاد بی بازتعمای - گونه گون و در لفظ تنبیه یافته است . توگویی که سیلهای بهترین اجناس مخازنه لوکس در معرض دید و جلب توجه خریداران و مراجعین گذاشته شده است .

روزی هنگام مرور ستونهای اعلانات روزنامه بی ناگهان - اعلانی توجه ام را به خود جلب نمود که مضمونش چنین بود : ((رهنمای ازدواج خوشبختی با بهترین شیوه ها شمارا در - انتخاب همسر دلخواهتان یاری میرساند . (ادرس : ۰۰۰۰))

با خواندن اعلان نخست تمجب و حسی کجکام سخت برانگیخته شدم . ولی با اندکسی تأمل در یافتن که این امرچندان جای تعجب هم ندارد ، با خود گفتم ، در این دور زمانه و مخصوصاً ما زیاد بودن جنجالهای زندگی شهری ، در رهلوی انواع رهنما های معاملات چون موتر ، خانه و غیره که مصروف حل مشکلات و خدمت مردم اند ، رهنمای - معاملات ازدواج هم برای حل مشکل مجردان لازم و ضروریست ! اگر رهنما های معاملات بساری بیخانه ها برای بی موتر ها موتر دلخواه پیدا کنند ، رهنمای ازدواج هم برای مجردان همسر دلخواه پیدا خواهد کرد (چه درد سر بد هم ، من که آدم تنها و مجردی بودم و سنم از مرز سی و پنج ساله گی فراتر رفته و شب و روز در فکر پیدا کردن همسر مناسب بودم ، تصمیم گرفتم تا سری به دفتر (رهنمای ازدواج خوشبختی)) زده و نیاز استفاده از رهنمای بیهای آن همسر دلخواه من برای خود دست و پا کنم و همسای خوشبختی را به افروش بکشم . روز دیگر یاد در دست داشتن

چنینکه من فرقی تماشا نمی توانم و بر رویای دفتر بودم ، صدای نرم و لطیف دختر خانم سکرتیسوول را به خود آورد . او با چندی کلمه کوتا مو مختصر از مقصد مراجعه من پرسید و - پس از آگاهی از نیت من ، در حالی که لبخندی مخصوص بر لبانش نقش بسته بود ، ورقه فورمه مخصوصی را جلوی من گذاشت تا آن را خوانده ببری و امضای نام من در فورمه مخصوصی شهرت و وظیفه او رسو برخی مطالب دیگر را نوشته و بعد از امضا مطابق یکی از مواد مندرج فورمه با ضمیمه مبلغ تعیین شده اجرت رهنما ، آن را دوباره به سکرتیسوول . دختر خانم سکرتیسوول



بودند : ((بلند قامت)) و بر لوحه سمت چپ نوشته بود : ((متوسط القامه)) چون خودم - چندان قامت بلندی نداشتم - لذا بلا درنگ در سمت چپ را - گشودم و به داخل رفتم و ببارد بگردم

میل و سلیقه خود از میان آن دو ، یکی را انتخاب مینمودم . این انتخاب برایم چندان اشکالی نداشت و من فوراً در هر یک که بالا پیش لوحه ((دوشیزه)) نصب شده بود ، باز نمودم و داخل شدم و خود را در اتاقی دیگر مشاهده و اتاق اولی یافتیم . این اتاق هم

د سوغات وړکړنه

لمبر، د ملا اندازه، قده، مدنی حالت او نور مالومول مهمه او ضروري خبره ده. هسی نه چی د خواره کونې هنرمند پاشاعسر غاړه لس اوږوي ته اتلس لمبر کیچی په سوغات کی ورکړشی.

د اخبره میز څنگه د بڼجاره په هتی کی دیادولو ډیر پوښچس تیره میاشت یی په کم محفل کی اشیز باش صیبا ته د شعر ولسو به وخت کی دیارلس لمبره پرتا

د سندر غاړی، ممثل، شاعر اولیکوالی له پاره ښه سوغات ښه پو محفل کی ډاډوي سندرو، هنر. شعر اولیکس ته د لاسونو ډیر کول دي، اوکه کم جنسی سوغات - ډوکول کپزی، نولاندی ټکی د ی په بام کی ونیول شی.

پرخواتر دی چی د ډیر محفل ته راوغونستل شی، نومخکی تر مخکی دی هغوی ته پوه فورمه واستول شی. په فورمه کی د غوی پوژندی په څنگ کی د غاړی لمبره د پرتانو

د بڼجاره میلن



په واک کاتب پاڅون

واسطه شاعری؟

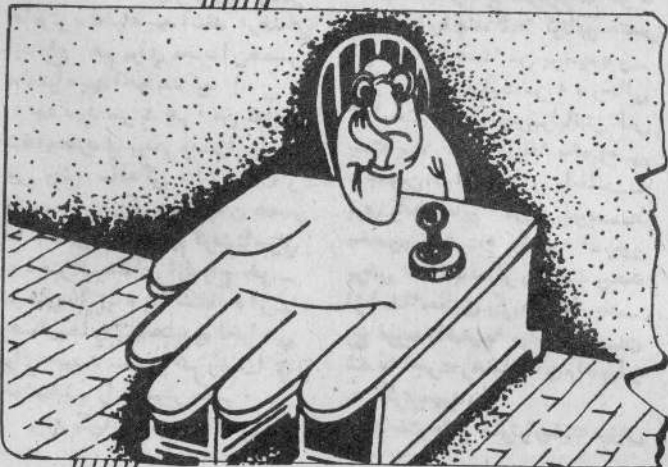
تاسوکه ټولو روسی او غیر روسی د قشرونو سرونسکاره کړی، نوله پها ده څخه نیولی بیاتر سواره (مامور) پږی ټول دوا -

سطی له برکته د کپون اوتنخوا خاوندان دي. که چیرته د غوکي او مقام په لاس ته راوړلو کی د واسطی زینه نه وي، نسود هوکي د بام سرته پورته کیدل به هسی د خوب لیدل ویاوسی.

بام سرته پورته کیدل به هسی د خوب لیدل وي او سی.

داسی څوک به ډیر لږ پیدا شی چی واسطه ونه پوژنی. هغه چی نه به خړله د جا واسطه شوی، او نه بل څوک دده واسطه شوی دي، امکان لري چی دگوتو له شمیر څخه به هم لږ وي. که چیرته لغوي قاموسونه روسی وگور، نو ویلای شو چی: واسطه، وسایله، وساطت وسيله اړینه ټول هغه څه دي چی د ډوي په وسيله پوژنی ته نږدی والی اوتقرب صورت -

موم.



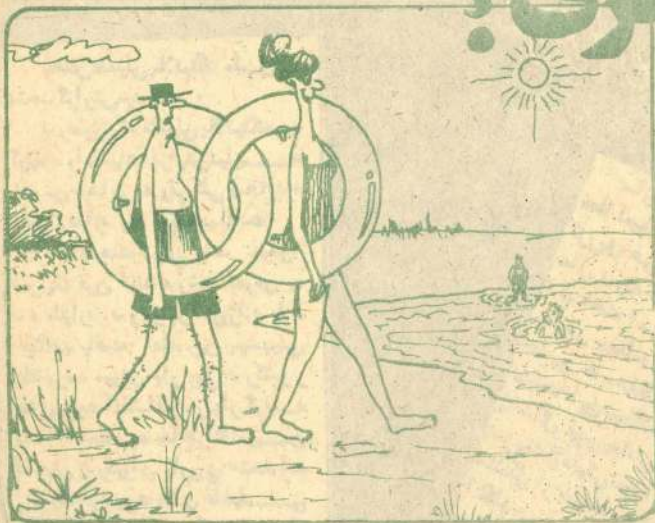
تخصیص څه ته وایی؟

ته ناشه رڼا اچور: څه هغه جاته وایی چی هغ شی نه ورغنی ترگوتو کپزی. اوس نو د تخصیص مانا ته د تکرار حاجت نه شته، ښه چی روسی کار کړونکوه د اکلیبه چی: (تخصیص نه شته) په وار وار اړیدلی وي.

تخصیص له څه چی څه اختستل شوی دي. په ډوي ژبه کی څه چی د بخل، بخیل اوسمک په مانا راغلې. د اچی دلی (س) په (س) اړینتی دي، د اچسره جلا اړینا کړی موضوع ده، خود نه پزای د څه چی په اوصافو باندی

طرز العمل حصول له اصولوسره څه خپلوی لری؟

طرز العمل



حصول د اصول د ژوند او د واک د محصول د کاکازام دې د ناچې اصول هر وخت په مقاماتو کې وي نو ژوند یې تر حصول ښه دي . عمد اسب دې چې حصول د خپل ژوند اصول د اصولی اجرائتو له پرکته د ژوند چارو پوځ بیایې . خو پوځی چې په رسم او امر د کس د (اصولی اجرائتو) پټه داخله نه شي ، تر دې پټه حصول میخ شي تر گوتونه کړي .

له چېرته پخوا تر بلنی دغه د ول نوره درباندي خانه پوري اړه که شوي واي ، نو خبره به دغی رسوا یې ته رلی رسیده . په سوغات کې د وکړي دوه خو حال د اچې د خواره کړی پنی اته لمبره دي . اشپزباش صهب دغه بو تان د بد لولو له پاره د بنجا ره هتې ته را وړي دوه خوتراونه نهه چا دوسره بدل کړي دي ، اونه هم څوک ورته د اخستلو زړه نهه کوی .

دنوکانوندې

دای چې د انسان په بدن کس له وینتو نیولی ، بیاتر کولم پوري ټول غړي د انسان د ژوند په مهمه او اساسی دنده ترسره کوي مگر هغه پوازي نوکان دي چی د ندي ارسوبولیت ته یې د شک په ساترگه کتل کیږي .

خود انسان لوی پوهان دغه له نظره لویدلی غړي په ځینو خاصمو اړه وکی تر بل هر غړي مهم او حیاتی بولی ، مثلاً :

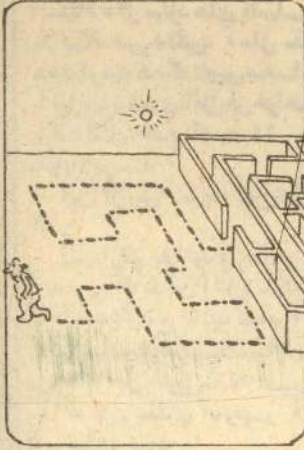
- اژده نوکان د ښخوله پاره پوه دفاعی اوحتی په ځینو حالتونوکی تعرض رسله ده .
- که چېرته نوکان نه وي ، نود نوکانو د رنگ تجارت به په تپه د ریدلی واي .
- په نوکانوکی خپري او مکرو بونه اود د وې خنډ لویه رخت کی کولموت د هغو لیز د ول د اکثر انوته د نفیس اود رملتون لرونکوته د تقلبی اوروخت څخه تپود رمد د پیلولو زمینسه مساعد وي .

کلوپز پوځی ثبت



په پام کې نیول شوي وه چی غونډه د سهاره نهو بجو پیل شي . د غونډي انا سره چی له تلویزیونی کامر څخه نه وه خبره ، په خپل کورنی فینس اوسپنگاری قناعت وکړ اود د ښاد میز ترخستې ودریده . کله چی په سالون کې د تلویزیونی فلم اخستی پروزجکتور روښانه شو ، نو اناسره پوهیدې چی دغه سمه او خطایی د جبران فر نه ده . د ((گرانواوند رسوا)) له ریلوړوسته یې د ((حاضرینو)) کلیه په خوله کی نیمکړي یا تسی شو او په پیره له سالون څخه ووتله . هیڅوک ونه پوهیدل چی په خوله کی نیمکړي ی .

په اناسري باندې یو په پوځه وشول او چېرته لاره د غمسی د بیوته راتلو اود غونډي د پیل کیدو انتظار له ثانید تپقو ، اوله د تپقو ساعتونوته اژد شو . پوځل تصمیر و نیول شو چی بل څوک د غونډي کینولی د .



نقوس جهان در آئینه

انسان و جلوه‌گری از انسان کشور و ادب برای مردمان

پس از

۶۰ سال دیگر



ناچیزها با یکدیگر و به ملیون
نفوس خود ، همین اکنون بر نفوس
ترین کشور آفریقای میباید ، اینک
بانک جهانی رشد نفوس ناچیزها
را تا سال ۲۰۵۰ به ۶۴ ملیون
یعنی بیشتر از جمعیت کنونی -
سراسر آفریقا ، پیشبینی میکند .
برای جلوگیری از این رشد فزاینده
حکومت اهداتی را تصویب کرده
است که به اساس آن خانواده ها
تشویق میشوند که تا سال ۲۰۰۰ -
اطفال خود را به (چار) محدود
سازند . در حال حاضر این رقم
۱ نفر لطف میباشد به مثابه یک
گام به سوی این هدف زنها
تشویق خواهند شد تا پیش از سن
۱۸ ازدواج نکنند . چون در
شتن خانواده های بزرگ یک
عنصره سخت جان است بنا بر آن
تحصیل سیاست حکومت ، کار
ساده بی نخواهد بود . همچنان
چون مسلمانان در شمال و -
مسیحیان در جنوب هر یک از -
قلبه دگری میترسند ، هر دو
فرقه داشتن فامیل های
پر اولاد و بخصوص پسر داشتن را
تشویق و ترفیب میکنند . مشکل
عده دیگر ، این است که هرگونه
تعلیم و تربیه درین عرصه باید به
طور جداگانه در میان (۲۵۰) -
گروه قبیله ای که با (۳۶۵) زبان
غیر قابل فهم برای یکدیگر شان
صحبت میکند ، پیش برده شود .

قوانینهای زبانان

سالانه نیم ملیون زن هنگام
زایمان میموند ، نود و سه درصد
آنان در کشورهای جهان سوم ،
به این سرلشت در چار میشوند .
وظایف پدر رشن بین المللی کار -
ها یا (I.G.O) قرار گرفته
است این امر رارثی این زنانه و قابل
آقای شان رتاق ، اعلام کرد . او -
خطاب به همکاران خود در رشن
پدر رشن بین المللی متخصصان
بیماری های زنانه و قابل
کرد . ((
نمیوان منتظر بود و تاشا
یک دعوت مشابه از طرف
رشن کنونی این پدر رشن هر دو -
نیسود تلف بیوتی صورت گرفت .
((فاصله بی در بین آن جمه
میدانم و آن چه یکم و جسمو د
دارد .))
از انترنیشنل دیت لاین
پروژه مسایل نفوس ملل متحد

بخش فامیلی پلانینگ ملل -
متحد گزارش میدهد :
در صورتیکه فامیلی پلانینگ به
گونه دراماتیک افزایش نیابد
نفوس جهان به رقم کلی چهارده
میلیارد از یاد خواهد یافت .
با سرعت کنونی رشد نفوس ،
در یک قرن آینده رشد نفوس به
ده میلیارد دو برابر امروزان یاد
خواهد یافت . اما درین پیشبینی
یک بر سه میزان باروری در کشور
های ربه انکشاف در نظر گرفته
شده است . به خاطر تا همین
گاهش در میزان باروری ، تعداد
زنانیکه از شیوه های فامیلی
پلانینگ استفاده میکنند ، پجاه
هشت درصد از یاد میباید و سه
هفتمه وسی ملیون نفر در آخسر
این قرن ، بالغ میگردد .
سوم این کاهش در باروری
در کشورهای صنعتی به ۷۱ در
صه افزایش خواهد یافت - یعنی
تا سال ۲۰۲۵ تعداد این زنان
هم یک اشار به دو میلیارد خواهد
رسید .
ملل متحد تخمین میکند که در
کشورهای ماورای صحرای آفریقا
این پیشبینی به معنی ده برابر
شدن استفاده زنان مردان از
میتود های فامیلی پلانینگ در -
۵۰ سال آینده میباشد . تا
زمانی که چنین از یاد در -
استفاده از میتود های فامیلی
پلانینگ صورت نگردد ، ملل متحد
هشتاد ار میباید که نفوس جهان
با میزان بیشتری افزایش خواهد
یافت تا آن حدی که به ۱۴ -
میلیارد برسد .
این گزارش ، نتیجه گیری میکند
که :
این ارقام به خودی خود و -
آینده ای که به آن اشاره میکند ،
کافیست تا واضح سازد که بحران
نفوس یا انفجار نفوس یک مساله
مربوط به عمل آفرینست ، نه
مساله قرن بعدی و در فوسر آن
د بر خواهد شد .

این صفحه را مردگان خوانند

نشانه های پاد شده در حقیقت
عبارت از واکنش منویست زن در
مقابل زشد جنین است. پیوسته
شدن پستانها در لیل بر آنست
که آنها خود را برای حمل بچه یک
تولید شیر است آماده مینمایند.
علت احتیاج به دفع ادرار در
این باره در بزرگویی وضع متناهی
میباشد و بزواجین آهسته و
آهسته رشد میکند و هر مرتبه
نشان از آوردن بجای آن را تغییر
میدهد. بعضی از خانم ها
فقط یکی پاد و نشانه از
دیگرگونهها را حس میکنند و بعضی
ری هم اصلاً کسالت صحیحانه
تعود و ولیدی نمی داشته باشند.
در صورتیکه این عارضه را عموماً
از نشانه های لازم و حتمی بار
داری میدانند و حتی ممکن
است برخی از دستاویزها
و ندان در صورتیکه تعود و ولیدی
صحیحانه موجود نباشد به بار
دار بودن خانم باور نکنند. به
هر صورت پاد داشتن غذای مناسب
و داشتن حس خوشبوی
نسبت به تغییر ایجاد شده بیشتر
خانم ها از این عارضه زمان
بارداری رهایی می یابند.

برسیده شود.
اگر خانمی حقیقتاً بارداری باشد
پس از قطع اولین ماه تا ماهوار
تدریجاً علامت و نشانه های دیگری
نیز ظهور میکند. بیشتر احساس
ادرار کردن به وجود می آید.
سکن است زود رنج و بعضی مزاج
گرد و هنگام صبح تعود ولیدی
بیدار کند و باوقمیکه خسته و

نخستین نشانه بی که بیشتر
خانم ها در موقع بارداری ملاحظه
میکند، قطع عادت ماهوار است.
مگر این علامت نشانه کاملاً
مطمینی نیست، زیرا بیشتر زنان
درست در هر ماه و در روز معین
با آن رویه روزی شوند. اگر برای
یک ماه کامل با آن رویه روندند
احتمال بارداری بیشتر میگردد.

دانستن این که خانمی حامله
(باردار) است و یا خیر همیشه
از ماه دوم و سوم بارداری مساله
آسانی نیست. حتی برای خانمیکه
پیشینه بارداری و ولادت نیز
داشته باشد، باز هم ممکن است
اشتباه دست دهد. گاه نشانه
های احتمالی بارداری در خانم
دیده میشود، بدون این که
باردار باشد و برعکس گاهی علامت
معمولی حمل در ماه های اول
دیدنی نمی آید. در حالیکه زن بار
دار میباشد و به همین دلیل در
مورد موجودیت و عدم موجودیت
حمل نباید عقاید و گفته های
خویشان و همسایگان را که متکسر
بر حدس و گمان و برداشت های
غیر دقیق است، پذیرفت. هر
خانمی در موقع بارداری در این
حالات ویژه به خود است و بایسته
بیان دیگر به نحوی خاص در
مقابل بارداری عکس العمل نشان
میدهد به همین دلیل همینکه
خانمی حس کرد که بارداری است
باید مراقبت های لازم زمان بار
داری و دستورات ویژه بعد از
این دوران را در نظر بگیرد تا به این
ترتیب جنین در رحم به بهترین
وجهی رشد کند و احتمال سالم
به دنیا آمدنش خیلی افزایش یابد.

رعنا برای خانم های جوان: علامت مقدم بارداری کدام مآند؟

گرسنه است، این حالت برایش
دست دهد.
شمارگی از زنان تمامه صبح بار
داری بعضی از علاماتی را که
پاد شده، ممکن است تعادف
نکنند که این موضوع نباید موجب
نگرانی برای خود و شوهرشان
گردد. این مساله با مراجعه
به دکتر و اجزای یک معاینه
معمول لابراتواری میتوانند حل
گردد.

شمار اندکی از زنان در دو و یا سه
ماه اول بارداری عادت ماهوار
کوتاهی می داشته باشند که در آن
کوتاه تر و بعد از آن نیز کمتر از
لته عادت است. بعضی زنان در
ماه اول و دوم بارداری در موقع
عادت ماهوار تشنج ویژه می
احساس میکنند. به همین جهت
مکن است در وقت مراجعه به
دکتر از آخرین عادت ماهوار
مادریش که چه وقت بوده است

برقی و تجملات شایسته کشورهای
بی جگه و سرانجام این همه
بانچه های شیت هزاری اطفال
چی نیاز است؟!
و من در بیوز سال دوهزار را
دیدم و آنزود کم کاش بتوانم
در سال دوهزار زنده بمانم و سرکم
طفل بماند و از ما بکاهم.
(سه صد هزار افغانی) که
شاید باید متوسط الحالان
جامعه ۲۰۰۰۰۰ افغانی باشد
۶۰۰۰۰۰ افغانی را با پستکله
سه ارا به بی برایش بخش ۱۰۰۰

((صد)) هنگام برگشت از جنگ
با ما این کار گذاشته بی، مواجه
گردد. آن وقت خدای ناخواسته
همه ما بی ((صد)) خواهیم
شد که جبرانش حد اقل خیلی
د شوار است. گوش شیطان کر.

من در سال
بچه از صفحه (۲۱)
و مرحله چون جبهه زمینی،
رو به پیشرفت و افزایش است. این
همه موثرهای لوکس و مدرن
همه توپها، این همه زرق و

لرزد. زیرا ((صد)) (پرویز
صیاد) غالباً هنگام تصمیم
احتیاطی می کند. چنانکه وی
در سال ۱۳۰۰ پیش از ظهور آری
للم ((صد و روزه اوها)) به
آموزش و تمرین کاراته می پرداخت
و در این جریان چنان سر به کاری
بردست خوش برداشت که کتور
معالجش دستورداد. تا شش ماه
دستش را تکان ندهد. بنا بر این
فلمبرداری فلم متذکره، شش ماه
به تمویق افتاد. از اینسو در
اندیشه ام که مبادا، این پسر

پرویز صیاد
بچه از صفحه (۲۱)
است. نامشانه ((صد از جنگ
بر میگردد)) آن گونه که از نامش
بید است، در واقع ادامه نسا.
پشنامه قبلی ((پرویز صیاد)) است
ما برانیم که نامشانه های
کمیدی ((پرویز صیاد)) (صد)
نیز همانند فلما پیش مورد توجه
قابل ملاحظه بی قرار خواهد
گردد. اما امید داریم در جریان
تمرین پایه نامش که داشتن این
نامشانه ها، آسپس به (صد)

بود، بیماری ناگهانی عاید
حالش شد، داکتر بیماریش را -
تشخیص نمود و پایش ادویه لازم
توصیه کرد.

از داکتر پرسید:

- داکتر صاحب آگه جمله رها

کنم چدر میشم؟

- احتیاط کنی اگر چلم رارها

کنی بهمان‌هایی دیگری سرافت

من آیند. آخر تو چهل سال

آین دود را به سینه ات کسش

کردی، چي طور امکان دارد رها-

یش کنی...

و آن زن به خانه اش رفت

زیاد ناراحت بود که زن همسایه

وی که از ملیت ازبک است

و معادل او عمل چلم دارد به

خانه اش آمد و گفت:

- من ترا کمک می‌کنم که تو چلم

را رها کنی.

پرسید:

- چي طور؟

گفت:

اینطور:

و بعد سه صد گرم مسکه را

در کبابی انداخته، سیس

یکقدار غسل را با آن بیهمان

نمود و بعد پنج بیضه تخم را

در روغن آن سرخ نمود و به مشکل

ادرا خورد...

بار نشود که این ترکیب

آن قدر تاثیر ناک باشد، بآنکه

خوردنش مشکل بود اما بزودی -

همه سیاهی سینه آن از راه -

معدده اخراج شد و بعد از آن روز

تاحال که دو سال میشود او دیگر

نه تنها چلم را به لب نگذاشته

بل حتی از دود آن بسدش

من آید.

حالا دود سگرت و چلم برای

او مزاحمت ایجاد میکند، صحتش

خلاف سال‌های قبل خوب شده

و اتفاقاً نیرومند و صحتمند تر از

چهل سال دود چلم است. ۱۱

ومن با استفاده از یک فرصت

این گزارش را به عنوان تحفه به

عملی‌هایی که می‌خواهند تنباکورا

رها کنند تحفه نمودم. این مقاله

نیست، بل عینیت بوده و این

خانم وجود دارد...



ترک شد

نوشته پرویز



به آنانی که می‌خواهند ترک تنباکوی کنند

یک گفته خوب انتشار از -
ملکهای فرنگ است که (دوستم
عادت داشت پرابلم ها و نساج
راحتی هایش را با تنباکوی کند،
اما حالا این تنباکو، خود برایش
پرابلم و ناراحتی شده است.)
دود تنباکو، مانند شیطان
در زنده گی بشریت، نخست
به گونه دل‌پری راه پانست
وس از نفوذ در انسان شهرآباد
ارگانهم را آماج حمله قرار داده،
روز به روز وسعت به وسعت
نستهای از آبادی این شهر را
بسران نموده سنگی از دود
وسپاهی بر سرگوری می‌آراند
و از خانه بی به خانه بی و از شهری
به شهری و از کشوری به کشوری
در کپسول‌های به ظاهر زیبا
گنت و آل - ام و وکتوری
سون ستاره... به داخل
قوطی‌های شک و مرفوب راه
جیبها و جعبه‌های میزهای کار
را تصرف نموده و زمانی از جگر
و درین انسانها پهنم پراکنری

میدهد.
افزون بر سگرت و سیگار و
بیپ قلعه بلند دیگر رازگاه
ویرانی انسان چلم است، که
به وسیله آن معتادان، دود مورد
ضرورت را برای انهدام جگرهای
شان کش میکنند و جناب چلم
باهر کس معتاد، قورق‌کنسان
میخندد و شانمانه و سخاوتمندانه
داروی بربادی تنباکو راه گزیده
دود باریک و مسموم به شهر
درین انسان میفرستد.
در جمع عملی‌های چلم، زنان

نیز موجود استند که پایه حیث
یک بدیده، اثرش عملی شده
یا دستخوش یک رواج کهن
ذات البینی زنان شهر کهنه کابل
و کعبه و ولایات شده‌اند. از آن
شمار (کوکب) خانم کابل
استند که سن شان متجاوز از پنجاه
و پنج سال است، مصارف گوگرد
ماهانه اش متجاوز از دو صد
طوقی بود، در فاصله‌های
نزدیک هر ساعت با پوست به چلم
آتش میزد، در حدود چهل
سال او دود تنباکو را کش نموده

کار و کاسبی درستی بنده المنور و گذاره سخت است

سگرتی روشن کرد و چندان لحظه در دلبخای میجوید و نامعلوم خوش خیره شدم او تبار مستوی آینه خانه رفته بود منم به دلتاش روم پس روی آینه خودش را به آتش رها کرده گفت
- فراموش کن ...
- چی فراموش کن ...

حد مرا ... مرا که شاید بتوان کمبودی های زنده گیت را برکتی به طور نصیب برایت میگویم بعضی کن همیشه به فکر باشد اگر میخواهی خوشبخت باشی یاد ختری از دواج کن که تراد رسد آینه باشد خیلی هم دوست داشته باشد زبانش گرم و یکن به تمهائی برای گرم کردن زنده گیت مرد کافی نیست باید روح او گرم باشد اگر روح گرم داشته باشد زنده گیت مرد را گرم میکند داغ داغ میکند از دواج کن که فقط جسم او داغ باشد و باکسی از دواج کن که فقط جسم او داغ باشد مجبورستی که یک عمر با یک مجسمه زنده گیت کنی یا یک مجسمه بیروح گیتی و اینک مجسمه سنگی است فقط با نور انجاب میتوان گرم باشد و این هم برای تو مشکل است و هم برای او این نوع زنده گیتی چی به درد انسان میخورد ...
بایرشانی گفتم

- نسترن ... از تو توقع این حرف ها را نداشتم از این حرف ها بیخبری بی وفایی می آید از حرف های تو بوی زشت و شمشیر کننده فریب و آفتون به شام میخورم آخر این توبیودی که همیشه برای درسی استقامت و یاد آری میدادی حال آری طور شد که ناگهان موضوع شدی و به من اندر زنده گیت سجایای همسر آینده ام را بیان میکنی ... آه سی کشیده گفت

- به سخن هایی که گفته ام همیشه صادق و وفادارم اما متوسم با پیوصله گیتی گفتم
- از چی میترسی ؟

- از زنده گیت که خرد یگری با ندارد کسی که نتواند زنده گیتی ترا گرم کند و تو مجبور باشی یک عمر با یک مجسمه زنده گیتی کنی

- نه ... نسترن به تو قول میدهم قول یاد آری و استقامت قول شرف ایمان وفاداری و همیشه به قول خود وفادار خواهم بود راستی نسترن چرا تصمیم بدرت را از روز های پیش بر اجماع نگفتی
- دلم نخواست ترایر نشان دهنم در حقیقت وقتی از تصمیم بدرت آگاه شدم که فراموش کردن تو برای کار ساده بی نبود بالاتر از آن تو یک مسرد استی غرور یک مرد باید همیشه محفوظ باقی بماند اگر غرور بود بشکند وجودش نیز تهی میشود و رجو دش که شکسته قلبش نیز میشکند و با غرور شکسته قلب مرده به درد هیچ چیز نمیخورد زنده گیتی مرد بی غرور میان تن و خشک و پیوده است خالی و بی ارزش است

برای یک دختر نیز غرور همان کیفیت را دارد که برای یک مرد دارد ولی غرور من عاشق من در آمیخته است و به هر دو میماند پشم خیلی تلاش کردم که بدرم را از تصمیمی که گرفته منصرف کنم اما نشد ... و از تلاش کردم که اگر ممکن باشد تنو و خاطرات ترا از ضمیر دل من پاک کنم آن هم نشد و قلبم

دستهای گرم از در میان دستام بشنوم نگاهم را در نگاه او گره زدم و بالاجس آرامی گفتم
- سستن ... جوابا حودت مبارزه میکردی ... تو حودت گفتم در نخستین دیدار ما تو احساس من درستی و محبت بردم

- فرید ... نوازه های دخترهای خیری یک دختر از زمان لحظه که مودی معوس را در دل نهاد میشد به راز آری میبرد چون دخترهای خیلی حساس هستند من میتوانم به پیش به تو بگویم که در روزی نگاه برای توفیق زنده گیت قلب تو را گرم و خیال تو را صاف کند اما من نرد دیگری دارم دردی که از آن رخ میبهرد بچه ام میکند ...

منم قلم به این خود رسیده بودم دستهای میبزدید به بدین نگاه میخورد انکار در خند ان سختی آزاره شده بودم ... با این حال گفتم
- سگرتی ... خواهش میکنم که هیچ چیز را از من پنهان نکنی
در حالیکه نظره های درشت اشک یکن به دنبال دیگری روی چشمه این میبزدید هر دو دستش را روی چشمش گذاشت و بیرون رفت

حده لحظه پس خیال او در طونش بود که فضای اتان محفور کویتم رامل قلب من به بازی گرفته بود آن روز را تا نیز یکی برای شام با پیوسم آمد با الضعاف و عیجان به سر آوردم همیشه تا روتی ساسه فیکر کن از روی بدنه شعر گسترده با قلب پراز اند به امید به حوصله شان رفتن
- یحانه ام این روز که گریه به دیدار پدرش آمده ام زیرا در دستم ازین نشان کرده است گاه و بیگاهه از احوال اینها خبر داشتم لباس فیکر پوشیده و وفاداری سوس را مرتب کردم رفت تا حویل ششام رسیدم نوراه همه جا به او میاندیشیدم به او که ناگهان رقی مقدمه سخن از جدایی زده بودند من گفتم بود دردی دارد که از آن رخ میبرد و خفه اش میسازد وقتی به در خانه شام نزدیک شدم صدای پدرش را شنیدم که بالحن جدی میگفت

- نسترن ... گذاره ما به این شهر مشکل شده به زودی خانه در کان خود را میفرستم و از این جاسا خواهیم رفت آخر سر کار کایت هم منتظر است
- پدر ... من از دست تو شام سر چینی میخورم اما وقتی با شمار رفتی به من اجازه دادی چند ماه بعد دوباره به شعردن پارخودم بازگردم

نه نسترن ... من به برادر قول داده ام اما در وقت از این جا رفت فقط یک خواهش از من داشت آن ازدواج تو با سرش بود
- پدر ... این برای من مشکل است کسی را که دوست ندانم در قلب من جای ندارد چی کرده میتوانی شو یک زنده گیتی خود ساز و یک عمر با او زندگی کنی

- دختم تا مرز هیچ خواهش از تو نکرده ام اگر زنده گیتی بدیخت و بیچاره هم شوی خواهش میکنم تقاضای بدرت را قبول کنی
- پدر امیدوارم عجله نداشته باشی ترک وطن

زنده گیتی کردن با مردی که هرگز دوستش نداشته ام برام خیلی مشکل است
- باید دوستش داشته باشی ... این حرف بدتر است ...

تحمل حرف های آنان را نتواندم و آهسته به عقب برگشتم به خانه آمدم در دستریاری افتادم آن شب تا سحر گرمیتم به سر نوشتم نامعلوم خود و نسترن اندیشیدم بامداد با صدای زنگ دروازه به سختی از بستر بلند شدم نسترن بود ... وقتی دروازه را گشردم بی پروا به آغوشم رها شد با هم به اتان رفتم روی هم نشستیم او چشمان تشنگی و سپاهش را به چشمم دخت از نوک موه های بلندش نظره های اشک چون قندیلی آویزان شده بود لحظاتی قندیل های اشک سرگردان و سلا تکلیف روی گزنه هایش میبستند و بعد یکی به دنبال دیگری پایان میلهتند آرام گفتم

- نسترن گریه نکن ... من همه چیز را میدانم
- فرید بدو به رفتن خود مصمم است او این جا خواهد رفت و مرا هم با خودش خواهد برد اما من چن طوری میتوانم از تو جدا شوم ...
- یادمانده گیتی گفتم - نسترن ...
بخش کرده گفت

- شاید این دست سرنوشته است که میخواهد جدا ایمان سازد و میان ما دیوار بکشد اما همیشه به تو فکر خواهم کرد و فرماں رومی قلب کوچک تنو خواهم بود

- نه نسترن هیچ نیروی نمیتواند بین ما دیوار بکشد و از هم جدا ایمان سازد تو همیشه فرمان رومی قلب من خواهی بود
با نگاه های حسرت باره سوزی من نگرست و خودش را به آغوش من رها کرد لحظاتی زمان را فراموش کردم و وقتی به خود آمدم او پیش من نبود من پشت پنجره اتانم ایستادم و چشم به راه او در ختم غنچه هارماه ها گذاشتم دیگر از نسترن خبری نداشتم چن از چهار سال چشمم بسته دروازه بود تا شاید نامه بی از او دریافت کنم ولی جنبه خبری از او چیزی نداشتم تنهائی برایم جهنم شده بود و من نیز طی این مدت به قدریست سال بیرون مانده شده بودم اتانم خوشاوندان به نصیحت برداختند و به خاطر رهایی از غم و اندوه به پیوه گیتی با دختری که طرف تیرام بود ازدواج نمودم اما حیف که بخت با هیچکدام ما بازی نکرد و او دو سال بعد از ازدواج بیمار شد و یک روز پس با دختر یکساله اش تنهائی گذاشت برای همیشه از کنار رفت اکنون دو سال تمام از آن روز میگذرد و یگانه امید من در زنده گیتی دخترک من است و یک امید دیگر هم جز گل در قلب روای من شکفته است زنی بعد گذشت هفت سال ناگهان لغزید از آن سوی تیلگون صدایش را شنیدم ام که به من گفت
- فرید ... سلام ... من نسترن هستم و قول رومی قلب تو همان نسترنی که تا حال دوستش داری ... نه ؟
تمام وجودم به لرزه افتاد و باخورد گفتم
بقیه در صفحه (۲۵)

افغانستان

که این امر، به تعداد بیماران اورتوپیدي و تروما تولوژی افزود و پرو فیسور که همکاران اندکی در این عرصه داشت، با مشکلات فراوان مواجه گشت، ولی هرگز توان راز دست اندازی و بلندی را به خاطر خدمات پیشتر به دردمندترین انسان وطنش همچنان بلند نگه داشت.

تراکم کارهای مسلکی و تعدد عملیات های جراحی در سالهای انقلاب، مخصوصاً نخستین سال هابه اندازه بود که وقتی پرو فیسور در زمینه خاطرهایش را گفت تعجب دست داد.

پروفیسور حکایت کرد:

((در سال های جنگ، آنقدر انتشار کار بومین زیاد بود که در سال های اول، ۶ ماه مکمل از دروازه شفاخانه بیرون نرفتم، حتی نس دانستم دروازه خروجی شفاخانه چارصد بسترچه رنگ ندارد. وهم حالاً ده سال می شود که صبح ها وقت به شفاخانه می آیم و در تاریکی شب به خانه می روم، بدین ترتیب ده سال است که اولاد هام را در روستا می بینم ندیده ام.))

و اما در سال ۵۸-۱۳:

در اواخر این سال، پروفیسور دیگر نتوانید، اوسه همکار بسیار بسیار صمیمی، بوکسار و با استعداد را در کنار خود داشت که نوافکولته طب کابل را ختم کرده بودند.

این دو دکتران جوان که امروز ده سال از کارشان می گذرد و امید بزرگی برای اورتوپیدي و تروما تولوژی کشور ما و منطقه به حساب می آیند عبارت اند از:

- ۱- دگروال د وکتور عبد الرزاق سیاهوش
- ۲- دگروال د وکتور نثار احمد صدیقی
- ۳- جگرن د وکتور عبد الرحمن

همچنان محققین د وکتور سید سیده، د وکتور آرمین و د وکتور شهیر محمد هژر نیز تحت رهبری سی پروفیسور به کارهای علمی دست یافته اند.

بهتر است سخن را پس از این درباره مکتب اورتوپیدي و تروما تولوژی افغانستان و نهانگذار این مکتب د وکتور وردک، از زبان اعضای فعال آن دنبال کنیم.

دگروال د وکتور عبد الرزاق سیاهوش

((نخست از همه باید گفت که برای من و همکارانم جایی افتخار است که تحت رهبری سی دانشمند بزرگی چون پروفیسور (منظورش پروفیسور وردک است) به کارهای علمی ادامه می دهیم. پروفیسور وردک که تاکنون (۱۲) جلد کتاب و (۱۲۴) مقاله را با طرح های جدید طبی در داخل و خارج کشور به چاپ رسانیده است و با کنفرانس های مهم ملی و بین المللی می تود های تازه را در مسلک اورتوپیدي ارائه داشته است، توانسته خارج از مرز های میهن ما در حلقه های طب علمی جهان راه باز کند، چنانچه امروز در تعداد زیادی کلینیک ها و شفاخانه های اورتوپیدي اروپا از شیوه های جراحی سی پروفیسور محمد موسی وردک به نام (طریقه های محمد موسی، افغانستان) استفاده به عمل می آید که از آن جمله است:

- ۱- استیتوت اورتوپیدي و تروما تولوژی شهر ریگا.
 - ۲- کلینیک تروما تولوژی اگا- دس طب نظامی لنینگراد.
 - ۳- استیتوت تحقیقات تروما تولوژی و اورتوپیدي شهر مسکو.
 - ۴- شفاخانه های اورتو- پیدي آلمان شرقی.
- و این که ما، مسلک اورتو- پیدي را در افغانستان (مکتب اورتوپیدي) نام گذاشته ایم بی دلیل نیست.
- نیز این بخش در طبابت افغانستان با اصول کاملاً مشخص

و منحصر به خود فعالیت می نماید و در پهلوی ترویج کارهای دانشمندان دیگر، شیوه های معین طبی خود را داراست.

همچنان این نکته قابل یادآوری است که بارشده مکتب ما واقعات اوستو میالت در چهار صدر بنسبت به نصف تنهیل یافته و همتر از آن با کشف می تود های جدید مکتب ما، قطع دست و پای میضآن با جروحات و غیم، آنقدر در شفاخانه چارصد بسترگاهش یافته که با افتخاری توان گفت بی سابقه است.))

د وکتور سیاهوش در یک زمینیه دیگر گفت:

((ما احساس کرده ام که پرو فیسور صاحب آنقدر همه کارانش علاقه دارد که پسندری به نوزدانش حتی بیشتر از آن. در اخیسی خواستم بگیرم، هر آن وقتی که مجروحی با دست و پای پارچه پارچه شده به شفاخانه آورده می شود، ولی بعد از چند ماه تدایی، دوباره به پیش می ایستد و راه می افتد آن لحظه از خوشترین لحظات زنده گی من و همکارانم است و این حرف واقعا قلبی و قلبی ماست. و ما مسلک خود را با افتخار و عشق دوست داریم.))

در حالی که قضای صمیمانه صحبت با د وکتور رزاق خوش آمده بود و دلم نمی خواست بسا ری خدا حافظ کنم، یادم آمد که باید صحبتی هم با د وکتور نثار داشته باشم، ناگه در دفتر د وکتور سیاهوش را در منزل چارصد بستر ترک گفته به سوی دفتر د وکتور نثار در منزل ششم راهس شدم. او را در دفترش منتظر یافتم، زیرا قبلاً از آمدنم به شفاخانه اطلاع حاصل کرده بود.

در نخستین دهایی دیدار آنقدر ریاهم انس گرفتم و صمیمی شدم که گویی دوستان صدساله ای در کنار هم نشسته اند.

او هر سوال را با لبانی پر از خنده و یا حالتی که از آن صمیمیت می یابید، پاسخ میداد.

بسر سر چوکی که پهلوی الماری اتاقش گذاشته شده بود بالا شد تا عکس های میضآن را از سر الماری پایین کند و به من نشان بدهد، اما پایه چوکی لغزید و او بی موازنه شده به شدت به الماری خورد، اما نرفتاد.

وقتی عکس ها را پایین کرد باخنده فته گفت:

((خوب شد که نرفتادم اگر نه مصاحبه ما ناتمام میماند.))

دگروال د وکتور نثار احمد صدیقی در حالی که عکس های بیماران را به من نشان میداد، در پاسخ یک پرسش چنین گفت:

((بله، تحت نظر پروفیسور صاحب وردک، من نیز به کارهای جدید طبی دست یافته ام که از آنجمله است می تود (طویل ساختن استخوان با قطع از چندین جایی) به خاطر تدایی زود تر و اقتصادی تر.

می تود ما طوری است که وقتی بایک شکستگی استخوان بومی خریدیم که دو قسمت جدا شده استخوان از هم بسیار فاصله گرفته، ما استخوان را از دو سوی سه جای دیگر نیز می شکانیم و آنرا پیش تپله می کشیم تا فاصله اولی با هم نزدیک شود.

بدین ترتیب عوض یک شکستگی اصلی، ما سه شکستگی را ایجاد کردیم، ولی خوب این می تود آنست که اگر قبلاً شکستگی اصلی در مدت شش ماه ترمیم می شد، حالا چون فاصله نزدیک شده، هر سه شکستگی همزمان در مدت یک الی دو ماه ترمیم و مرض صحت یاب می شود.

با پیشنهاد این می تود، من و همکار د وکتور عبد الرحمن تواسیم (د وکتور) ای خود را دفاع کنیم، و طوری که شاید پروفیسور صاحب وردک برای تان گفته باشد، این دفاع ماکد و شوری صورت می گزید به خاطر جدید بودن آن آنقدر مورد توجه علماء، د وکتوران و اشترک کننده گان دفاع در چارم قرار گرفت که مدلیه

مسائل و صحت

ملهون دار امریکاییست مبلغ
کتر از این ، برای تدوینش -
خانه پوهنتونی ضرور است
ادامه بدهید .

۴۰ - مواد فاضله را با
احتیاط انتقال بدهید . تشکر
از شما ! (بی احتیاطی در انتقال
این مواد ، میتواند خطرناک
باشد)

۴۱ - فشار خون خود را
معیانه کنید و اگر بالاتر از ۱۰۰-
۱۴۰ باشد ، آن را معالجه
کنید . بیماری های قلبی هم در
کشورهای غنی وهم فقیر ظهور
می کند . برای یک نوبت در همین
شماره باقی بمانید ، تا معاینه
شود .

۴۲ - شما که تب مalar یا
دارید تا بلیت های خود را صرف
نکرده اید ، به بهتر بروید و تا
دو نوبت دیگر بپوزید .

۴۳ - سگرت کشیدن و عمل
پر مصرف آلوده و خطرناک است
خجالت بکشید ! (برای یک نوبت
در همین شماره باقی بمانید .

۴۴ - دانش مهم مهمی
در تاه من صحت دارد . جایزه
نهل را در عرصه طب به دست
بیاورید و برنده مصابقت شوید !

۴۵ - ادویه خانه گسی
میتواند مفید باشد اما با شخص
با تجربه بی مشورت کنید .

۴۶ - غذا را از سر مگس
ها محافظت کنید . شما چنین
نکردید ، به اسهال مبتلا شدید
و مجبور اید که نکبات مصرف
کنید . به شماره ۲۲ برگردید
و یک نوبت منتظر بمانید .

۴۷ - شما نشاء هستید و
رانندگی میکنید . مستحق دو -
هفته حبس میشوید و دو نوبت
بازی را از دست میدهید .

۴۸ - شما خوشبخت هستید
سازمان صحن جهان به شما کمک
می کند تا در سابقه صحت برنده
شوید . به مقر سازمان در ژنیوا
یا یکی از دفاتر منطقه آسیا ن
وارد شوید تا راجع به صحه
بشتر بپاومید .

۲۷ - آیا احساس خسته گی
میکنید ؟ از مصرف دارو بپرهیزید
پوکارا آز مایش کنید .

۲۸ - شیر مادر بهترین
غذا برای کودک است . طفل باید
رقص را خوب بیاموزد . دو شماره
بالاتر بروید .

۲۹ - آب زندگی است اما
باید پاک باشد .

۳۰ - رقص تهرین خوب است
سرگرم شوید !

۳۱ - جی مصیبتی ! گسی
که شما را دندان گرفته ، علیه
مرض سگ دیوانه ، وقایع نشده
بود . شما باید بازی را به کلس
ترك کنید .

۳۲ - مدیر عروس سازمان
صحن جهان داکتر (همروشی
ناکاجما) از جایان است . به
بازی ادامه بدهید .

۳۳ - به سالهای مصر بپزاید
گام بلندی به سوی شماره بعدی
بردارید .

۳۴ - کار شاقه برای صحت
کودک مضر است . تا سه نوبت
دیگر در شماره فعلی خود باقی
بمانید . تا کودک از شفاخانه
رخصت شود .

۳۵ - شمارا بشه گنیده
بود و شب ملاها دارید ، برای
یک نوبت در شماره فعلی تان
باقی بمانید و تا دیروز وقایع
را بر ضد بیماری های مناطق حاره
بیاموزید .

۳۶ - غذای مکلف که حاوی
انساج زیاد است برای صحت
مفید میباشد .

۳۷ - تیتانوس همه ساله تمداد
زبانی از نوزادان را از بین
میبرد . وقایع زنان باردار بر ضد
تیتانوس ضروریست .

۳۸ - دهن پاک و دندان
های زیبا خنده شاد را باعث
میشود ، ادامه بدهید .

۳۹ - بودجه سالانه
سازمان صحن جهان ، سه صد

روك در مقر رهبری شفاخانه
رفت تا آخرین سوالات را با وی در
میان بگذارم .

ایشان لطف کرده به صورت
نشرده به هر سوال پاسخ ارایه
داشت که نهیلا تقدیم میشود .

- زنده گی شخصی تان ؟
- ازدواج کرده ام ، سه
بسر دارم و در آزوی دختری
به سرمی برم . طفل بزرگم
۱۳ سال دارد .

- چند میتود جدید تأیید
شده دارید ؟
- ۶۴ میتود ، در برابر هر
کدام آن سند دار و به نام
(طریقه های محمد موسی) در
داخل و خارج کشور از آن استفاده
میشود .

- چه فعالیت های تازه را زیر
کار دارید ؟
- پیشنهاد پازده میشود
جدید رایبه انستیتوت مرکزی
تحقیقات اورتویددی و تریسا -
تولوزی شهر مسکو سبرده ام که
کار روی آن ادامه دارد به گمان
قوی مورد تأیید قرار می گیرد .

- بهترین خاطره مسلک تان
چیست ؟
- خوب ترین خاطره ام در -
طول ده سال اخیر اینست که بعد
از ورود مشاورین شوروی به
افغانستان ، تمام عرصه ها
در کشور ما مشاوره داشتند
ولی سرریس مربوطه ما (جوا -
حی پستیک) یگانه سرریسی
بود که بدون مشاور شوروی ،
مستقلانه و مؤنقانه کار کرده
است .

- می شود از آن همه کارهای
بزرگ علمی تان به جهت نمونه
دوسه تایی آنرا نام ببرید ؟
- بلی ، چند تایی آن
اینهاست :
برای اولین بار :
۱ - استفاده از شعاع لایزر
داخل ورید جهت معالجه
مرخان .

ما از طریق استیشن های سراسری
راديو و تلویزیون آن کشور بخش
گردید ، وهم از طریق چینل
تلویزیون شوروی برای افغان -
نستان نیز نشر شد .

قابل یادآوری است که ما این
همه کارهای خود را مدیون
پروفسور می دانیم . نهرا پشتکار ،
حوصله ، بردباری و علاقه بصلك
را از ایشان آموخته ام .
مثلا (۱۷۰۰۰) عملیات
را که پروفسور روک اجرا و با
نظارت کرده است حوصله
می خواهد و علاقه به سلك
در بین مردمان ماحرفی است
که میگویند استاد ۶۶ جال خود
را برای شاکرد می گوید اما یک
جال را برای خود نگه میدارد .
ولی در مورد بزرگواری پرو -
فسور باید بگویم که او آخرین
اندوخته های علمی خود را نهیلا
برای ماگته ، تشویع کرده و علمی
نموده که ما قلبا از استاد
مهران خود ممنون استیم (۱۱۰)
دکتور نشانرا احد صدیقی یک
سوال دیگر را چنین بیان
داد :
(من هرگز از اکتیست
عملیات هایم خسته نشده ام ، زیرا
نجاشناسان ما بالاتر از خستگی
یک فرد است .

به تاریخ ۱۰ سنبله سال
۱۳۶۴ ، در ارتیک انفجار
به صورت کتلوی (۱۱۶۵) زخمی
را همزمان به شفاخانه انتقال
دادند .
در آنروز ، علاوه بر سایر هم
مسلكان ، شخصا داخل عملیات
خانه مربوط سرریس ما شده
از ساعت ۳ : ۱۰ صبح الی ۱۱ -
شب ، گرسنه و تشنه بی درسی
۱۸ مجروح را عملیات کرد و صبح
که مرخان را در حالت بهتری
دیدم ، کوچکترین خسته گی در
وجود احساس نمی کردم . ربابه
تاریخ ۱۵ اجزوی سال ۱۳۶۳ ده
مرض وخیم را از ساعت ۷ شب
تا ۴ صبح متواتر عملیات کردم (۱۱)
باد و کتور نشانرا خداحافظی
نموده ، مجدداً به دفتر پروفسور

نخستین آردهما سینماگران جوان

نخستین گرد همایی انجمن سینماگران جوان چندی قبل به ابتکار سینماگران کشور و کلوب مرکزی جوانان تدویر یافته. در این گرد همایی تمام فعالیتت های انجمن به بررسی گرفته شده و روی اساسنامه انجمن نظریات آرایه گردید. انجمن سینماگران جوان که هشت ماه قبل به ابتکار دست اندرکاران



سینمایی جوان کشور به کار آغاز نموده است. در اندک زمان با امکانات محدود سینمایی فعالیتهای جشنگیری را انجام داده است. که در زمره کارکرد های آن میتوان از تهیه فیلم های سینمایی، چون سینمای جوانان، نیساکبان، اما نت استرداد استقلال، نفرین بر جنگ، پنجه های امید و مروت نام برد. هم چنان اعضای این انجمن با تلاش بیگیر توانسته اند که هفتاد تن از جوانان با استعداد کشور را بدین انجمن پیوسته سازند و بابتد ویر کورسهای آموزش سینمایی آنان را به شکل مسلکی تربیت نمایند. به امید موفقیت های هر چه بیشتر و بهتر انجمن سینماگران جوان.



چهره ها

یاسمین یارمل

یاسمین یارمل مثل وزید، آرازه، هنرواد بیات را در پوافشا-ستان رابه مصاحبت دعوت - مینمایم تا به بررسی های ساده ما پاسخ های آرایه نماید. - چگونه روی چه انگیزه به جهان سینما رو آوردید؟ - ج - علاقه شخص ام. - استعداد چطور؟ - ج - شاید مگر علاقه انگیزه اصلی برام بود و تشویق دوستان به ویژه محترم انجنیر لطف و حنان زهرمال. - در کشور ما جوانان شدید آ تحت تاثیر فیلم های هندی اند،

محمد جان

کار فیلم برداری فیلم (ملاحمد جان) در آینده های نزدیک آغاز می یابد، امیر تهیه این فیلم به ابتکار محترم شریف عظیم موسسه نظیر فیلم که بعد از مدت زمانی دوباره احیا و مجدداً به کار آغاز نموده است صورت می گیرد. سناریو و کارگردانی آن را محترم انجنیر لطف به عهده دارد.

آپاستان یوهای فیلم های هندی خود انگیزه می برای هنرمند شدن شما نشده است؟

ج - از فیلم های غیر تجاری آن میتوان به جهت تجربه و انگیزه استفاده کرد. - آیا تقلید را بخش هنری می پذیرید یا خیر؟ اگر بله شما خود کار کدام هنرمندان را برای تان الگو میگیرید؟ - ج - هیچ وقت نمیخواهم از کسی تقلید نمایم، زیرا میخواهم خودم باشم و پس نرا تقلید به ویژه تقلید بی جانه تعامالتی پیشبرد کسار هنری میگردم بل باعث لطمه زدن نقش نیز می شود. - از سینماهای بیرون از کشور به کدام ستاره ها علاقه مند هستید؟

نقش ها شهناز



فلم به گونه رنگه مس و پنج ملس متوی ساخته میشود. در فلم ملاحمد جان پیشتر از سه هزار نفر نقش دارند و تقریباً ده نصد کارنلم به همکاری از یک فلم در شهر سمرقند فلم گیری خواهد شد و متیاتی کار آن در ولایات کشور به پایه اکمال خواهد رسید و فلمبرداری آن تا اریل بهار ۱۳۶۱ تکمیل می گردد. بانگوان نقش های مرکزی و سایر ککر ترا هنوز فاش نگردیده اند.



ج - از هنرمندان هندی به کار های هنری دلپ کارور کسار سخت علاقه مند ام و کار را از ایازیت تیلوره سو فیالون و آلن دولن را نیز می پسندم. - آیا عاشق شده اید؟ اگر بله به چه در صفت (۸۹)

شهناز جان از جمله جوانان نیست که تازه کاره ای سینمایی خویش را آغاز نموده است و عضو انجمن سینماگران جوان کشور میا شد. نخستین فلش بنام صدای جوان است که نقش یک زن قهرمان را بازی نموده است. خود میگوید: چون تازه به جهان سینما پا گذاشته ام، حتماً نارسایی های در کارم وجود دارد. اما از آنجا که کارگردان فلم صدای جوان از کار را عیب بود بنای باعث خوشی و مسرت من نیز گردید. بر علاوه فلم مذکور به چند فلم دیگر چون غنچه های امید و جاوید من نیز نقش آفرینی نموده است. وی در مورد آخرین فلش گفت که آخرین فلم که تا هنوز تکمیل نگردیده مادر قهرمان نام دارد.

و قشنگها

حکمران



صحنه
انجمن
پروپاگاندا

از جنگ برمیگردد)) کارگردانسی
نموده است. این نمایشنامه که
دو شهر لاس آنجلس ایالت کالیفرنیا
نمایش داده شده، قرار
است در هیئت چهارشهر نزدیک
به نمایش گذاشته شود.
نمایشنامه متذکره به تعقیب -
نمایشنامه کمیدی دیگر ((پروپاگاندا
صیاد)) بنام ((صحنه جنگ
میسرود)) به نمایش گذاشته شده
بقیه در صفحه (۹۵)

((پروپاگاندا)) کارگردان -
برقی، بیشتر با قلمهای ((صحنه در
راه اژدها)) و ((صحنه در راه -
مدرسه)) توجه قابل ملاحظه
بی رانسیبت به خوش جلب کرده
است. صحنه که این دو راه را به
خوبی در نوردیده است، حالا
راه دشوار تری را در پیش گرفته
است. چنانکه می گویند، در این
اواخر ((پروپاگاندا))، نمایشنامه
کمیدی جالبی راز بر عنوان ((صحنه

عزیزان آزاد

دکتر احمد



از هیچ چیز یادمان نماندیم

راجکاران:

بودم برای آزادی های زیاد داده
بودم. در جریان وظیفه به حیث
یک انسر پولیس بودم که باید تعه
کننده فیلم روم رو شدیم و او فرصت
باز برگ شدن در سینما را برایم
معیبا ساخت و احمیانا اگر یک انسر
پولیس نمیدادم امروز شاید هنرمند
سینما نمیدادم.
فیلم های راکه دوست دارم،
زیاد اندولی آنان را کباب ایشان
این فیلم ها را تعه کرده ام، بهشت
دوست دارم و آن ها جزو تاریخ
خاطرات منند. من آدم خیلی
بقیه در صفحه (۸۸)

گوشه های نامکشف زنده کسی
راجکاران:
راجکاران میگوید:
((در زنده گی از هیچ چیز،
نادم نیستم حتی از آن لحظه
هاییک برایم درد آورده اند. از
شغلم به حیث یک انسر پولیس
قبل از رو آوردنم به سینما، نه
متأسف نیستم. حتی در آن سالها
هم با همه چیز تفاهم نشان
نمیدادم، به گونه مثال: از سو -
شیدن کمر بند یهن، که جز
پوشیدن پولیس در آن وقت بود
تفرت داشتم. اما چون در وظایفم
موفق بودم، آمی که یک انگلیسی

به ریاست تیاتر این اژدها را
به واقعت تبدیل سازم. اولین
نمایشنامه من که در آن نقش
داشتم ضربه سم نام داشت
که من در آن نقش دوم رابه بازی
گرفتم و خوشبختانه موفق بسرون
آمدم، این حرف ها را که خوانده
آمدم، گفته های بود از سنز
آزاد. در فم تلویزیونی
(وطن پاکمن) خوب درخشید.
بقیه در صفحه (۸۸)

از آنروزهای دور گذشته
وقتی شاگرد مدرسه بودم، پکنه
تغیجکا هم تیاتر بود، روزگاری
که تیاتر بر پایه بر قدرت ستوان
ایستاده بود. آنروزها لحظه
های حیاتم یاد بدن صحنه های
دل انگیز و شور آفرین تیاتر
تازه گی می گرفت. تا آنجا که
گاهگاهی خوشترن را در همان
صحنه ها بازمی یانتم از همین
جای بود که خواستم تا یا ثبت نام



کرم های امعای بخش از امراض بارزتی را در اطفال تشکیل میدهد که از نظر کثرت وقایع خود در رابطه به صحت اطفال اهمیت زیادی دارد. این کرم ها از نظر شکل و ساختمان بد و گروپ بزرگ تقسیم میشوند که شامل گروپ کرم های سدور و کرم های بدن می باشد. شماری از این کرم ها با چشم ها قابل دیدن و شمار دیگر با چشم به آسانی قابل دیدن نمی باشند و به همین علت است که بعضی والدین طفل متعاقب تطبیق دروا طبق هدایت داکتر دوباره نزد وی مراجعه کرده و از عدم افتادن کرم، شکی میباشند. از نگاه داشتن میزان بازم کرم ها بد و گروپ بزرگ تقسیم میشوند که در کرم های بدن، میزان دیگر خوراک انسان بوده و در گروپ دیگر خوراک انسان میزان دومی نیز شامل میباشد. وجود کرم ها در جهاز هضمی طفل امراض و علائم مختلف را با هم آورد که به طور عمده این امراض و علائم حسب دلیل میباشد:

۱- امراض و علائم ریه پیسی: که به خاطر موجود بودن شوره

طپس مجلی با سپس میگوید

کرم های امعای اطفال

کرم در شش طفل مصاب پیدا میشود که این امراض و علائم شباهت زیاد به استسا و گاهی سینه و غسل دارد.

۲- امراض و علائم هضمی: کرم هاییکه در جهاز هضمی طفل قرار می گیرند، نظریه نوع شان از خون و مواد غذای طفل مصاب استفاده نموده و طفل را به سوز و هاضمه، کم خونی و ضربه مبتلا میسازند. نوع کرم استسا که واقعات آن در بین اطفال و گاه هلان در کشور ما عریضت دارد، میتوانند با تجمع شان در داخل امعا یک کتله را تشکیل

کرم در شش طفل مصاب پیدا میشود که این امراض و علائم شباهت زیاد به استسا و گاهی سینه و غسل دارد.

۳- امراض و علائم عمومی: مشتعل بر کم شدن وزن، کسب

خونی، اتساع بطن، اندک با ازدغن، استقراغ، سوز هاضمه، عوارض الرزی، استسا، عوارض تسمی مانند: اختلاجات، بی عوشی، پایین آمدن فشار خون و کوما که از باعث تاثيرات TOXIC یا تسمی کرم پیدا میشود.

زناد ترس مصابین به کسرم های امعای را اطفال کمتر از پنج سال تشکیل میدهد. بیشتر والدین اطفال در کشور ما با وجودیکه طفل شان گاهی با مواد غایطه کرم خارج می نمایند در صورتیکه هوا کرم باشد جهت تدای طفل شان نزد داکتر مراجعه نکرده و به این عقیده

هستند که اگر دواي کرم داده شود، نزد طفل عواقب ناگوار را بار می آورد و یا گروهي نکر میکنند که دواي کرم باعث زردی میشود، در حالیکه همه این عقاید غلط بوده و باید والدین جهت تدای طفل شان نزد داکتر مراجعه کرده و طبق هدایت وی عمل نمایند.

برای این که اطفال شما به بیماری های یاد شده، دچار نشوند باید نکات ذیل را مدنظر داشت:

۱- سال سه یا چهار بار طفل از نگاه داشتن کرم توسط داکتر معالج معاینه شده و تدای

- ۱- حفظ الصحه نسردی طفل و تمایل به دقت مرامات شود، خصوصاً ناخن های طفل و اعضا ی نامیل گرفته شود، بعد از هر بار تشناب رفتن دست هارا به درستی با آب صابون شسته و از کشت و گذار طفل با پای لنج جلوگیری شود.
- ۲- از دادن غذا و ترکاری های منتن به اطفال جلوگیری شده و تمام سبزی های تازه که در یک نامیل استفاده میشود، باید پیش از پیش در محلول پوتاسیم پر منگنات شسته شود.
- ۳- از خوردن گوشت نیم خام گوساله و گاو جلوگیری بعمل آید.
- ۴- سوختاندن و یادفن کردن مواد فضله در خانه ها، محلات و قریه ها.
- ۵- مراقبت و کنترل مسخ ها و حیوانات ذبح شده از نظر صحت.
- ۶- مراقبت و تدای حیوانات اهلی حیوانات خانه گی از قبیل سگ و بیشک همواره از طسرب بظاران.

کاری برای آموزش رشته هنری به دیگران داری؟

پانزده شاگرد دارم کساز

آشمار زهر و حمید درم نوازان خوبی هستند اما از کار آموزشی با آنان نسبت اندک بودن وسایل و محدود بودن امکانات راضی نیستم.

سپس شاگردان تان را نام براد بخوانم:

- بخاطر دو عامل شته شد بلی، فرهاد جان! تا جاییکه در یاخته ام حین اجرای کارها است بروی ستهز حتی در جدی ترین پارچه هانوی از آرامشی که هر کس میتواند تعبیر مریود، عوش را از آن دریاید در تو متباز است میخواهم بنویسم نهایت بی تکلف و معمولی اما عالی مینوازی.

کویی که سرود، کار عادی باشی. کسانی میکنند بی تفاوتی است و کسانی میگویند واقعا نواختن درم برایت عادی شده بدیده ای که در مریود رستگار نیز یاخته ایم.

- من با دو میان استم، واقعا درم نوازی برایم بسیار عادی شده این مربوط میشود به سابقه کارم، و فکر میکنم جواب مشابه را از فرید جان نیز در این مورد بگیری.

- قبلاً در مورد سیستم ثبت هست تره یا کارتنهای نوازنده در رند آله و ثبت و مکن آن صحبت کردی. آیا این همان پروژه بون شده، فانا کسرام نیست که در ادای آهنگها هم بکار مریود.

- این تقریباً همان فاناگرام است با این تفاوت که در سیستم فاناگرام موسیس با آواز یا آواز با موسیقی ملن میشود و در کارتن مثلاً بخشی کار کیتار با درم و سنتی سایزر و پیانو و... با هم مکن شده است پارچه واقعاً را تشکیل میدهند.

- فرهاد جان! در مورد این سنیه (فاناگرام) چه نظری داری؟ برای هنرمندان ما معود است؟

در صورتیکه همه مانند وحید امید از این بخش که سیستم معاصر در موسیقی است کار بگورند آثار مقبول مبلود یک به یک خواهد آمد.

- تو احساس برای خواندن داری؟

- بلی احساس دارم اما استعدادش در من کمتر است به همین ملحوظ آهنگها هم را به نس نمیشنوایم.

- باز نس میخواهم به یک بخش دیگر مسلکی و تکنیکی کارت تماس بگیرم. ظهور درم برقی کمشهور به جای برقی است و تو از اولینها در نواختن آن در کشور مابودی آیا کار هایت را در گروپ هنری ساده ساخته یا مشکل؟

میخواهم از لحاظ ساختار ادب و کاربرد الکترونیکی آن حساب کنید.

- درم برقی تنی ترین ادکت هارا دارد و آنچه مربوط به ساده بودن و مشکل بودن میشود اینست که ظهور درم برقی کار را از لحاظ تکنیکی ساده ساخته اما از لحاظ ذوقی درم نواز را به حساسیت ویژه ترا میخواند و اگر در ایسن زمینه تفسیر تمام شاید تنها با ب ذوق خواندن افراد مسلکی باشد بناً از تفسیر میگذریم.

- رشد کنونی موسیقی جازه - استرادی یا پاپ را در کشور چطور دیده ای؟

این را از تکانه هنده طلب گروپ هنری کل رخ میخواهم جواب بگیرم.

- من از شمار کسانی هستم که میخواهم مردم را به صلح هنر باید کشاندند هنر را به صلح مردم و از کارهای بکر که در این زمینه انجام میشود طابع جا ننداری می کنم و همکاری نه. در سطح را در این قاطعیت دلسوزانه سخت شایان تمجید و سپاس میپردازم.

- در درمجام مهرسم: فرهاد فیصل! تا چه وقت مینوازی؟

- تا وقتیکه زنده هستم و توان دارم.

صد بقیه نظر

بعده از سنحه (۵۴)

باشم. قبل از همه میخواهم بدانم چند طفل دارید زنده گس شخص تان چگونه میگردد؟ هشت سال قبل با جوان مورد نظرم ازدواج کردم از زنده گس شخص خود زیاد زیاد راضی استم سه طفل دارم اولی هفت ساله دومی پنجماله و سومی سه ساله است.

• اوقات بیکاری تان را با کدام صورت ها سپری میکنید.

- باید بگویم که من همیشه عاشق زیبایی مابوده و استم از این رو خوش دارم اوقات بیکاری را با خواندن شعر و مصفا مطالعه دیدن طبیعت بگذرانم به تر بگویم من عاشق خوبی ها و زیبایی

ها استم.

• کدام رنگ را دوست دارید؟

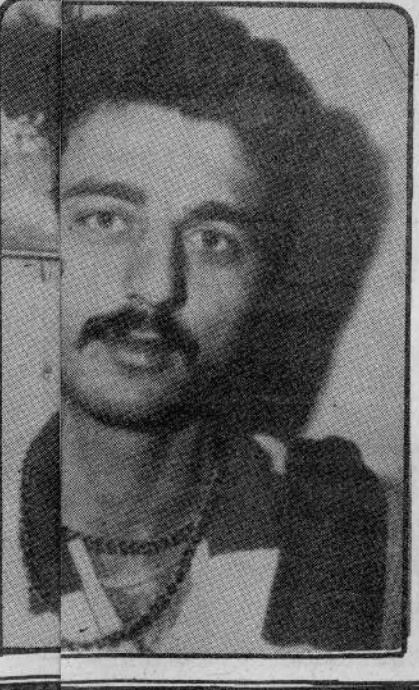
- رنگ آبی و سوره بی را بسیار می پسندم ولی بیشتر به رنگ های طبیعی علاقه زیاد دارم.

• بزرگترین آرزوی کنونی تان چیست؟

- بزرگترین آرزوم اینست که اولاد هایم در شرایط آرام زندگی کنند و همچنان خود بتوانم به تحصیل بیشتر ادامه بدهم.

• آخرین پرسش به نظر شما آنچه برای یک نطق بخصوص تلویزیون زیاد ضروری است چیست؟

- به نظر من یک نطق از همه اولتر باید چهره فوتونیک داشته باشند نه مقبول افسانوی باشد که در شهر مانند شریک انشود و لی باید یک چهره عادی داشته باشد اما آنچه مهم است اینست که باید نطق با کرم بیگانه نباشد.



اولین نوازنده درم

بعده از سنحه (۱۸)

ویژه بی است مثلاً در بلن پت ارکستر باید فعالیت کند و با د آوری این مساله را حتی می پندارم که این نسبت به همه و این مهارتی را که دوستان دختر خواه برایم نسبت میدهند مدیون محیط هنری شهرک جوانان و سیمکاران هنری ام میدانم.

- از کار های که بیشتر در کشور حمایت باشند چه صور یاد خواهد کرد؟

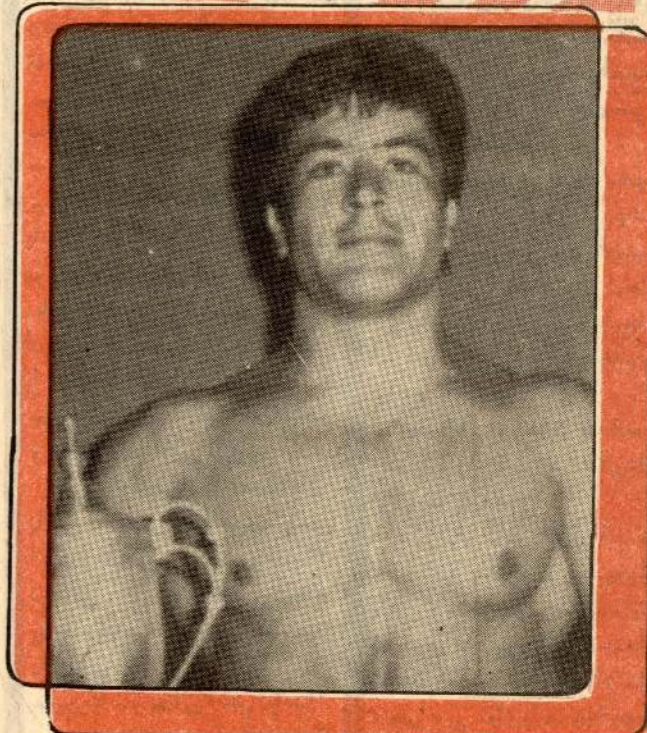
یکی اینکه اولین نوازنده درم برق در افغانستان هستیم، در یکدهه دلمها کارهای داشته ام و کارهایم را با مراد دریا داشته باشند.

وحید فاسره اسد بدیع و کس سن بیشتر هستند. یک پارچه تک نوازی درم ثبت نمودم کتس دارم از نغماتی که بختها می بایچند بین آله کار کرده ام. پارچه وحید امید را در فستوال جهانی گل میخک در ۱۹۸۶ کار کردم.

- پر خاسره ترینش؟

- همون کارم در فستوال گل میخک که حتی باعث شگفتی هنرمندان جهان بود و حتی رهبر ارکستر آلمان غرب بمشکل پذیرفت که در افغانستان گروپ های استرادی نیز میتوانند وجود داشته باشند.

فوتبال



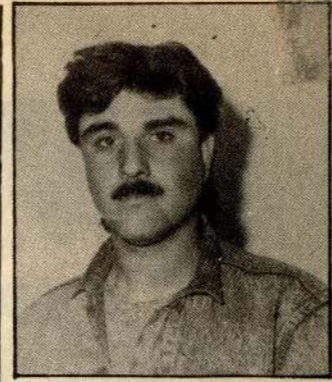
کاتگفو دفاع در برابر تعرض

عبدالعزیز محبوبی انیسر بخارند وی از جمله ورزشکاران جوان و با استعداد است. ابتدا تمرینات کاتگفو را تحت نظر استاد محرب بیوزید و خود جارسال پیش آغاز نموده و موفق شده است تا خط (بیت) ورزشی و سه تقدیر نامه از طرف آمیت کتگف به دست بیاورد.

وی در صحبت خود چنین گفت: (این ورزش رزمی در پیسن اکثریت جوانان کشورمان نمود پیدا کرده است. اکنون خودم شماري از جوانان علاقه مند را با حرکات ابتدایی و اساسی تمرین میدهم) او میافزاید:

(این ورزش کاتگفو برای تندرستی وجود، دفاع از تعرض غیرانسانی به کار میرود. ورزشکاران این رشته از کشیدن سنگرت، خوردن مشروبات الکولی و استعمال مواد مخدر و برهیزید اژد...

اطلاعات ورزشی



زنبور خای عمل علیه فوتبال

زنبوره ای عمل جریان سا - بقات فوتبال تیمهای آمریکای مرکزی را مختل نمود. تعداد بیشماری از زنبورهای عمل داخل استادیوم گردیده و گردیدن تماشاچیان آنان نمودند. زنبورها در اتاقهای لباسرویی وارد شده و اشتراک کننده مسابقات را ناراحت نمودند. مضامعات محل ابراز نمودند که همچو حوادث باره اشتراک گردیده است.

هانی روی سبزه:

تورنمنت بین المللی هانسی روی سبزه در دهان محبوبیت فراوان کسب نمود و امتیازاً مسابقات نوبتی آن در سه اشتراک کرده و مسابقات جالبی اجرا نماییم.

قهرمان جهانی شمرده شد که در نتیجه (۲) مقابل (۱) برتیم اتحاد شوروی غالب گردید تیم اتحاد شوروی نیز ۳ مقابل صفر برتیم چکسلواکیا برتر شد.

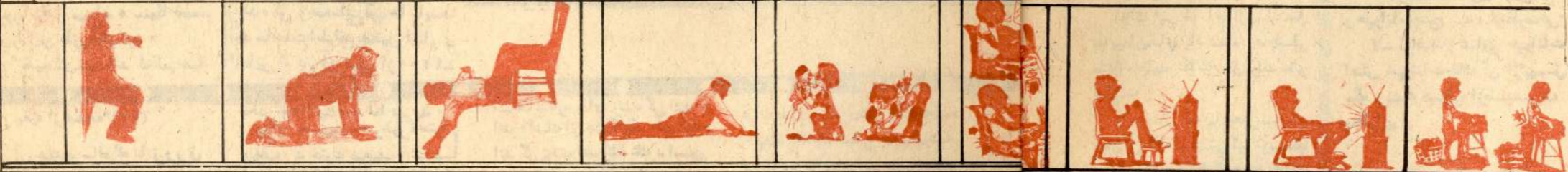
کی کتگف میگوید:

سابقه ریسان کتگی در بسیاری کشورها عمومیت دارد، اما در جاپان این گونه سیورت بسیار حدیست، و مسابقات ریسان کتگی تا سطح کشور برگزار میگردد و در این نوع مسابقات، تیم ۵۰۰۰ تنه از آن جمله تیمهای زنان اشتراک مینمایند. اخیراً مسابقات سراسری در جاپان برگزار گردید که درین تورنمنت، ۴۵ تیم زنان و در هر تیم ۸ ورزشکار اشتراک فعال نمود.



برنده مسابقات کاتگفو

ایتیلا - اسپ سوار برجسته هنگری برنده مسابقات پنجگانه در شهر مسکو انتخاب گردید. او در مسابقه نشان زنی ۲۰۹۱ نمره و در مسابقه اسپ رانی ۱۰۰ نمره به دست آورد در مقام دوم تیم اتحاد شوروی و سومی تیم هنگری جای اول را کسب نمود.



اندام خوب و مناسب

تمرینات برای ستون فقرات

آموزش در اکثران به این عقیده اند که تقریباً نود و هشت درصد مردم در طول عمر خود با یک یا چند برای یک بار به داکتر مراجعه نمایند. چون بیشتر از ناحیه ستون فقرات و بعضی نواحی دیگر بدن که ریزانه برای ساعتها متحرک بوده و مصروف کار است، به ویژه در هنگام موتوراندن، رسانی، نشستن برای ساعات متوالی عقب میزگار و غیره. پس چرخ خوب است پیش از این که در نواحی پاینده احساس درد نماید، ساعاتی را که فارغ بوده و در منزل به سر میبرید، تمرینات زیر را که خیلی سودمند است، عملی نمایید:

۱- اگر مجبورید مدت درازی به حالت ایستاده بالای میزواتو کتید، پس به تراست زنیایستان چوکی خوردی را که پایه های کوتاه داشته باشد، قرار داده در انتهای اتوکاری یک پا و بعد پای دیگر را به نوبت بالای آن قرار دهید. خواهید دید که همگامی و تراست را در هر دو پا به یک اندازه خواهید کرد. در همین بشتان فشار زیاد را امتحال خواهید شد.

۲- هنگام خواب به تراست بالای دوشکی استراحت نمایید که تقریباً با بالستران هم سطح باشد و اگر چنین نیست پس بهتر است هنگام خواب، زیر زانو ت قرارشکل بالشت نرمی را قرار دهید خوابتان آرام خواهد بود.

۳- برای این که هنگام موتورانی، به ویژه ساعات متوالی قرار دهید با نشسته و در هر دو پا به یک اندازه خواهید کرد. در همین بشتان فشار زیاد را امتحال خواهید شد.

زیبایی اندام از جمله ورزشهای ثقیل ولی خیلی دلچسپ و مورد علاقه جوانان میباشد که زیاد تر در کشورهای اروپایی، مروج است و اخیراً در کشورهای آسیایی نیز رشد و انکشاف نموده است، زیرا این ورزش در کنار این که صحت و سلامتی انسان را تأمین میکند اندام را فوق العاده زیبا و متناسب میسازد و حتی بعضی از قهرمانان جهانی این رشته نظر به داشتن اندام خیلی زیبا و قوی از جمله بهترین و مشهورترین هنرمندان سینما گردیده اند. در صورت پیشینه، تاریخ این ورزش باید گفت که زیبایی اندام در حدود ۱۲۶۰ سال قدمت تاریخی داشته و مؤسسان (جووید را) و (باب هافمن) آمریکایی میباشند. البته در کشورهای آسیایی نیز سابقه زیاد داشته است و اکنون هم جوانان ورزشکار ما با علاقه مندی و زور آفتون به این ورزش روی آورده اند که از جمله میتوان از (نعیم ابراهیم زاده) نام برد.

او میگوید:

از سال ۱۲۶۰ نظر با علاقه مندی که به رشته زیبایی اندام داشتم، به این ورزش روی آوردم. ام مدت هشت سال است که در این تیم مشغول تمرین استم. بقیه در صفحه (۸۲)

قرار دهید. خواهید دید که همگامی و تراست را در هر دو پا به یک اندازه خواهید کرد. در همین بشتان فشار زیاد را امتحال خواهید شد.

۲- هنگام خواب به تراست بالای دوشکی استراحت نمایید که تقریباً با بالستران هم سطح باشد و اگر چنین نیست پس بهتر است هنگام خواب، زیر زانو ت قرارشکل بالشت نرمی را قرار دهید خوابتان آرام خواهد بود.

۳- برای این که هنگام موتورانی، به ویژه ساعات متوالی قرار دهید با نشسته و در هر دو پا به یک اندازه خواهید کرد. در همین بشتان فشار زیاد را امتحال خواهید شد.

۴- برای این که هنگام موتورانی، به ویژه ساعات متوالی قرار دهید با نشسته و در هر دو پا به یک اندازه خواهید کرد. در همین بشتان فشار زیاد را امتحال خواهید شد.

۵- برای این که هنگام موتورانی، به ویژه ساعات متوالی قرار دهید با نشسته و در هر دو پا به یک اندازه خواهید کرد. در همین بشتان فشار زیاد را امتحال خواهید شد.

۶- برای این که هنگام موتورانی، به ویژه ساعات متوالی قرار دهید با نشسته و در هر دو پا به یک اندازه خواهید کرد. در همین بشتان فشار زیاد را امتحال خواهید شد.

۷- برای این که هنگام موتورانی، به ویژه ساعات متوالی قرار دهید با نشسته و در هر دو پا به یک اندازه خواهید کرد. در همین بشتان فشار زیاد را امتحال خواهید شد.

۸- برای این که هنگام موتورانی، به ویژه ساعات متوالی قرار دهید با نشسته و در هر دو پا به یک اندازه خواهید کرد. در همین بشتان فشار زیاد را امتحال خواهید شد.

۹- برای این که هنگام موتورانی، به ویژه ساعات متوالی قرار دهید با نشسته و در هر دو پا به یک اندازه خواهید کرد. در همین بشتان فشار زیاد را امتحال خواهید شد.

۱۰- برای این که هنگام موتورانی، به ویژه ساعات متوالی قرار دهید با نشسته و در هر دو پا به یک اندازه خواهید کرد. در همین بشتان فشار زیاد را امتحال خواهید شد.



مفت روزی را که در لپ لند (سرزمین لپ ها) فنلندگند - شتاند و پس آن که به تسهیل در باره آن آگاهی حاصل کردم این چنین به نظر می رسد که به اندازه ماه ها دراز بود قبل بر آن آنچه در باره لپ لند میدانستم این بود که لپ لند جایی سرد در ناحیه قطب شمالی است که در آن کوزن شمالی را پرورش میدهند به همین علت بود که سعی کردم تا در باره آن قسمت اروپای قطبی که یک سوم قلمرو فنلند را احتوا میکند بیشتر آگاهی حاصل کنم .

باشنده گان قدیمی :

هنگامیکه خطوط هوایی فنلند ما را به سوی شمال به ایوالو در فاصله ۱۲۰۰ کیلو متری هلنکی و آخرین توقفگاه در شمال آن کشور انتقال میداد ، سنیکا قصه اثر را این طور آغاز کرد .

"هیچکس نمیداند که لپ ها

چسبند و از کجا به ستاندانها آمده اند .

باستان شناسان با آثاری که از پایان دوره یخبندان به دست آورده اند ثابت کرده اند که سواحل بحر منجمد شمالی از (۸۰۰۰) هزار سال پیش از میلاد مسکون بوده اند و این امر به برکت کشف مستقیم که حیات را به زمین های یخبندان آورد صورت گرفته است .

امروز در تمام نواحی شمالی چار قاره بیشتر از پنجاه هزار لپ باقی نمانده اند بیشتر این تعداد از این پنجاه هزار لپ در ناروی زنده گی میکنند در حالیکه تعداد کمتران در سوئد و فنلند و اتحاد شوروی مسکون شده اند .

جهیل ایناری

به خاطر آشنایی بیشتر با زنده گی و عینات لپ ها باید به ساحات اطراف جهیل ایناری جایی که در آن نیمی از ۴۵۰۰

درس زمین

کوزن قطبی شمالی

نفر لپ فنلندی زنده گی میکند سفر کرد .

آنها خود را "سامی" مینامند و بالهجه بی بهمین نام گسپ میزنند . در جهیل ایناری آب های دریا ها و نهر های متعدد فرو میریزد . این جهیل دارای تقریباً سه هزار جزیره است . کوچت میباشند و تا جایی که من فهمیدم ، این جزایر برای لپ ها تا جاهای مقدس سمرده میشوند . آنها حتی امروز نیز برخی از مراسم و شعایر دوران پیش از مسیحیت شان را رعایت میکنند در حالیکه سه قرن قبل مسیحیت را پذیرفته اند . یکی از جزایر این جهیل به داخستن قدیمی ترین عمارت فنلند میباشد . این عمارت یک کلهسای چوبی از قرن هجدهم است .

ایناری امروز فقط یک جاده دارد که در اطراف آن خانه های چوبی قد برافراشته اند . نفوس ایناری که معمولاً پرورش دهنده

کوزن شمالی اند در فارم های خود در اطراف ایناری زنده گی میکنند .

امروز در لپ لند در حدود هفت هزار پرورش دهندگان کوزن شمالی وجود دارد . ازین شمار یک هزار خانوار کاملاً از درک پرورش کوزن شمالی زنده گسی میکنند و یک هزار و پانصد خانواده دیگر بخش عمیم عایدات خود را از این مدرت به دست می آورند . سه عدد و پنجاه هزار کوزن شمالی این ناحیه به صورت ربه ها در جنگلهای زنده گسی میکنند . در زمستان این ربه ها گرد آورده میشوند .

گرد آوری ربه ها

اینطور پدر ما را به تاشای یکی از گرد آوری غایب . منحه بی که نباید از دست میرفت . گرد آوری چندین هفته دوام میکند . نخست ربه ها توسط طیاره ها دنبال میشوند . سپس به کمک سگ دو (وسیله بی که

روزی برف حراست میکند) گرد آوری میشوند . یثانه نشانه دوران گذشته عناب ها بیست کیلومتر بر او گرفتار کردن این حیوان به کار میرود .

دوازده نفر از شیبانان در مرکز حصار روی برف نشسته قهوه می نوشیدند و سگرت دود میکردند در همان موقع یکی از آنها بلند شد و عناب را به ساح یکی از کوزن ها انداخت او باید کوزن را به زمین بخواباند و سپس پای او را بسته کند اما چون حیوان بسیار قور بود شیبان دیگری او را رفت گرد .

کار پرورش دهندگان کوزن درین جا پایان نمیباید . آنان باید مراقب حیوانات به ویژه در فصل زمستان باشند . شاخ های حیوانات نباید بیگسیرد در غیر آن حیوان را خواهد کشت . چون کوزن ها صرفاً از طریق خزانه ها و کلسنگ ها تغذیه میشوند . پس بقیه در صفحه (۸۷)

بقیه از صفحه (۵۷)

زن هفده ساله که با زورق شکسته در لجن جادوی پیک گرداب قرار گرفته ، دندان به دندان میساید و شدت درد تنهایی و زایش را تحمل میکند ، افزون ازیک ساعت درد میکشد و کوچولوی نوزاد به امید زاری زستن به دنیای پر لجن مادرش با میگذارد . و ما در مادر که مقدس است - نوزاد بی گناه خود را که محصول شجاهی گناه آلودش میباشد ، با نیروی نفرت ، در غار پیکه چون قلب خودش سپاه و تارک و آلوده - است ، پرت میکند . هنوز کودک شادمان از زستن است و ناآگاه از سرنوشته تراشیدنش ، رگه پیوند مادر با کودک که از تاناش آغاز شده با شدت از هم میگسلد . بپزند پیکه بالاتر از توان انسان گره خورده ، پیوند مادری و فرزندگی که باید با حرمت و نوازش و دست های لطیف زنده گسی

بخش جدا میشد ، اما در پد . نوزاد جنسیت در خور احترام و لطف ، دخترک ضعیف و نسا دیده حیات در اولین لحظه که به دنیای سرگردان ما چشم میگشاید ، خود را فرقی در فضله نضله بی که صحنه تراز آفرینش مادر سنگینش . او را میباید پدید میبند حمیده با برتساب کردن کودکش به غاری ، نمیداند که نوزادش بر است یا دختر ، وظیفه اش را خاتمه یافته بداند و با رضایت خاطر راه اشاق را پیش میبرد

کوبی هیچ خبری نیست حادثه رخ نداده ، همه چیز نورمال است ، دیوارها ساکت ، نه خندند در راهیابی نمیکوبند ، و چوکات ها دلنگه نیستند همه فرار میخوانند فرار از دیدن و خندیدن اینبار سکوت وجدان پدید آمد . حمیده تازه نه ماه رخ انتظار رسوایی را نقطه پایان بخشیده ، او هم میگوید اما در فانه در دمندهش دیگر اشکی پدید آورده نیست .

اشکها ستاره های زنده گی شده اند . اشک از چشمانیکه خون کرده اند گریخته اند و تک تک دامن خدا را به نضر گرفته اند . آخر آن جا در میان کثافات انسانی افشیده و کثیف ، کودک دارد . میبرد برای او در شکم قاتلش درس برگ داده اند ؟

ماه گل ، هرگز در خترین هر دوره جن قتل شوهرش مشب میله های زندان افتاده اند . متوجه ضعف و پیری آسمان حمیده خاموش شده ، چنانکه میخواهد گسکت کند ، صدای ضعیف صدای نهر به گوشش میرسد ، میبرد صدای چسبند دست خفیف قاتلش شانه اش را باز بوی قاتلان میشارد :

(ا به کس چیزی نگویی که ...)

ماه گل که خود ساختهی از زنده گی را در آورده ، که خود مرده همسرش را به غاری مدفون کرده و به کس چیزی نگفته ، این بار هیچ نیازی در هیچ جبری !

دانه های اشک چشم وحشت زده حیده تک تک ستاره هامشوند فرستاده های خدایی میشوند و از قاتل - از ماه گل - زندگی میخواهند و ماه گل به پاری - کریمه زنده گی همچون فرشته های نجات دخترک ، به تگلا ه میروند .

تخم زنده گی بی باشه است است که در هر خلایک و هر مکانی پاری روئیدن ریزش در دارد و این بار از میان کثیف ترین زمین قامت زنده گی بلند میشوند . در گودال متعفن فضله ها ، در کجای به انداز حجم قلب یک انسان یک مادر به چشم میخورند ، سپاهی داخل غار - تعفن و فرقه بودن کودک به زنده گیش خاتمه نداد و زنده گی نوزاد ، از آن خندق که پاکیزه تر از ضمیر روسی قاتلان است ، آغاز میشود ، قلب قاتل ماه گل ، این بار قلب یک زن و یک مادر است .

برای نابود کردن داستانیکه میتوا نند زنده گی بخشند ، او را نس لرزاند . کودک را باد شواری زیاد از سراج کثیف و تنگ بیرون میکشند و نوزاد را نجیر آه چین برتاب شدن به این گور انتخابی مادرش متحمل شده بود همین های نجات دخترک ، به تگلا ه بیرون آمدن نیز احساس کرد .

کودک زاده ایست از وحشت اولین نوازشش محکم شدنش به غرق شدن در کثافات چندین ساله محسوس بود ، او در ستور مادرش باید میبرد و اما یک ستور خدا زنده ماند ، ششم اشک و فغان های صمیمش در دل - چو کین کثافتها رخنه کرد ، او در میان فضله ها شکست و بیشتر از دیگران افتادن را فرا گرفت و دستانت او را به زحمت نفس کشیدن دعوت کرد که زمانی یک مرد را - مردی را که شهاب نوازش و روز هافدا و آب داده بود ، به مرگ کشانده بودند .

زنده گی این بزرگترین مقدم

تیرین سوال دوران ما با سرمت به همه قاتلان محسوس چون مدای وعد هوشدار توفان داده ، زنان محسوس این موجود کوچک را به خاطر بزرگواری زنده گی پاک کردند و چندین دست ، دست های دزد ، دستهای قاتل دستهای معتاد و دستهای - بهتیار او را شستند .

رحیمه در نظر آنان سبولی بود از درنده ترین انسانهاییکه به دوران ما از آن طرف پیوار های نمیبودند و خود شنسی بازنده گی انسانی شب هستند او از شدت درد بی حال و بیگنا میشود ، بزرگترین زندان سربر - شده زندانیان بزرگسال برای نجات دو زنده گی دست به کار میشود ، کودک برای تعقیب به زایشگاه فرستاده میشود و فرد با اطمینان و ارسای ابتدایی لازم دوباره تحویل زندان میگردد و حمیده تحت تدابیر روزارسی قرار میگیرد نوزاد حق ندارد

فیراز هوای زندان نفس میکشد اما حق دارد در آغوش کریمه کسبیکه برای باردم تولدش داد بخندد و گریه و حمیده حق ندارد دعوای مادر بودن را بکند اما حق دارد برای همه گذشته اش حسرت بخورد و بی تفاوت چند سال دیگر قید راضحیت مجرم اقدام به قتل ، قبول نموده به گزارشگر مجله رسوخ معنوی خود را برای این اقدام باز گویند .

ارحالا آن چه را انتظار نداشت دید ، رسوایی بدترین مجازاتش شده ، و نیکه متعلم بود ، دزدی را فرا گرفت ، وقت دزدی را فرا گرفته روسی گری آمیخت . و بعد از آن آبتن را فرا گرفت و زندانی شدن را و مخفی کردن گناهانش کردن و حالا رسوا شدن را . . . این ها همه آموزشهای ارزندگی است که یکی را انتظار نداشته

واما همه را فرا گرفته ، چشم ترس از این هاراند دارد : پاکش از پاک زنده گی کردن است ، آینده این وارس گذشته اش است و این زارت ، حمیده نیست زخمها - پست بو بپیکر یک نسل دوران ما دافعایست بر هر برگه سبزه و نخل حیاتشان .

آینده حمیده ، وارت گذشته اش خواهد بود . او لکه خور - نیست بود امن یک نسل خاکستر نوشته ایست بر تخته سپاه مکتب که گرد گرد شده زندان میخندد

و کریمه ، خدیجه تانهارا دخترک نجات یافته را ، در زندان میبرد و تابلو طش فراوان زنده گی را دوست داشته باشد و به آن احترام کند . شاید کودک به آینده اش که از شتاب زندان آغاز شده میخندد و شاید برای احتمال رعایی از این زندان بی مادر میگوید .

عشق و اندیشه

بقیه از صفحه (۴۰)
شعر این وسعت بی نهایت آدم را به مهمانی آزادی فرا میخواند و روان آدم را تسکین میدهد.

به گمان من هدف پرستار شاعر در رابطه با برداشتن های شخصی و تجریمی من از شعر است. نه تحلیلی شعر از دیدگاه های ادبی و هنری و نه هم شمارش از من تعریف شعر را خواهد ستایید. چرا که خودتان بسیاریه جانرا از تعریف ناتمام خواندید. سخنی که میتوان انرا - به راحتی قبول کرد. به پندار من نیز نمیشود که شعر را تعریفی کامل بخشید.

اگر پیرامون اشعار خود به مثابه یک خواننده (نه شاعر) خودتان را در وی میسر فانه نمائید عمدتاً به چی نکاتی اشاره خواهید کرد؟ فکر میکنم که خیلی و خیلی ها دشوار است که انسان بتواند بیطرفانه و بیطرفانه در مورد شعرش خویشتن به قضاوت بنشیند.

این که من اشتباه میکنم یا نمیکم، موضوع دیگری است. به گمان من این به مراتب بهتر از آن است که کسی برایم حکم کند که بگو فلان چیز خوب است و فلان چیز بد. در آن صورت من در شعرم وجود ندارم کسی دیگر است که با اندیشه حایش آن جازنده کسی میکند. در آن صورت من نسبت به خود و نسبت به اندیشه ها و عواطف خود صداقت و صمیمیت ندارم.

به نظر من صداقت شاعر نخست باید نسبت به خودش باشد و ورته هرگز هرگز نمیتواند به چیزهای دیگر صادق باشد.

شاید با من هم عقیده باشید که گاهی در میان شعر بعضی از شما - عمران و شخصیت آنان و پندرتگاه و حرف و هزلناکی وجود ندارد. آنها در شعر هایشان شجاع و صمیمی و انسان دوست و راستکار و مبارزند اما در شخصیت شان از این چیزها خبری نیست. یعنی این که آنها نسبت به خود و اندیشه ها و دریافت ها و تجربه های خود صادق نیستند.

در حالیکه شعر و بخشی از زنده کی شاعر است و حتی میشود گفت که شعر زندگی شاعر است نغمه گام هاست که شاعر در جا و ده پر خم و پیچ زنده کی از خود به جا میگذارد و آدم از روی آن نغمه ها میتواند در پایه که شاعر با اطمینان گام برداشته یا با تردید و هراس او با متانت این دوره راه را میگرداند و یا این که شتاب آلوده و بی هدف.

شعر لطیف و صمیمی از شخصیت و آگاهی های شاعر است. شعر با تجربه پیوند عمیق دارد و من میدانم چی گونه میتوان کسی را که نسبت به تجربه های خویشتن خیانت میکند شاعر گفت. به من چی ربطی دارد که فلان شاعر گفته: گل سرخ زیباست، خا - صتا. برای من که گل سفید زیباست، سما رنگ سوا را دوست دارید و فکر میکنید که از بهترین رنگ هاست. اگر شما به خاطر آن کمولاً - نای بزرگ گفته است: "بهترین رنگها سرخی بود" در شعرستان بگوئید که من رنگ سرخ را دوست دارم و نسبت به احسان خود دروغ شاعر من نیز بخشی از زنده کی من است و زنده کی من ان نیلوفر نیلوفر است که زنده گهش از تالاب های رنج آب میخورد.

من در شعرهایم خودم را - در میابم و گذشته خودم را و آن کسی را در میابم که در من بیدار میشود و فریاد میزند و خشم میکند و مهربان میشود و درخت استقامت روان مرا در برابر خشکسالی حوادث آبیاری.

منحوت خواننده. دایمی اشعار چاپ شده و چاپ نشده. شما موهوسم و تقریباً در تمام سرودهای شما واژه " (نور) " می درخشند...

چرا؟ و با ان میخواهید شعرتان حاصل چی پیامی باشد؟ اگرچه شکر سردادن از زنده کی خوشم نمی آید. اما بسرا ی ارایه پاسخ پرستار شما ناچارم بگویم که من در بار دیوار فقر هاند و پریشانی و حادثه های ناگوار که مثل گزدمی بر روان آدم نهش میزند و بزرگ شده ام و هنوز هم سایه نوم آنها بر سرمین است و در حقیقت زنده گم معجون مرکبی از آن ها بوده است. حالا شما بگو بید کس که در چنین موقعیتی لب به سخن میکشاید. چی گونه میتواند از نور ننویسد کلدان کلی را در اتای تاریکی بگذارد. پس از چندی میبینید که چی گونه شاخه های خود را به سوی پنجره یا کدام روزنه دیگر عافانه میکشد. یک نبات چنین میکند. آخر من از تاریکخانه های غم و بیچاره کی خود چی گونه به سوی روزنه فریاد نکشم.

نبات از آن به سوی نور عدن العمل نشان میدهد که به آن نیاز مند است و این موضوع را در علم به نام "فو تو تروپیزم" یاد میکنند. انسان در تاریکی نیز محتاج نور است و این را میتوان به تعبیری "نوع غسی" "فو تو تروپیزم روانی" گفت. اما یک چیز را باید برای شما روشن کنم. که واژه "نور" در شعرهایم نباید ندزنا. به مفهوم مجرد آن به کار گرفته شده باشد. من از آن بیشتر به مفهوم مشخص کار کرده ام و این همه نور و نورهای مشخص اند. گاهی نور عشق است که در سینه ام درخندیده است. گاهی جلوه امید است که مرا از ناله امید ی باز داشته است. گاهی تجلی خداوند است. گاهی نقطه پایان اندوه... گاهی آن صیحه است که باید در آن سوی تپه ها وجود داشته باشد. گاهی یک اندیشه و یک ارمان است. گاهی یک انسان مشخص.

وقتی که شعر جاری میشود واژه ها با باری از عافیه و احساس در خدمت بیگانان انشیا قرار میگیرند. اما با در رخ که همیشه این جور نیست. چرا گاهی عده بی پیش از این که با چیزی آشنا شوند. آنها احساس و لمس کنند و تجربه میکنند. با واژه هایی. در دفتر شعر شاعران بر میخورند و بعد بدون آن که از عرنیت شان ممنوی آن واژه ها آگاه باشند آن را در شعر خود به کار میگیرند.

مثلاً شاعری در شعر خویش از "افاقی" کب زده است. بعد کس بدون آن که بداند افاقی چی گونه درختیست و در محیط ما به کدام نوع درخت "افاقی" میگویند. آن را در شعر خود به کار میبرد و یا بدون آن که بداند آن که بداند زنبی چی گونه گلست و یا بدون آن که بداند "بونه" را به کدام نوع نبات میگویم. محض همین که در شعر دیگران یا پونه و زنبی بر نوردیده است. بنابراین او هم باید از پونه و زنبی بگوید. از گل ابریشم بگوید. بر آن که بداند چی گونه گلست. از چکاوک بگوید. بی آن که چکاوک را دید باشد. برای آن که فلان شاعر نامدار معاصر از چکاوک نوشته است. امروز شما از چکاوک است که به سر و روی انسان پرواز می کند. از تمام این گفته ها میخواهم این نتیجه را بدست بدهم که من - پناه برای سرودن شعر واژه های از پیش تهیه شده و منبر آورده شده و کویا تازه نفس ندارم که آنها را بی یکی جور مریس تیم فوتیان در جریال مسابقه وارد میدان سازم. من شعر خود را می نوشم و در صورت بیان محتویست که لثه ما را مسخر میسازد. از این رو میتوانم بگویم که واژه "نور" برای من نه از سر سرور است و نه از روی مود زمانه. سرور محتوی - شعر ما را ناگزیر از کار بردن آن ساخته است.

بسی که اعلا. شرح آن به نسیم در دست نمی آید. ولی بنا بر

رایه خاص بسیارند و آن ها را چون جبهه های ناک اوت کنند در رینت مناقشه های کار نیرند و از سون دیگر کویا اندازه تبحر خود را به رخ دیگران بکشند .

من به هیچ وجه قصد ندارم یلوم علا در من کتاب گمراه کنند باعث خندم چنین چیزی نیست این که خوانندگان بند گاهی در جریان جستجو شا کار به گمراهی میزند . هر بوط نحوه برورد او میشود ببلاد در من را باید خواند و باید به تئار خواند اما با مایه شایسی از آنای هورنه ساید سابعه آن هرا بجد خوایس رایه نتایج عسراز آن برساند نه نویسنده خواسته است تا آن ها رایه دست بدهند .
* نوات نهایت کرامی ! ممکن است لطف نموده و در اخیر برای پایان دادن به این حرف های واقعا سودمند و تجربی خود . مالبتابا گفته یی را که زمینه آن در پرسش های من نوایده باشد بگویند و سرا از نوشتن یت

(علام خسته کن را در بهره این میخوانم های خنده میگویند :
(به لحاظ خدا ، جملات اخیرم را ، حثت موثره بپذیرید خدا حافظ . . .)

برخی نظرات عجیب و غریب که این جا و آن جا گاهگاهی از کسانی شنیده میشود ، ناگزیر از پرسر آن میباشد .
• صرف خطوط عام و کلی بر سوسه سرایش یتد شمردن را از نخستین لحظه های مبداء ، تانوشتن آن روی کاغذ با قبول د سواری های بیان تا آن جاکه ممکن باشد ، برای خوانندگان لطف کرده بگویند ؟

در باره این که یک شعر ، چنی کونه در مخیلمو روان شاعر مشیمه مینویسد پرورر میناید و سپس چنی کونه بیان مسود باید هنوز هم منتظر کشفیا روانشناسی تجربی بود ، را که این مسا له ، مسا له ساده یسی نیست . مسا له بغرنج و پیچیده ایست اما آن چه که من میخواهم بگویم ، متکی بر دانت های خودم است تا اندیشه های کتابی ، گمان میکنم ایجاد یت پارچه شعر از دو مرحله میگردد ، مرحله نخستین یایی شعر در روان شاعر یا مرحله یی نه شاعر بدون آنکه خود ترمیم داده باشد ، نیرویی در مخیله و روان او آرام آرام به وجود می آید ، فوت میگرد و نتج میناید و مایه های اولین شعر را پدید می آورد . مرحله دوم مرحله بیست که شعر ، راهترا به پیرون باز میشود یعنی شاعر نیازی برای گفتن در خود احسان میکند آن گاه او فلم بر میدارد و شعر ترا روی کاغذ میریزد .

* برای جوانانی که علاقمند به سر و رفتن هستند و میده به سن - فرار دادی یا این جملات نا ایی بر میخورند : اسما رگد سنگال را - مسالعه کن ، صلاح در من را بچوایان - آثار شاعران معا سرا مرور کن

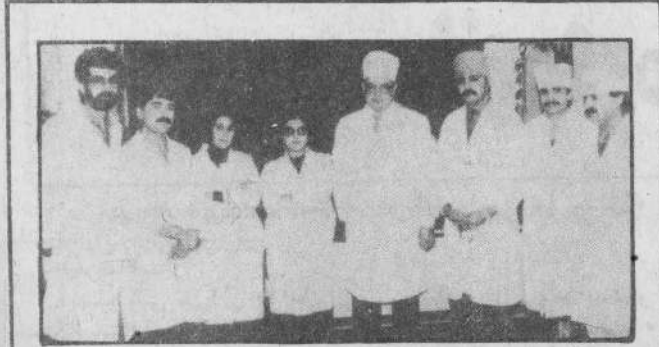
افزون بر این رهنمود شما چی چیزی پیشنهاد مینمایید ؟
ملت حوسی را مخر سالتنه آید ، ولی من میخواهم در رابند با مسا له یز مایس بسکوم . نخست اینکه این منب باید بر یت - زمینه غمی اسوار باشد ، هم اوقات تلا سید و ادبیات معا سحر و نقد مای ادبی (مانند طلا در من) برای هر شاعر و نویسنده ، هر روز است ولی ناملا کافی نیست . او باید کم از کم بر اساسات علوم آستایی داشته باشد . این مسا له او را از بضرر های علمو و اندیشه یی بر کتار میسازد . و مرز مای جهان نگرینی او را هنوز هم گسترده کی میکنند .

بد بختانه عده یی ، مینکه قریحه شان گل کرد شعری یادا - ستانی نوشتند ، دیگر خود را از برداختن به کوچترین مسا یل علمی به ویژه علوم طبیعی بر کار میسازند و این خود اشتبا ه بزرگیمست .

دوم در رایحه با کتاب رزین " طلا در من " میخواهم چیزی بگویم البته نه در رایحه با مونیبه ایی و علمی این کتاب ، را که ایسن بساعت در من نیست بل میخواهم در رایحه با مسالعه این کتاب ونحوه برداشت های نه از این کتاب گاهر صورت میگیرد و چیزی نایز بگویم :

کسی که بدون یک تمرین تئور بدون یت آماده دن قبلی ، بدون یت آند و خسته قبلی را گاهی های لازم به خواندن " علا در من " شروع میکنند ، در نیمسورت او دفعه میتواند که بر دست مای میلانیکس از کتاب داشته باشد :

سما فکر نمید دس پیدا میسود " علا در من " رانه به خاسران که چیزی بیا موزد بیی به خاسران نه باید خوانده باشد ، مرخواند او که نمیتواند قرون (مسبه) و (مایه به) را درست بداند ، برنلند ترین بر اسبوره بالا مسود و از آن جا فریاد میزند هر چه نه میگوید از اسبوره های از جبون . . . حرف زدن از تسبویه و استعاره دینر بران از م شها مز یتش ندارد بی سرم آوردنیز مست .
نویسنانی عده دارند هاز " علا در من " کیی ترین احطام



افغانستان در . . .

بعده از صفحه (۶۶)

(این تجربه را در شناخانه

- ۱- چارصد ستر انجام دادیم
- ۲- استفاده از شعاع ماریا
- ۳- جهت از بیس بر دن میکروب ها و باک ساختن مجروح .
- ۴- استفاده از ساحه مفا -
- ۵- تپسی جهت ترمیم سرح جروح .
- ۶- میتود تد اوی جراحی کسور ناریوی تحت الراس عظم عقد .
- ۷- میتود تد اوی جراحی کشور ناریوی داخل مفصلی کاند یل های عقد .
- ۸- میتود ارتودیز مفاصل کبیر ه همزمان با معاوضه کوتاهی طرف .
- ۹- بیخشید برو نیسور ،
- ۱۰- آخرس بر سن را می خواستیم
- ۱۱- چنین کن کم که در مقابل ایسده زحمات ، چه مکافات معنوی را نصب شده آید ؟
- ۱۲- اینهارا :

الف : تنس تندیر ناما -
از اکادمی سب نظامی لیستگراد
ب . نشان های ستور -
درجه (۳)
ج . یت نشان ستور درجه ۲
د . یت نشان ستور درجه اول
ه . دوشان دوستی خلقها
و . یت مدال شجاعت
ز . دو تربیح فون العاده
به امید به دست آوردن مو -
انقیات های هر چه بیشتر و چشمگیر تر
برای مکتب اور توییدی و تشریفا -
تولوزی افغانستان ، با بنیانگد ار
این مکتب ، دانشمند عزیز
زگران ارج افغانستان ، برسد
جنرال اکادمیسین دو کستور
محمد موس وردک خدا حافظس
نموده را هی در ترجمه خندم .



ترجم: حسام الدین برهنه

شهبانوشریا: اکنون سخن میگویم قصه های خصوصی من

سقوط مصدق

خیر، روز بعد واگون دوباره برگشت، چونکه یک برف کج بزرگ مانع پیشروی موتورگردیده بود.

محمد رضا گفت: ببینید وقتی من این جا بمانم، حتی آسمان برآزبرودم است و منتظر گریستن است. این اتفاق وحادثه به تناسبی که ایجاد شده بود، تغییر چندانی نمود. دکتر مصدق مثل گذشته رئیس حکومت باقی ماند. اما خیر، شاه اکنون امیدهای تازه بی داشت. وی ناگهان دریافت که بسیاری ایرانی ها طرفدار اوام سیاست فاجعه آمیز مصدق نبوده و نمیخواهند دیری دوام بیاورد. این زیاد به یک نبرد در شطرنج منابه بود. شاه موفق شد تا حدودی فیگور اصلین را در ارتش و پارلمان به سان دانه های شطرنج بازی کند و چون شاه در تخته شطرنج فاتح و کامروا باشد. حد اقل توانست حرفش را زبون جلوه دهد. در حالت وضع به گونه بی آمد که برای مخالفین و دشمنان شاه دیگر جای نبود. ماه مه نیدانستیم در پیازود مصدق و پادشاه باید کنار میگردیدند. به تاریخ ۱۷ اپریل ۱۳۰۲ ناآرامی تازه بی در ایران بروز نمود. مصدق هواخواهانش را روی مهرکها و خادها هارستاد که علیه شاه مظاهرات کنند و شعار بدهند.

(اشارتوس) رئیسرد ستگاه بولیبر به شکل عجیبی نباید گفت و کمسی بعد حسد بیجانتر را از نشیب مخروبه بی در ساحل شه یافتند. این حادثه و فتح شاه را منقلب تر ساخت به حدی که با خود اندیشید به تراست به سوی اروپا بروید. وی از من خواست تا رفیق قطعی بحران حالتش را در دست نموده، مطابق اراده اش عمل کنم. وی یاد آوردند: - به محضر این که بر شرایط مسلط شدم، دنیالت می آیم و آن وقت سفر تفریحی را آغاز میکنم.

من پرسیدم: - هرگاه شهادتین نبود بازنده شوید؟

شاه گفت: - آن وقت نیز دنیالت می آیم و هر دو تلافی میکنم زندگی نویسن

فارغ از جنجال های دربار شالود و ریزی کیم. من آهسته سفر به خارج نمودم. قبل از سفر برای من یک سلسله قواعد تازه را آموخت و به من سفارش کرد که از اشتراک در محافل و شخصیت های مهم انگلیسی و امریکایی حضور پیدا نمانم. با اندک دوری و احتیاط کم تر به تصور خواهند کرد که منحیت یکن (احث) در آن جا

فرستاده شده ام. سوی ریم پرواز در هتل اکسکلیزور اقامت کردم. تعقیب کننده گان من آقای کاراگوسلو و خانم وین کینز اتانم بود. پس از چند روز مادرم نیز از آلمان به آن جا آمد. مسوول امنای قرار داد از سوی حکومت ایتالیا به خاطر سرگرمی و مصروفیت های زیاد کوشید. او پیوسته مراد اسپ سواری و وزیر (پولو) همراهی میکرد و مراد در سطح صدر جامعه ریم ارج میگذاشت. در نخستین روزهای اقامت در ایتالیا، به وسیله آقای کلارا بوتلوی که آن زمان زن سفیر امریکا در ریم بود، در نزد یک ریم برای صرف غذای جاش که در یکی از باغ های زیبای ریم برگزار شده بود، به گونه مجلل و خاص پذیرایی شدم. با وصف آن مجبور بودم به آنه بی بیایم تا به قول شاه از ظهور یک مباحثه سیاسی احتساب ویزید و باشم و در رد سری ایجاد نگردد.

دو هفته پس ایتالیا را به سوی مادرید ترک گفته، به سفر ادامه دادم. جایی که با دختر جنرال فرانکو (کارمینسیا) و همچنان بازنشده دکتر (فیلاوردی) معرفت حاصل کردم. این زوج به من از تنهایی مهمان نوازی کار گرفتند. بر خورد ها بعدی هم وصیانه بودند که از آن وقت تا اکنون، مادرستان خوبی مانده ام. خانواده جنرال فرانکو زمینه را طوری مساعد ساخت که توانستم در اطراف جهان به سفر بپردازم. چون در زمینه من رتایع و پیشرفت ها از نگاه ارزش های تاریخی مهم بود. هر شب با شاه تلفونی تماس میگرفتم تا مراد در جریان حوادث بگذارد و از آن جایکه برقراری تماس کار مشکل بود، مجبور بودم ساعت ها منتظر بمانم تا ارتباط تأمین گردد. دوشیزه بیگم در سنترال تلفون کار میکرد، در تهران میتوانست صدایم را بشنود. ماهم شخصیت های مهم را با نام های دیگری صدا میزدیم. ظور مثال نام مصدق را ابدال کرده اند. بودیم و مثلاً وقتی میخواستم بفهمم شاه جی وقت دنیال من می آید، می پرسیدم:

- گل ها به زودی فرستاده خواهند شد؟
اشارتوس فرسایند، برای من زیاد ملال انگیز و درد آور بود، وقتس خطر کمین کرده باشد، جی تعداد دوست در کنار خود باید داشت. هفته ها بدون آن که یک پاسخ مثبت از محمد رضا گرفته باشم، یکی بعد دیگری آمدند و میفرستند. پس از آن اقامت کوتاه در (کانیز) از انتظار زیاد خسته شدم و به شاه، برگشتم را قبولاندم. روز ۱۰ جون دوساره وارد تهران شدم. افزون بر ملاکاشانی، درین میان سایر افراد ذی نفوذ و نماینده گانی چون مانی تاب و آدی در حمله ایوزیسون مصدق

بوده، علیه وی پورش بردند. شاه از زود است به کمک آنان یک اکثریت پارلمانی را علیه نخست وزیر بشوراند، امام صدق که آن را چون شمالی تند مییافت و میدید که تعدید سر میکند، پارلمان را به وسیله رفیراند می تجزیه و منحل کرد.

محمد رضا برایش نوشت که این کاری بی نقص آشکار قانون اساسی ایران است، لکن مصدق جواب داد که آخرین تصمیم در دست ملت است و اعلام کرد که به تاریخ ۱۲ اگست همه برسی به عمل می آورد. بدین ترتیب روشن شد که قدرت بریاد رفته مصدق دیگر توسط مانورهای پارلمان رنگه باخته نیز نمیتواند به زور، توسط مصدق تصاحب گردد. وقتی در ۲۰ جون رئیس جمهور وقت امریکا اینزه اور بیان کرد که ایران با راه انداختن منازعه بر سر نفت (بحران نفت) نمیتواند دیگر روی کشتن های پولی امریکا حسابیه و اتکاء کند، و من به شاه محتم:

- ناممکن است وضع بدین منوال بتواند ادامه یابد. مادر برابر یکه مخروبه قرار دارم. سرکها و بل ۱۵ به اصلاح و ترمیم صورت دارند. - کشور به بازسازی نیازمند است. هر روز که مابه تا آخر متصل شوم، به همان تناسب این وضع، و خبتر میشود. به نظم فقط یک برخورد دو- لتی علیه مصدق میتواند کشور را ازین بن بست وارهاند.

شاه پرسید: ((در طول تاریخ مگر یکی از شاهان یا امیراتورها را دیده و یا شنیده با شس که علیه حکومت خود شروتویه بچیند.))
پاسخ این بود:

- جی باکی ندارد، تصور کنید شما یگانه فردی استید که بدین کار مبادرت میوریزید. من با این پیشنهاد، خودم را زیاد منطقی و معقول یافتم. هیچکس حرمت نمیکرد علیه مصدق کاری را به دوش بگیرد. به شعول وزیران و سیاستمداران که با شاه از در وفاداری پیش می آمدند، ترس و اضطراب وجود نشان فلج میشد که مقابل مصدق دست به کساری بزنند. محسم شدم از سایر مردم در زمینه بپرسم. ازین خواستم ازین محکمه و نیروی قضات کارگیرم. هنگامیکه شاه برای دلبر مارشال در سار گارگوسلو و ایمان دیومی که مارا مزدوج ساخته بود و در کشور عبد الله انتظام سفیر آخرین درواشنگین، ایده مرابه آنان مطرح کرد، آن هانیسز متفق الرائی گفتند:

- این جرات و ریسک بزرگ میخواهد، نشرما این است که شما منتظر بمانید، تا فرصت مناسبی پیش بیاید.

کسی بعد الامسی یافتیم که مصدق رفیراند می را راه اندازی میشد. این بستان مفهوم بود که میگو شدند آشکارا علیه خاندان سلطنتی قد علم بنمایند. با این کار برای شاه دیگر تردیدی باقی نمانده بود. او سرانجام معتقد گردید که من درست فکر کرده ام، لهذا گفت:

((فقط یک مرد درین کشور وجود دارد که میتواند مصدق را سقوط بدهد و آن جنرال سعید بیست. او به تنهایی حرمت و شهادت لازم را

برای بدی رفتن و انجام چنین مأموریتی دارد.))
من با سعید بیست هرگز رویه رو نشده بودم، اما مثل هر کسی که مقدار حرف ها در موردش شنیده بودم. وی در ایران یک چهره اسانه پس بود. ترکیبی ازین شخص جنگجو، شمشیر باز بود که میتوانست مزه کشتار به وجود آورد. او در بیست و یک سالگی از جوانترین جنرال های ارتش ایران گردید. در آن زمان به وسیله کردها، ترکمن ها و نژاد شخص من علیه رضاشاه قیام کرد، هنگام جنگ دوم جهانی گورنر نظامی اصفهان بود و سرآزان به فلسطین تبعید شد.

شاه پس از یادداشتن بر سر قدرت در سال ۱۹۴۱، نوزده جنرال ایالات متحد امریکا را که یک مرد موسیاه بود، سفارش کرد که تحت رهبری رئیسرد ستگاه بولیبر (نیوجرسی) خدمات امنیتی را در رنیزه سازند.

از جایکه بیچکر درین عرصه تصمم بهتر را نسبت به سعید بیست میداد، نست، به زودی پس از پایان یافتن جنگ، به کشور برگردانده شد تا با امریکاییها همکاری نماید. بدین ترتیب میان سعید بیست و نورمن صمیمیت ویژه بی ایجاد شد.

اکنون نزاع و محادله ایران طور عمومی در دست رهبران ایوزیسون بود. آنان با استفاده از موجودیت مصدق به دور آشکارا علیه رژیم قرار گرفتند. حکمت به ارزش ۱۰۰۰۰۰۰ ریال به سران ایوزیسون میداد. سعید بیست مجبور بود، خرد را بنهان نگاهدازد. وی در ارتش مثل گذشته علاقه مند ان و دستداران برآوانی داشت و شاه معتقد بود که سعید بیست میتواند بسیاری امسراتی را که مطیع نیستند، سر به نیست کند.

من یکجا با: میری روی بیان عملیاتی کار میکردم و در همه بحث ها و سخن رانی ها سهم میگرفتم. علت عدم تسلط این بود که سعید بیست تحت تاثیر بیاید و این کارساده بی نبود. بناهنگا هنر در یک ویلای خالی در ((اختیاری)) محله بی در تهران بود. خانه اش به وسیله اعضای قبیله ((مقدم)) که از طرفداران شاه بودند و مانند درویش معا و فرزند گان کبوتر لباس می پوشیدند، و در لای جامه هایشان اسلحه و نارنجک های دستی حمل میکردند، پاسبانی میشد. ما با او شیرسر سعید بیست دست شده بودیم که غالباً به دربار می آمد. او با استفاده جاسوسان مخفی به ما یاری میرساند که نزدیک تر برویم. جنرال بیان را با مسرت مشخص و معین ساخته بود و از آن جا بود که با وی دوام دارد و ارتباط بودیم.

شاهد خستندت که با امریکایی ارتباط همیشه می بود، روزی به تهران آمد تا ما را مشعل و تشویق کند

بقیه در صفحه ۹۹

پوخت به داسی راشی چی زویز لسیان اوکر وسپان بهه بنجو، مسوره، یز اوگورست یوازی دکانفد پرخ وینی اوو بل ته به وایی چی به تیروختونوکسی د بملکی پرخ دغه ډول ژووم - ژوند کاره، د ژووله منغه تگه - یوازی یوه احصائوي ضناپخ ته بلکی د بملکی د طبیعی چاپیریال چی انسان به کی منع ته راقلس اولوی شوي، د رنګه ومانا لري. د شوروي اتحاد د علومو د اکا - لومی د بیولوژیکي فزیکه دانستجو د لابراتوار امریونیسریان - وپرنیخف به دي باب وایی چی د ژوو له منغه تلو د سختیو لمپاره ((یوه لاره شته او هغه د اجس د مهمو اوگورو ژوو د تولو ډولو نسو د جینونو د مستی راټولی اوکامرو و شی اوبه دي ډول یوسانګري - ((ژونپ)) چی به مخموسی - یخچال کی نحای برعای کید لاي شی، جوړ شی، ژوندی حجرات کولای شی چی به دغه ډول زیږه نحای کی تر ډیره وخته ژوندی - پاتی شی اوبه نتیجه کی بهه طبیعت کی د نا اېموزو د -

پوخت به داسی راشی چی زویز لسیان اوکر وسپان بهه بنجو، مسوره، یز اوگورست یوازی دکانفد پرخ وینی اوو بل ته به وایی چی به تیروختونوکسی د بملکی پرخ دغه ډول ژووم - ژوند کاره، د ژووله منغه تگه - یوازی یوه احصائوي ضناپخ ته بلکی د بملکی د طبیعی چاپیریال چی انسان به کی منع ته راقلس اولوی شوي، د رنګه ومانا لري. د شوروي اتحاد د علومو د اکا - لومی د بیولوژیکي فزیکه دانستجو د لابراتوار امریونیسریان - وپرنیخف به دي باب وایی چی د ژوو له منغه تلو د سختیو لمپاره ((یوه لاره شته او هغه د اجس د مهمو اوگورو ژوو د تولو ډولو نسو د جینونو د مستی راټولی اوکامرو و شی اوبه دي ډول یوسانګري - ((ژونپ)) چی به مخموسی - یخچال کی نحای برعای کید لاي شی، جوړ شی، ژوندی حجرات کولای شی چی به دغه ډول زیږه نحای کی تر ډیره وخته ژوندی - پاتی شی اوبه نتیجه کی بهه طبیعت کی د نا اېموزو د -

جینونکی له منغه تگه خطر له منغه ولاړ شی)) - وپرنیخف اړه بیولوژي د - انستیتوت علمی فري نیوکولای - روغد مور او پلار د نشتوالی بهه صورت کی د پخو شوو حجرو خفه د ژوو د تولید د منکو لارو بهه غیر لوسره خرگنده کړه چی د تجربوي بیولوژي د متو د زویو سر بنسټ دغه ستونزه به آسانی سره حلید لاي شی. هغه تجربی چی د ژوو د روزنی به موسوکسی تر لاسه شوي دي د دغو پوهانو له پاره ډیري گوري تمامي شوي. هغه اوس هم د دي له پاره چی ((اخرونکی اوبارزسته شی)) ضروره ده چی له بله نحایه خفه ژوي راوستل شی. د دي مقصد له پاره یوازی د اېسه کوي چی د هماغه ژوي پخشی شوي جنسی حجری راټول شی اود یوه ساده عملیات به نتیجه کی ډیري ((عادي)) فوا، سزي او پسا وزي خفه ډیر به نسل منع ته راشی. وپرنیخف وایی چی ((معا - سبی اوتجری به اثبات رسوي

ډیر ویکلی انجمنینځی واک

دوه سووه کاله یادوندي بیاژوندي بیدل

پا هغه موجودات چی د نیمه انسان اونیږه آسره نامه یاد یزي او یا هم هغه حیرونکی الوتونکی چی بنهینه شمیره اوسینی لري. د نېدرلیند د انجورگر بوخی به انجورونکی هغه موجودات چی د آسره شمیرته، د انسان په شمیر او بوز، د زمري په شمیر غابونه او د لرم په شمیر لک لري نیودل شوي دي چی د خیالسی موجود اتوبله ډیره به نمونه ده. زه هم هغه وخت چی په سوو رېښتینی معجزه بی راته ونیو - دله ډیر حیران شوم. دغه معجزه هغه موزگان وو چی برک پوتکی، غیرمتناسبه نونه او غیرمادي قدونه بی د رلودل پوهان د هغو حیرالوونکو ژوندی موجوداتوبه غیر لوسره چی د دو بېلا بېلو ژوو د جینونو خفه لاسته راغی، هغه کوي چی د دغی پوښتی محواب بید اکر ی چی د امتحانی بنهینه ای نیوب نه د را اخستل شوي حجری خفه ژوندی موجود خه ډول وده کوي. اوس اوس عملا لیدل شوي دي

چی د توروز ک نه سپین موزه کوي ری او د سپین موز ک نه تورموزه کوي لاس ته راتلای شی. ایا به خه ډول یو ډول موز ک بل ډول موزه کوي یزي وي؟ خپرونکی د مل شوي موزوگانیم ((غولوي)) او د هغه په خپلو شخصی حجرو کی بردي جنین زدي. که چېرې د همدغه پرنسپ له مخی فسا د مختلفې نوعی یاخوگاو او یا اسپه د زیږامورشی نوعه شی بهه لاس ته راشی. د شوروي اتحاد د سکود ولایت د پدولسک د پسا د ژوو د روزنی په سراسری انستیتوت کی بی د فواد جنین سره د دوو خوگاوو چی د فوا او خوگاوو په نحای کیدوبه نتیجه کی منع ته راقلس و جنین پوهای کړ او په نتیجه کی ډیر به خوشی منع ته راقلس. خواوس به اصلی اولومر نسبی مسألی ته راوگرځو. د پوهنی په وړاندی اصلاً د هغو ژوو د ژورولو ستونزه پرته ده چی نسل بی له منغه تلونکی دي. د دغی ستونزی د حل یوازی لاره داده چی د



جینونو د دستو بانک جوړ شی. آیا د جینونیک پوهه کولای شی چی د ژوو هغه ډولونه چی له منغه تللی بیږته منع ته راقلس. د یوي شمیری له پاره به فرض کړو چی په یوه ډیره سره سپه لکه سایپویکی د یوه ښه ساتل شوي ماموت جنسی حجری د یوي ((معجزی)) له کبله روض پاتسې شوي دي او بیولوژیستانو هغه په فلی کی زرق کړي او وروسته له دو کالو خفه چی د دغو ژوو د اوسید واری موده ده. د بملکی پرخ د تهری زمانی د اوسیدونکی یوه ښه نمونه پیدا شوه.

د (۱) مخ پاتی

ډول

خوبه راوین شوم د شیبی مالی او خوب به وکړي ستوری او ستوانه ډول می مورته وویل: - موري! ما خو تیره شپه خوب لیدلی دي. - ښه دي لیدلی زویه (خرنگه دي؟) - داسی دي چه زه د هغه چا سره چی مینه لرم واده کم یسو نحای سره ناست یو واده خبري سره کوو واده تیارشی زه اوناوي می د واده په بسول کی د یوي لوي دښتی په لوري روان شو په لاره کی هغه زما خه ورکه شی اوزه یواغی به دښته کی له محانه سره گرېږم. - بیا وروسته کورته راستون شوي که نه؟ - نه پوهنیم خپداخه خبره ده چه وایی هلته پاته شوي اوسا کورته راستون شوي. هغی ماته ډاډینه راکړه:

ښه خوب دي لیدلی زویه خدای دي ښه کړي ولاړ شه یوه پلاچی د لښتی برقراره روانو اوبه وایه. اوله محانه سره بی په کراره وویل: خدای دي ورته خیرکړي. - مامی د مورخه بیا پوښتنه وکړه: - چی روانو اوبه بی وایم بیا خه کتړي؟ - هېخ خوخلک وایی چی د اسی خوږو ویل روانو اوبه ډیر ثواب لري. زه هم له کوره بهر شوم روانو اوبه می د خوب ویل هیرشول د هماغه سپیده داغ په وخت می محان د زمري دوي د کورترخنگه ورساوه کله چی زما گل خبري پرماترگی ولگیدي لمر یی خلوږو خواووته وکتل اوبیا وروسته زما خواته راقلس پرماترسته اود لمر یی لمل لپاره بی د واره لاسونه تر ماتا وکر لیدنه داسی حال کی چی ساه بی لنډه لنډه کیدله اوتر می تر می اوینکی بی لکه بی پلازه ماشوم له سترگو بهیدلی. ماته بی وویل: - گوانه کچکول جانه امانسه بریزه د چی واده می کړي زخو

ستا سره مینه لرم بی له تا ژوند کولای شم په دي نژدی ورغورکی، می ودي. د هغی له سترگو اوینکی بهیدلی ما په لمر زیدلی اواز ورته وویل: - زما مینی زما گران گل خبري (خه وکړ او بیا به می شاه کتل. د لمر وکړ او اوس خوگا شویدی یو کسار کیدای شی که ته د املک او وطن راسره بریزه وکړ او کوم لیري نحای ته ولاړ شو ترخوږونیز وکولای شو خیرل گل ژوند پیل کړو. - هوکی د ستا لپاره کولای شم د املک او وطن بریزم د ستاد - مینی لپاره. د همدی خبري سره د واره وخوا بهید و ترخوچه باخه سرک تهه ورسید او بیا به د هغه نحای مینی په موترکی کوم بل بنارته ولاړ شو هغی به لاره کی راته وویل: - گوره چه مایواغی بری نژدی د مینی د وداو د عاشقی هوډ به پر نحای کوي، یعنی د اجه که ته مړ شوي زه به هم مړه م اوکسه زه مړه شم نو. خبره بی هنداسی نیگري کړه بیا ما ورته وویل: - پوره بی کړه.

اوکه زه مړه شم نوته به هم خپل محان مړ کوي. - بهی سسه ده زما گران گل - خبري. موز هماغسی مخ په وړاندی - روان وو، خو قد به می اخيستل او بیا به می شاه کتل. د لمر وکړ او اوس خوگا شویدی یو کسار کیدای شی که ته د املک او وطن راسره بریزه وکړ او کوم لیري نحای ته ولاړ شو ترخوږونیز وکولای شو خیرل گل ژوند پیل کړو. - هوکی د ستا لپاره کولای شم د املک او وطن بریزم د ستاد - مینی لپاره. د همدی خبري سره د واره وخوا بهید و ترخوچه باخه سرک تهه ورسید او بیا به د هغه نحای مینی په موترکی کوم بل بنارته ولاړ شو هغی به لاره کی راته وویل: - گوره چه مایواغی بری نژدی د مینی د وداو د عاشقی هوډ به پر نحای کوي، یعنی د اجه که ته مړ شوي زه به هم مړه م اوکسه زه مړه شم نو. خبره بی هنداسی نیگري کړه بیا ما ورته وویل: - پوره بی کړه.

هوکی که مړه هم شو تر دي به ښه وي چی ژوندی موینیسی. رښتیا چی د ښمن مخامخ اود - د دست ترشا کولی خورل ښه وي. موز د وار و محانوبه په اوپوکسی واچول. گل خبره وار واره په اوبو کی ډوبه شوه مایه هغی پسی ډیري هلی خلی وکړي اوبه ډیري زیاتی وي ماونشو کولای چی هغه له اوبو خفه اوبیا سم د آسونسو سپاره بیخی رانزدي شوي وکله چی می د گل خبري سرې شولې، د تورو اوز د ولفو کودی اوگلابی مخ د اوبو پرخ مورولیدل لاجا او پینو خغه می واکي وپښتید لسی. هوکی! د هغی سترگی نور - وروستی لمل لپاره پشی شوي ویزه له اوبو خغه پوري وتلم او هغه می یواغی بری نیودله وروسته تر - هغی خپل کورواکلی ته لار نشوم او همداسی خبري گروان او - خرگردان په سپواو خرابوکی گریسم اوداهم پوهنیم چی ښه وڅ به ونه ونم بکه چی ماد پاکی مینی شقا نو هوډ می هم مات کړي دي. - پای -

بقیه از صفحه (۲۱)

زیبایی اندام

اکنون در کلب ورزشی ((امید)) به تمرینات خویش به صورت متداوم ادامه میدهم و مدت چهارسال - در زمان سرایزی عضو تیم زیبایی اندام بخارندوی بوده ام. درین مدت توانستم مقام قهرمانی پراپه دست اولم - از سال ۱۳۶۲ تا این سدر کلاس قد بلند ها قهرمان این رشته در سطح کشور بوده ام. در مسابقات بی شماری شرکت ورزیده ام که جمعا به دریافت بیست و دو طلا و نقره، پنج جام قهرمانی موفق گردیده ام. باید افزود که نمیم ابراهیم زاده نظر به ابراز لیاقت و توانمندی جسمی خود، توانسته است در مسابقات وزن برداری نیز مقام

قهرمانی را در میان سایر تیمها کسب نماید. از او سپرم: وجه تشابه میان این دو ورزش و ورزش تقبل یعنی (زیبایی اندام) است، آیا ورزش زیبایی اندام در بلندی و کوتاهی قد نقش دارد؟ پاسخ میگوید: البته تمرینات ورزش زیبایی اندام وزن برداری تقریبا همانند میباشند. فرق این دو رشته ورزش در این است که در ورزش زیبایی اندام در پهلوی تقویه وجود، پرورش عضله و تناسب اندام مد نظر گرفته نمیشود و در ورزش وزن برداری صرف مساله آزاد یاد قوت برداشتن وزن مطرح است. در ورزش زیبایی اندام، مساله قد و سن و سال مطرح نیست در هر قد و سن میتوان این رشته را دنبال کرد. * تازه در دهه اخیر بعد از آن میان آمدن واچگری کشتی کچ زنان، این ورزش یعنی زیبایی اندام در میان زنان نیز راه یافته به نظر شما چنین تیمهای زنانه در این جامتوانند ظهور کنند؟

میان ورزش زیبایی اندام و کشتی کچ ارتباطی وجود دارد. یعنی این که قهرمان کشتی کچ فرض تقویه وجود خویش اول بهه رشته زیبایی اندام، آغازمینما - بهد. البته ملاقه زنان نسبت بهه کشتی کچ به رشته زیبایی اندام زیاد تراست تا فعلا در کشور ما تم زیبایی اندام زنان به وجود نیامده است. ولی برخی از زنان فرض زیبایی اندام خویش در منازل خود این ورزش را به پیش میبرند. نعم ابراهیم زاده در پایان، نظر خود را در مورد ورزشکاران این رشته چنین ابراز داشت: - ورزشکاران این رشته باید مورد تشویق بیشتر قرار بگیرند - مسابقات زیبایی اندام سالانه بطور رسمی از طریق کمیته دولتی سپورت و تربیت بدنی به راه انداخته شود. در صورت امکان ورزشکاران سرآمد این رشته به کشورهای همسایه جهت تمرین و اجرای مسابقات فرستاده شوند و نمایندهای این رشته، در داخل کشور از طریق تلویزیون به نمایش گذاشته شود.

سده هاي هوده و نوزده كه در فرانسه آن هارابايد سده هاي آزادي وتلاوي ادبيات شناخت ، تمام اسالين را كنه گويان گير آزادي وجهش فرجه ر تمام ساحه هاي هنري وادبي بود ، درهم نورديد و انسان با قيه و خلاق به آزادي فكري كرد و به آزادي آثار خود را به وجود آورد ، اختلاق ادبي و هنري درهم شكست واستقلال نسبي اعلان شد ، تمام تيوري هاي ادبي تجديد گشت و تمام زانسر هاي مخفي تبايز كرد و تحصيل نمود و به سوي د و محراق روشن رويان تميز و با اهم برآورد كرد . اين سنت شكستني ها كه مولود سهر نظير عصر كلاسيك بود ، در جهش هاي خوش ولتها ، روسو ها ، مونشكوها را زاييد . از زاويه ادب شادخترين زوره رها - نتيك و ربا ليزم ، شاتوبان وهوكو ، انيك سو وبالسراك از ديگرو ، قرار گرفتند ، اسادر ساحه شعر ، لامارتين مشعل راه رويان نتيك و ادب غنايي قرار گرفت و راه همه گان را روشن ساخت .

لامارتين

شاعران و فاهها



در بخش نشر ، آثار لامارتين همچا گاهي هماني اشعارش نسي باشند ، وايد ، نيتوانند بر افنحاراش بيفزايند ، به گونه مثال اول گرانزلا كه شايد اوتو - بوجرافس با شرح حال خود لامار - تين باشد ، داستان جوانسي عشق اين دور زنده گاني اوست كه در اوج جواني او عاشق دختر به نام گرانزلا از يك خانسواد به نابلي ميشود كه اصلا شغسل شان ماهيگير است . نسيه اين قصه ، داستاني (زفا پيل اكنام دختریست كسيه باز هم لامارتين در جوانسي با او آشنا ميشود ، و (الويژ الامار - تين هم اوست اين دور داستان و داستانهاي ديگرش مانند هم بوده ، جز لطف عشق سوزان او ، كدام گره داستاني بها عقده گنايهيهاين كه در شهاكراهي روماني و داستاني اسانيد موجود است ، در آنها ديده ميشود ، و اين نثرهاي لامارتين هماني اشعار آيد ارش شده نسي توانند . لامارتين درد و اثر نثري - خوش در باره تاريخ فرانسه ، چندان نوآوري کرده نتوانسته بقيه و صفحه (۱۹)

آلفونس دو لامارتين ، شاعر جهاني ، در سال ۱۷۹۰ ميلادي در شهر ماكون يا به دنيا گداشت . خانواده او در جمله نوبل هاي متوسطي آيند كه قدامت تاريخي دارند . تحت نظريك پدر حليم ، او در ميان پنج خواهر زيبا ، زاده ر نهايت هوشمنند و در اواي قلب روؤف ، دور كودكي خود را گذشتاند . تحصيلات خود را ناصر گذاشت ، به خوا - دن آثار راسين ، روسو ، برناردن درون ، برون ، شاتسو ، بيهان ، و مطالعه (تورات)

برداخته لامارتين غرق در احلام جواني و مصروف نكسار ، به شعر سرايي آغاز كرد . و چندي هم در جمله ياوران (لوسي هوده) جا گرفت ، ولي در باره زنده گي آزاد خود را آغاز كرد . عاشق پيقرار زني به نام (زولي شارل) گشت و مرگ او عشق ناكام ، سبب وجود آمدن اشعار پر سوز لامارتين به نام (تفرات) گرديد . (۱۸۲۰) افتخارات ادبي الفونسي دو لامارتين در ۱۸۲۰ آغاز يافت و او در اين هنگام سي سال

داشت . در سن ۲۲ ساله گسي به سياست گراييد و هژده سال عمر خود را بهوده از دست داد ، اگر چه نزديك بود كه به مقام رياست جمهوري برسد ، ولي بعضي اشتباعات و دشمنسي ر تيهان ادبي او ، مانع راهش شدند . خودش هم بنا بر ذوق و طبع شاعرانه ، دست باز بونه و به دارايي خود را بين فقرا تقسيم كرد و بوي نهايت غناكسي را سيري نموده و همچنان در نا - داري و فقر جان سپرد (۱۸۱۶) لامارتين شاعر حساس است .

باطن و ضمير يك رنگشاده به همه گان دارد ، چنانچه در باره خود ميگويد : ((من تاثير پذير و حساس به دنيا آمده ام)) او در پست احساساتي كه مدام در تخيلات خود غرق بوده است و به حكم قضاوت در تمام آثارش چه ادبي و چه سياسي - ادرا باييد ايد پالست شمرده اما وقتي اود ر مضاك خيالياتي هاي تا - شرات ميفانند ، نه چندان ما - يوس ميگردد كه از همه كارها دست بشويد و از همه كسركاره گيري نماييد .

چون شعر را بهترين تسلي بخش خود ميشناسد ، پس به اين عقیده است كه تمام راز هاي باطني و رواني را با شعر ميتوان بيان كرد . او در عقيست كه عاليترين زبان بدل (شعر) است . رفتي انسان از همه ما - يوس شد ، به خدا روي آورد كه تسلي بخش آخرين است ، طبيعت كلك كننده بين راهور - سهله رسيدن به خالق ميبانند ، كه سرمزل و ايسين است و تمام اين ها با شعريه زبان شعر دست بشويد و از همه كسركاره گيري دست بشويد .

عقیده اجتماعي و سياسي لامارتين ، شاه پرستي لبرال است كه چندان طرفدار نهايت از حيث معاني و مضامين عاشقانه و غنايي ، شعر لامارتين ملو از احساس وقت طبع ميبانند ، ولي از يد گاه فريم شعر ، در اوي معاك كهفته گراييد با تقليد از كلاسيك هاست ، نوآوري نكرده ، حتى ضعيفد رقابيه هاي شعرش ر يد ه ميشود و اين نه به ان معني ميبانند كه عيب قافيه را قصدي مرتكب شده ، بل سهو كرده و سنست كلاسيك را نا آگاهانه همچ شمرده است .

رهنمای محاملات

من در برابر خود دود ر باد و لوحه متفاوت يافتم :
لوحه در سمت راست :
((تحصيلات هالسي))
لوحه در سمت چپ :
((تحصيلات متوسط))
در اين انتخاب هم تود يدي به خود راه نداده و جمله يي كه در رسيدن به دختر مورد پسندم - داشتم ، با علاقتي از ديگري كه به بالوحه ((تحصيلات عالي)) مزين شده بود ، گذشته به داخل رفت و باد رمانده گي خود را در اتاق خالي ديگر باد و در باد و لوحه و انتخاب تازه يي رويه رويافتم :
لوحه در سمت راست :
((اهل مطالعه))
لوحه در سمت چپ :
((علاقتد به گردش و ورزش))
اينجا كسي مكث نموده و با وجود علاقتد كتاب بودم مگر از ترس اينكه زن وشوهر هر دو فراق مطالعه شده و كارهاي خانه در ميديان بماند .

از ((اهل مطالعه)) گذشتم و به اميد دستي يي به دختر شاد و ((علاقتد به گردش و ورزش)) از در سمت چپ داخل شدم (بسا كمال تا سف به جاي اين كه بسا يك دختر شاد ، سر حال و ورزشكار روبرو كردم ، اينبار نيز خود را در - اتاق كاملا خالي باد و در دود لوحه ديگر يافتم ، ولي چه عرض كنم كه دستي يي به دختر مورد پسندم و مناسب ، براشتياق وي شيكسيام در انتخاب مجدد هران ميفازود (اينبار از دود لوحه) : ((خونگم و زود رنج)) و ((خونسرد و برد بار)) يكي را بايد برمگزيدم ، با وجود ان كه از دختران خونگم ، معاشرتي و اجتماعي خوشم آمد ، ولي از ترس زود رنجي و احتمالا بگومگو هاي بعدي همسرايند ، امد دختر ((خونسرد و برد بار)) را ترجيح داده و لوحه ((خونسرد و برد بار)) را خوشتر كردم و داخل رفتم . بسا در بوع كه خود را با زهم باد و در دود لوحه و انتخاب ديگر روي يافتم .

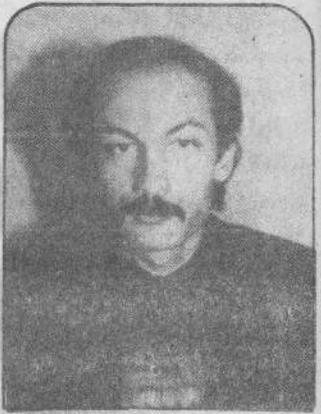
اينجا حوصله ام به كلي سر رفته و ميخواستم كه از راه آمده دود باره برگردم ، ولي چون راه زيادي را در رسيدن به همسر نخواه - بيموده بودم و از سوي ديگر راه - هاي برگشت از قيمت بيسته بود . ناگزير در حالي كه باد مستمالي مرقهاي بنهانيم را با يك ميكردم ، با بچاره گي به لوحه ها چشم دوخته چنين خواندم :
سمت راست : ((مستقل)) و سمت چپ : ((با مادر))
اينجا بود كه هوش و هوا سيم سر جايش قرار گرفت و به خود نهيبت زدم كه در انتخاب بايستي درست فكر كنم (با تبجسم حال و احوال زار داماد ان بچاره يي كه از دست خشويه جان آمده و قدرت جييك زدن راه ندانند ، بيد رنگ در سمت راست را گشود ، به داخل انداختم و يكبار ديگر وارد اتاق خالي شدم (من كه هنوز از فكري دود لوحه قبلي خلاص نشده بودم باز هم در برابر دود لوحه و انتخاب

ديگر قرار داشتم :
لوحه در سمت راست : ((طر - فداري رتيا و همانيها))
لوحه در سمت چپ : ((طرفدار زنده گي يي سرود اورو اوسط محدود))
هر كس ديگر هم اگر به جاي من ميبود ، در اين قهتي و شرايط مشكل زنده گي امروزي همان - لوحه دم را برمگزيدم . من نيز با جمله چنين كردم و به داخل رفتم ، ولي با تا - سف انجانيز اتاق خالي بود و همان درها و لوحه ها - و انتخاب جديد و از دود شيزه خبر ي نبود)
خلاصه درد سر تان نميد هم . حساب اتاقها ، درها و لوحه هاي گونه گون و عجيب و غريب از دست رفته بود و نميدانم كه چه مدتي به چند اتاق ديگر داخل شده و چند لوحه را خواندم و وجه تعداد انتخاب كردم ، ولي اين براميد - انم كه هر بار هم عوض مواجه شدن باد و شيزه سپين بدن ، موطلا يي

بدر بار و شاد و ورزشكار من مسكين باز هم باد و در ، باد و لوحه كذابي و انتخاب تازه يي مواجسي كردم . ان قدر در باره كردم ، لوحه خواندم ، انتخاب كردم و داخل رفتم كه به كلي زير آب و برق مانده و از با افتادم ، ولي با ان هم مرا فقط يك اميد و آرمان به شيكسياس و بشيروني و اميد داشت كه همانا دستي يي به دختر مناسب و لخواهي بود كه ميلايد همسر اينده ام ميگردد تا زنده گي بسين سرو سامان مرا ساماني داده و مرا از تنهائي و عالم مجرد ي پرهاي ي ميدان)
از همين سبب ، هر وقتي كه بساز انتخاب لوحه يي به سوي در ميرو - فتم ، خود را به هدف مطلوب و دختر دلخواهم نزديك و نزدي - يگر احساس ميكردم ! ولي باد رنج كه اتاقها ، درها ، لوحه ها و - انتخابها گويي با پاني نداشت و من كاملا از با افتاده بودم ، بسا آخرين توان و به اميدان كه اين

در ، در اخري باشد و وقتي ان همسر آينده ام را به افروش بكنم ، در ري را گشوده و از ان گذشتم به راستي هم كه اين در ، در اخري بود و من پس از گذشتن از ان خود را بهيون ساختمان در بيهاد روجانده يافتم (هوا ي سرد بيرون كه بر روم سيلي ميزد مرا به خود آورد ، ديدم كه هوا به كلي تاريك و رفت و آمد هابسين در جاده تقريرا قطع شده . همه در فائو و كتر نمازها هابست - يورند

كه با استفاده از زرق مواد كيمياي وي حساس به مقابل حرارت در بولي ايتمن ساخته شده اند كه به چهار رنگ مختلف قهوه گرديد ه اند در صورتيكه درجه حرارت محتوي آن به ۹۰ درجه فارنهایت برسد ، شهر چوشك كمرنگ ميشود و يعني حرارت براي طفل مساهم است ولي زمانيكه حرارت محتوي آن به ۱۰۴ درجه فارنهایت برسد شهر چوشك كاملا سفيد ميشود اين نشان دهنده آن است كه محتوي شهر چوشك به درجه خطر ناك گرم است . شهر چوشك در صورت سرد شدن محتوي آن ياعدم موجوديت محتوي در بين آن دود باره رنگ اصلي خود را ميگرد و اين خاصيت ان تا ۱۵ تا ۲۴ ماه ادامه مي يابد كه مقابل حرارت واكش نشان بدهد .



خواهم که بازبان

بقیه از صفحه ۱۱۹

ج - موسیقی در کشور ما کانسون کوچک دارد، اسباب عمدتاً یک موسیقی رادکنسور ملجی در گذشته و جی حال ضربه می زند عدم هم آهنگی و اتحاد نظریات ما - حیظنظران و اهل موسیقی از یکسو و از سوی دیگر رقابت ناسالم میان آنهاست زیرا این رقابت به نوعی بدبینی، خصومت و تماد میان فرهنگیان و هنرمندان مبدل گردیده است.

د - در ساحت کارهای هنری من هنوز شاگردی پیش نیستم ازینرو هنوز موفق به آن نگردیده ام تا خود ساخته هایی داشته باشم و این چراغ راهم بخود نمیدهم که نزل های دردی را در قالب آهنگهای خارجی گنجانیده و به نام کمپوز خود، آنرا به شنونده ارائه کنم بنا همه آهنگ های از ساخته های محترم نشاد کام است.

ه - نظرتان در مورد نقد موسیقی چیست؟

ح - مسأله خیلی جالب است و پرسش تازه ایست که بار نخست شما آن را مطرح نمودید. نقد در موسیقی مانند سایر بخش های هنری اهمیت فوق العاده دارد. زیرا نقد همان سان که کاستی ها و خلاها را انگشت می کشد، راه های برون رفت و رفع نقیصه ها را به وضاحت و بدون هیچگونه خصومت و بدبینی به شما میسازد و هنر را به سمت راستقامت بهتر هدایت می کند. بنا امیدوارم است تا نقادان و صاحب نظران ما باب نقد موسیقی را در روزنامه ها مجلات و سایر رسانه های جمعی بگشایند و نقد آرنده که موسیقی ما در رلجن را ارتقا دهد و بیاورد.

ج - هر شعری که احساس را نسبت به مضمونش تشبیه نماید و برداشت آنده را در آینه معانی آن دریا هم آرای میسر تا هنوز اشعار شعری بزرگ چون مولانا، حافظ، رهی معیری و شاعر معاصر کشور حیدری وجودی را برای پارچه های بزرگیده ام. من - در مورد موسیقی کشور ما چی نظر دارید؟

در محیط تاریک و نا شناخته و پر از خطر زنده گی کند، اما هرگز بفکر رهایی خود از این ناراحتی ها نیباشد، آدمی است احساساتی که در هر کاری اسیر آن می باشد زندگی عشقی و جنسی او با اشکالات فراوانی روبروست.

زنده گی با انتخاب کنندگان حیوانات قوی مانند گراز و شتر برای وی کاملاً میسر است، و با انتخاب کنندگان سگ و اسب و مار و طاووس نیز میتواند کنار بیاید اما قادر بر زنده گی با منتهین - برونه مگر به و سنجاب نس باشد.

نومی بخای کی وفات شو. د بودا عقیدی اونوونی نه یواری به لوی هند بلکه به لیسری ختیغ. افغانستان. چین و بعضی نورو هیواد ونوکی هم خبری شوی او پیر خلک د دغه مذ هب پیروان شول.

لکه خنگه چسی د مخه مویادوه وکره د بودا اصلی نوم (سید هارتا) اوگونی نوم بی (گوتاما) و خسو پیروانوی بودا یعنی روینانه شوی اووهی اومعرفت ته رسید لی باله او به هندی نامه بی به نری کی شهرت پیدا کری دی.

دیگر به میدانهای کوچک تصار نمیشتم، یک قمارخانه بزرگ و پول اورمیسانم، قرضه ها را میدم، قبول و... خانه مقبول میکند، خودم را به آداب سخن سزای، مرا از نیایم به سزای شهزاده آورد، متوجه شدم که بابه گک باسیان دست و پا میسند دستم بی اراده با لای بی دست رفتی بود و با ره آن راه خریطه جیبم انداختم کم د پرت لفظه عملی کردن - تصمیم من رسید به دو سالی ایستادم، با هایم سنگین شده بود، درد قایق کم اما طولانی راه دکان قابل غارت کردن را پیش گرفتم. یک بار دیگر آن را طواف کردم و بعد با یکی اطمینان آهن باره ای را برداشته و به پاره کردن جالی کلکین برداختم تا حدی جالی را پاره کردم، کم کم از ضربات آهن پاره برجالی صدای سکوت

بقیه از صفحه ۲۸

سرگرمی جالب

سنباب
انتخاب سنباب علامت به بازگشت به دوران کودکی و بی خبری است. از قبول مسئولیت های زنده گی گریزان است، با این که آزاد زنده گی میکند اما وابستگی شدیدی به خانواده خود دارد. در زنده گی نامنظم است، با وجود این، یک نوع ارتباط غیرعادی بین میل به زنده گی خانوادگی و فرار از آن برای کشف حقایق دنیا

نومی بخای کی وفات شو. د بودا عقیدی اونوونی نه یواری به لوی هند بلکه به لیسری ختیغ. افغانستان. چین و بعضی نورو هیواد ونوکی هم خبری شوی او پیر خلک د دغه مذ هب پیروان شول.

مغشوش میشد، زمانی متوجه نور خیره آریکن شدم. به عقب نگاه کردم دیدم که باسیان از دلیلیز ها بازجویی میکند، خودم را به زنده گی یوارتیکه دادم تاریکی را

بقیه از صفحه ۲۸

بقیه از صفحه ۲۸

سربازی جالب

خارج در او وجود دارد، خجول گریزان از مردم و غیر اجتماعی است، مهربان و وفادار است، رحمت کجکاری در وی قوی است. مطیع است، ولی میل به استقلال طلبی دارد. حالت وکیل بازگشت به دوران کودکی باعث اشکال در زنده گی وی بوده و او را وادار به فرار از قبول مسئولیت های زنده گی میکند.

لله فی بیینی خخه شل نالسه وروسته یوه اسکالندی بوه چسی نوم بی خان لوجی برد و یوه داسی د سنگه جوهره کوه چسی کولی بی شول تصویر لیز دی ولاد میروود یشتن او فیلد فرانسو رس هم بدغه لاره کی پیر زسار وگاله اود تصویر لیز د ولسواد تلویزیون د انکشاف زمینه سی برابره کیره.

درد انتظار پیشامد شدم. بابه گک بیرونی نزد یکم شد، باشتاب پرسید: کیستی؟ در حالیکه میدانستم خود را از دست داده ام، برایش گفتم که در سزای بودم.

بقیه از صفحه ۲۸

بقیه از صفحه ۲۸

خود بوده، و همین جهت از درک حقایق زنده گی باز میماند. بیشتر وقت خود را صرف ضرر نشان دادن امیال نفسانی میکند. میل به قدرت نمایی دارند. و همیشه در زنده گی خانواده گی جنجال بیجا می کنند بطور ناخود آگاه اختلال شخصیت خود را مخفی نگاه میدارند. به نظر میرسد، میل به وابستگی به خانواده در آنها زیاد است. زنده گی مشترک با انتخاب کننده گان شهر، مار، زنبور، سگ و اسب امکان پذیر است، اما با انتخاب کننده گان پرسند نس تواند تفاهم داشته باشد.

ایالاتوکی دهه وخت به عصری آزیمیت بخایونوکی و از مزل شو او به ۱۹۶۱ کال کی د نیویارک د ستر نیار به یوه دنگ اولوی تعمیر کس بی به خیر و نیویارک د نری د رنگه تلویزیون لو - مری خبرونه د ۱۹۵۱ کال د جون به پنجه ویشتمه د امریکه به متحد ایالاتوکی د یوه ساعت به ایزد کی خبره شوه. له هغی وروسته د نری د بیلا بیلو هیواد ونو پوهانو تلویزیون ته بخاگر ی بام وار اوه اود نوبی اومصری تلویزیونسی د سنگاوه به جوهر ولوی لاس بورری کیره.

درد انتظار پیشامد شدم. بابه گک بیرونی نزد یکم شد، باشتاب پرسید: کیستی؟ در حالیکه میدانستم خود را از دست داده ام، برایش گفتم که در سزای بودم.

بقیه از صفحه ۲۸

بقیه از صفحه ۲۸

درس زمین ...

لزیم است تا بدان ها علوفه خشک انسانی داده شود. شاخه های نباتات آبی که به مقدار زیاد در جهیل های اطراف آن محل میرویند، خوراک دوست داشتنی گوزن شمالی اند. بنابراین لب های گیاهان را با احتیاط در ماه های تابستان جمع آوری و ذخیره میکنند.

تکنالوژی مدرن ضمن این که زنده گی پرورش دهنده گان گوزن شمالی را صریحاً بهبود می بخشد و آسان میکند، اما تمدن تا شیرات منفی خود را نیز به جا میگذارد. جاده ها و درختانی که به منظور تهیه چوب زنده میشوند و هر سرف سقوت میکنند راه مهاجرت و کوچ و جابه جایی گوزن هارا مسدود میسازند. در این حال غلغزار های (چراگاهای) این گوزن ها نیز به بندگی تولد بری مبدل میگردند.

درد انتظار پیشامد شدم. بابه گک بیرونی نزد یکم شد، باشتاب پرسید: کیستی؟ در حالیکه میدانستم خود را از دست داده ام، برایش گفتم که در سزای بودم.

بقیه از صفحه ۲۸

بقیه از صفحه ۲۸

بقیه از صفحه ۲۲

همین سان تکنالوژی مدرن از زان نوست برای خریداری یک مسکود و یک پرورش دهنده مجبور است حد اقل ۳۰ گوزن را بفروشد و هر سال این جریمه را تکرار کند. یک حصار کوچک برای گرد آوری گوزن ها - ۱۲۰۰۰۰ - مارک فنلندی یا ۲۵۰۰۰ دلار امریکایی قیمت دارد. بنابراین افزون بر سیاستی که کمک اقتصادی - دولتی تعداد پرورش دهنده گان گوزن شمالی مثل تعداد خود گوزن ها کاهش میدهد، اما این پرسش به خاطر می آید که: (لپ لند بدون گوزن هاپسی خواهد بود؟؟)

درد انتظار پیشامد شدم. بابه گک بیرونی نزد یکم شد، باشتاب پرسید: کیستی؟ در حالیکه میدانستم خود را از دست داده ام، برایش گفتم که در سزای بودم.

بقیه از صفحه ۲۸

بقیه از صفحه ۲۸



بقیه از صفحه (۷۱)

راجکمار...

حساس هستم با هر که آشنا بودم -
 ام، خاره بر از او با خود د ام
 خواه همیشه منفی و یاهم بر تفاوت
 من خائرات خوش از کار بسا
 (محبوب خان) دان و از نظرس
 وی مرد قابل ستایش است -
 کمال امر و هو کارگردان بزرگ
 دیگرست که مورد احترام قرار
 دارد - مکتب فلم عام راکه
 ترجیح میدهم نادیده بگیرم
 نیز زیاد اند بازم آنانو دید خلد
 که در تخیله فلم با من همکار
 بوده اند - هر چند تعدادی از
 این فلم ها از لحاظ تجارتنس،
 موفقیت نیز حاصل کرده اند - ولی
 در آینده حاضر نند هم با ایشان
 فلم مشترک بسازم -

از دوستو نماییکه باید ار
 ماند - دوستوام با (بهره‌فان
 باندت) است - این دوستو
 در مبارزه با تمام موانع بیروز بدر
 آمد - این دوستو خیلو د و از
 ویراز د شواری هابوده است
 زیرا طرفین، دارای شخصیت‌های
 دوگانه بوده اند، ولی با گذشت
 زمان موازنه بین طرفین به وجود
 آمده

مناسبتی که برایم بر مفهوم
 بوده، همان است که با ما در
 داشتیم با وجود آن که خیلی
 عجیب بوده است - در همین زمان
 عم مرتضی بوده رهم جدا - مرتضی
 بوده زیرا تمام سال‌های اولو زلف
 گیم را با او سپری کرده ام و جدا
 بوده زیرا طی سال‌های بعدی
 فقط سال نیکار حین تعلیمات
 تابستان و وقتی به کشمیر میرفتم،

از امید یدم - اونونه تلم مظاهر
 زنده گو بر مفهوم برایم بسود -
 بیشتر از این نمیتوانم در باره
 این مناسبت صحبت کنم، زیرا
 بسیار همین بود - وقتی او سرد
 در آغاز نمیتوانستم بفهم چگونه
 به من خواهد گذشت، ولی اکنون
 این دوری را ایند برفته ام -
 جاهاییکه خوش می‌آید:

کوه ها، بحر ها و تنه‌های وسیع
 است و این جاها در هر کشوری
 پیدا میشوند - در واقع من مردی
 هستم که از فضای آزاد خوشم
 می‌آید - از هوش یدم می‌آید -
 حتی در سفر عام به خارج از -
 کشور، خوش‌دان در حومه
 شهرها زیر خیمه ها زنده گو کم -
 در هند از کشمیر خوشم می‌آید
 و در تاسستان در کوه های کشمیر
 زیر خیمه زنده گو میکم - از کشور
 های غربی سوئیس خوشم می‌آید
 به ویژه از سیورته‌های زمستانی
 در آن جا لذت میبرم - سکو را
 زیاد دوست دارم، ولی اکنون
 مدتی اجازه نمیدهد - فعلاً
 تنه‌های بازی گلف میبردم -

نوابخو را که من میشناسم، زنده
 نیستند - فقط در باره آن ها با
 خوانده‌ام و یا شنیده‌ام، اگر
 منظور شما افراد دارای بالاتر
 از استعداد وسطی باشد چنین
 اشخاص زیاد اند، ولی آن ها
 سزاوار تالیفه نامیدن راند اند
 من به اشخاصی که دارای کرکتر
 با ثبات و نیرومند باشند، احترام
 زیاد نایلیم - لحظه‌های خوش
 و تیشست که با آنرا می‌گذرد
 همان دان، میگذرانم، آنها
 ممکن است در بین اهل خانسه
 واده ام و یا از دوستان مسزید
 و یا عمیگاران باشند - چون مسلمین
 در رقابت با هیچکس نبوده ام -
 بنابراین احساس حسادت عمرگز
 نکرده ام

کتابهاییکه در کتابخانه
 شخصیم دان، نهد ارای می -
 وعات مذهبی و فلسفی اند -
 من سخت زیوتاً غیر منگوره می‌ایم
 که در ((ویدا)) آمده است
 (تراد ان ۱۰)

آله شنوایی

استفاده نکنند - ولی در گذشته
 یک تعداد شرکت های مولدین
 آله در جهت رفع این نقیصه
 کوشیده اند - هوری که آن ها
 از قدرت تمرکز کننده و شدت
 بخشنده آله کاستند ولی این
 عمل سبب شد تا یک تعداد صدا
 ها مانند ف من و ت بعد رمتس
 شنیده نشوند که این هم نتوا -
 نست خواست بیمار ان را بر آورده
 سازد تا این که درین اواخر
 شرکت (Resound) دستگاره
 را تهیه نمود که شامل دو بخش
 میباشد -

Digital Hearing System (D
 یک ساختمان الکترو نهکی کمپو -
 تسری است که به وسیله ان طبیب
 میتواند گراف دقیق و بدون کم
 و کاست شنوایی بیمار را تمهین
 نماید - و در نتیجه میاج شنوایی
 را در یابد - همچنان با این
 دستگاه طبیب قادر است که
 فریکو نسی های خوش آیند و
 از پیت کننده و سر انجام شدت

بقیه از صفحه (۷۱)

عزیز آزاد...

بازی در قابل تیاتر پیدا ری
 داشتیم که اینک چه گرگی صحبت
 را با شما عزیز خواننده گاید ریمان
 میگذاریم - سر سخن را با ری
 ه اولین فلم تلویزیونی هنس -
 سندان تیاتر که چند ی قبیل
 شاهد نمایش آن در بونه تلو -
 یزیون بودیم باز کرده، من بوسم
 چگونه توانستید خورشش را در
 این قالب جا دهید ؟

- وقتی نقش برای اکسور
 تیاتر سپرده من نبود و سخنانی
 در مورد نقش از کارگردان من
 آموزد چه خوبست تنه‌ای تنها
 حرف های کارگردان راه اکت

اعضی او از قابل تحمل راد ر بیمار
 تمهین کرده و آن را در بخش
 دیگر دستگاه که به نام (P.H.S)
 یاد میشود برنامه ریزی نماید -
 (Personal Hearing System)
 که بخش دوم دستگاه را تشکیل
 میدهد و یک سرکست دو قطبی
 است که دو وظیفه را اجرا مینماید -
 نخست آواز های را که به
 آن میرسند به دو بخش (High
 Low-Pitch and pitch)
 تقسیم مینماید - سپس هر آواز را
 نظر به شدت ان و برنامه که
 به وسیله (D.H.S) تمهین شده
 است ه شدت بخشیده و در نتیجه
 یک آواز مناسب را تحویل گوش
 شخص استفاده کننده میدهد -

شرکت (Resound) شروع
 به فروش بخش (P.H.S) این
 دستگاه بالای یک تعداد پوس -
 هنتون ها و کلنیک های آن کشور
 نموده است که قیمت آن ۵۰۰۰
 دالر میباشد و امید مبرود در
 ظرف چند ماه آینده اقدام به
 فروش بخش دوم یعنی (P.H.S)
 نیز نماید که ارزش آن به صورت
 عدد ۸۰۰۰ دالر و بطور برجسون
 ۱۵۰۰ - ۲۰۰۰ دالر می باشد -

نگیرد، بل در اجتماع برود -
 از آنانی که در عین دید داشته اند
 شاید واقع رفتار و کردار آدم
 بوده اند، نیز بهاموزد، که من
 چنین کردم، چه همیشه در فلم
 های پیشون فرماندهان به
 اصطلاح عامیانه (شیخ و ترنگه)
 بودند که برای بیننده پس که
 با این کرکتر تا آشناست کمالست
 میارند -

- چه وقت یک بازیگر یا پیک
 اکسور نقش خود را آن گونه که
 ایجاب می نماید بازی خواهد
 کرد ؟
 - زمانیکه در قالب نقش
 به همان احساس و حالت واقع
 که نفس ایجاب می کند خود را
 عیار سازد، پشتکار داشته باشد
 و تصور کند همان آدم است
 با همان ژست و کرکتر -

د فوځ ...

ملکي جی به هره تنزه سین ته
اجوله له هغی تنزي نخه بڼه
پوه بڼه جوړ بڼه .
- هند یان روایت لوري جی د
نوح ښی په اوه لرمیا شو کس
جوړه شوه .
- د یابل به یوه کشیه کی لیکل
شوي جی د تویان د پینیدود -
مخه یوزرود وه سوه کاله انسانانو
ژوند کاوه .
- په یوه بهري متن کی رافلسی
د ی جی ابراهیم پیغمبر ۲۹۲ -
کاله له تویان نه وروسته نبوت
ته ورسیده .
له دغو ټولو روایتونو څخه
دا سی ښکاري جی د فوځ تویان
یوخیالی بدیده نده . په حتمی
ټول کوم لوي تویان په نري کس
پینښ شوي جی ښای د نري بڼه
لخوا برخوکی یی ټولیزان رسولی
وي . د دغو روایتونو را سربا پید
د فوځ تویان له میلاد څخه دمخه
د ۱۲۰۰ او ۱۴۰۰ کلونو ترمنځ
پینښ شوي وي .

یاسمین

یارمل ...

پس چند بار؟
ج - عاشق بودم ، استم وخواهم
بود ، زهرا بدون عشق نمیتوان -
زنده گی کرد ، اما اگر عشق همای
فلمی بگذرم صرف یک بار .
س - دوباره عشق جی من گویند ؟
ج - من به عشق ایمان دارم زهرا
عشق چیزی فراتر از احساس و عاطفه
است .
س - سایر مصروفیت های تان -
چیست ؟
ج - در کار مصروفیت های هنری
مصروف پرورش کودکان و امور منزل
نیز استم .
س - کتاب را دوست دارید ؟
ج - بلی . زهرا کتاب بهترین مونس
و درمانی هراسان است .
س - کدام کتاب ها را زیاد تر
ترجیح میدهید ؟
ج - گزیده بجای شعری را بیشتر

بودم که شعاری از بسنده گان
در برابر او وجد آمده و به دشنام
و ناسزا گوین برداختند .
- آیا من خواهی علاوه بر
بازی در تئاتر در فلم همای
هنری نیز نقش داشته باشید ؟
- تا کمال میل ، منتمند
سینما باید در گام نخست یکممثل
ورزیده باشم ، از زود دارم ، هنر
مندان تئاتر روزگاری در فلم همای
خوب نقش داشته باشند . امروز
شعاری از فلم سازان را گردانان
بدون در نظر داشت سابقه هنری
اکثر عمو و چهره هارا از عقب میز
تجارتخانه ها و معازنه های لوکس
انتخاب می کند . امید دارم این
گزینه کارگزاری ما با پایا یابد و
راه سینما برای مثلین کاراز موده
تئاتر باز گردد . و از امان در عرصه
کار در سینما دعوت به عمل آید .

- اندوخته های مستنکس
و استعداد چه اندازه در اجرای
نقش ها سهم دارند و شما بیشتر
کدام یک را تاء کید می نمایید ؟
- هر دو در اجرای نقش
سهم ارزنده دارند اما به نظرم
بیشتر به استعداد . چه
استعداد و تجربه ذاتی میتواند
بدون آموزش گاری رهنا باشد .
- نقش را تابع بازیگر
من دانید یا اکثرورا تابع نقش
یا غیر از این ؟
- نقش را تابع بازیگر هرگز
نی ، چه بازیگر باید خود را
با عمو نقش عیار سازد . و تصور
نماید خود من است .
با این بر سن تان یادی بسمه
خاطرم خطور کرد ، زمانی در یکی
نمایشنامه ها نقش منفر را داشتم
من منور مصروف بازی نقش

شاعر ...

چنانچه تاریخ زمرز ندها
که در دفاع از انقلاب نوشته شده
پارتی های سیاسی همان وقت را
محکم به تند در راه جامعه
میسانید . در تاریخ احیای
سیلخت که به گزیده اثر پادشده
نوشته شده ، تمایلات خود را در
طرفداری از خیز اداری سلطنتی
نشان مینهد . در تمام این آثار
شعری و تاریخی روانه نگاری ،
الفونس دو لامارتین همیشه
شاعرانی مانده ، فضا ترها
نتیجه گیری هایش ، شعرانه
بوده ، بدون بزه شعاری دقتی
تاریخ نگاری میباشد .
اما باید افزود ، که این گرامس
های سیاسی ، خواه درست ،
خواه غلط بوده ، هیچگاه
از لطافت کلام ، قدرت و بیان
احساس و تشنه گی به عشق
آنتین لامارتین کاسته نمیتوانند .
جامعه فرانسه و جهان از بدتها
چشم به راه شاعر و نویسنده پس
بودند که بعد از روسو ، بر ناردن
دوسن پور ، شاتو بیهان در -
ساحه ادب قدم گذارد و این
لامارتین ناز کشیان ویا سک
اندیش بود . او در سلسله ای
بعد از خود در شاعران بزرگ
رقت لمیع ، را احیا کرده و اشعارش
مانند حافظ زیا بیرون بهانگر
احساس و عواطف انسانهای
دقیق و دقیق و شفاف است که به
همه جهان آنگار میباشد . هر -
کس شعر لامارتین را بخواند ،
کمان میکند که در آغوش فریحه
تابناک حافظ جا دارد و این
گهواره ، فصل و فریحه تابناک
از او آهسته ، آهسته لالا گوین
تا سرحد جدیه و عشق بکشاند
ز خواب خوش اسنان و جمال
فرز میرسد .

دوست دارم زهرا اکثر آدمی
فرغت اشعار را به صدای بلند
زمرزه میکنم .
س - میگردید در کارهای خانه
خیلی تبیل استید آیا و اتعبت
دارد ؟
ج - باقیه های بلند (۱) از -
دست کالاشین ، شوهرم به تنگ
آمده .
س - آشپزی را دوست دارید ؟
ج - طبیعا مرخان خانه بایست
آشپز خوب برای خانواده اش
پا شد .
س - در ریخت کدام غذا مهارت
بیشتر دارید ؟
ج - قابلی از یکی ، منتوه آشک ..
س - کدام آن را دوست دارید ؟
ج - قابلی را .
س - محله سیارون را میخوانید ؟
کدام مطالب آن برای تان دلچسپ
است ؟
ج - مطالب صفحه چهره ها و
نقش ها بسیار دلچسپ است .
س - به خارج از کشور سفر کرده
ایند ؟
ج - صرف یک مرتبه به فستیوال
سینمایی تاشکند .
س - آرزو دارید تا با هم سفر کنید ؟
ج - علاقه فراوان دارم تا از
اندوخته های خوب هنری کشور
های دیگر نیز استفاده نمایم اما
انسوس ..
س - بهترین فلم تان کدام است ؟
ج - حماسه عشق (اگر بخود
اجازه بدهم)
س - کدام نقش تان را در کدام
فلم من پسندید ؟
ج - نقش راکه در حماسه عشق
بازی کرده ام .
س - در مورد برنامه های هنری
آینده یتان ؟
ج - آینده به دست دایر کتبران
استه همین حالا مصروف مشق و
تعمیر در تئاتر تلویزیونی به نام
(سمبل قانونیت) استم .
- درخشش بیشتر از این بر یتان
آرزوی منم .
- سلامت باشم .
مباحثه از ح .

کښکاد

کښکاد یو دین خاصه پالنه کوله. د دغه دین مبلغینو او مرجینوته یی سانگي پيام د رلود. هغه له بود اڅخه څلورسوه کاله وروسته څلورمه بود ای شورا جوړه کړه او په دغه شوراکی یی د بیللا پیلو نورو څلورسوه اونه نورو نماینده گان وگمارل. دغه شورا د کشمیر شورا په نامه شهرت لري. د دغی شورا د رهبري مسوولیت د یوه مذهبی فقیه ((وشومیترا)) په غاړه و.

د هغه برخه کی هم د کښکا دوره یوه علاقه د دوره ده. په همدغه وخت کی وچیی د مجسمه جوړولو هنرم د یوه برخه تیل وکړه او د کوشانیو د امپراتوري په مختلفو برخوکی یوشمیر بهرني ستري او ازیستیاکی مجسمی جوړه کړی او کښی وکښل شوی چی له هغی جملی څخه په بامیانوکی د بودا مجسمی د ((سرخ کوتل کتیبه)) او په خپله د کښکا لویه مجسمه چی له متهوراڅخه لاس ته راغلی ده دیاد ولور دی. د کښکاد سلطنت په دوره کی خروشکی، یونانی، بهرني او تخاري رسم الخطونه رواج وچیی د افغان او تفهیم د موثرو وسایلو په حیث کارول کیدل.

جلوداران شاهراه

محمد هاشم نیز با من همسراه بود. در تنگ تاشقرغان موترم بایک تانک محاروبی تصادم کړم زبسم شهید شد. با این گفته گلوش را عقده گرفت. شکهایش جاری شد و بعد با صد اینگرفته ادامه داد: ((چون ما دولت در موترم بود موتر دیکری راکه به طرف حیرتان هرفت کرایه کړه و موتر خود را در حه غبی ان (بوکسل) نمودم و په این ترتیب به کابل رسیده ام.

خاطره یی تلخ تر از این وجود نخواهد داشت، بسم را از دست دادم و ۲۶ لک خساره نیز دیدم. از زخمو دیکری که مهر سکندر شاه نام داشت در مورد اینکه کدام منطقه در طول راه برایش خوشایند است پرسیدم که چنین پاسخ داد:

((من به اکثر ولایات کشورما سفر کرده ام و تا هنوز منطقه یی راکه خوشم نیاید ندیده ام اما شما در مورد مناطق شاهراه کابل حیرتان پرسیده، در اواز بهار باغ های تاشقرغان و خلم که غرق در شکره اند بسیار خوشم میاید و در زستان تاشای سفیدی برو در خنجان برایم خوشایند است همچنان گد هفتن از تونل سالنگ برام جالب است و هر باری که از کابل به طرف حیرتان و یا از حیرتان به طرف کابل حرکت میکنم انتظار رسیدن تونل سالنگ رامیکشم)) و تنی از مشکلات راننده ها

پرسیدم، سروصدای شان بلند شد فهمیدم که مشکلات زیادی دامگیرشان است. محمد نبی در زخمو لورگر ترانسپورت مشکلات عریس راننده های سکتور خصوص را چنین مطرح ساخت: ((راننده های سکتور خصوص که تحت شرایط سوق به دوره احتیاط قرار دارند یا استفاده از کارت تا جیل در حمل و نقل مواد به کابل ولایات دیگر مصرف اند، از مدت خدمت یکده از همین راننده ها ۸ سان و ۹ سال سیری میشود اما در قسمت اجزای ترخیرشان تا هنوز اقدامی صورت نگرفته است و روشن نگردیده که ای مدت خدمت شان در سکتور خصوص به خدمت دوره احتیاط شان محاسبه میشود یاخیر؟ به موتر عمایکه در لپن میدان شهر فعالیت میکنند از طرف دولت تیل توزیع نمی شود و راننده ها مجبوراند تیل طرف ضرورت خود را از بازار سپاه خریداری نمایند.

در بدل اموالی که مخالفین در طول ده سال انقلاب از موترها تخلیه کرده اند، رسیدهایس برای راننده ها داده اند که تا هنوز به خرج ماحساب نشده است. یکی از مشکلات عمده ما اینست که شخصی به صفت اجاره دار چار نقطه روزی و خروچی کابل را قرار داد نموده که در صورت توقف موتر در انجا باید ۵۰۰ افغانسی از بابت نگهداری موتر ما بگیرد،

گلوکوم

و یا بیماری سبز شدید داشته باشد بیمار را به عمل جراحی سوق داده و یا این که از لایزر استفاده جسته میشود. توسط جراحی و یا سوختا ندن به وسیله لایزر طبیب موفق میشود تا مانع را از مسیر مایع برطرف نماید و در نتیجه فشار داخل کره چشم به حالت طبیعی

بازگشت نماید. ولی باتا نصف در بیشتر موارد تداوی جراحی و سوختاندن با لایزر تا بیل برای به جا گذاشتن نسج بند لی دارند که این حادثه خود مانع نوی را در مسیر مایع به وجود می آورد و در نتیجه یک پرابلم دیگر در تداوی گلوکوم پیدا میشود. ولی در این اواخر افتالمو لوژیستان (کارشناسان -



اما شخړه د کور غمبڼکه موټر په شهر داخل ويا از شهر خارج ميشود از راننده ما ۲۵۰ افغانسي گرفته در بدل آن تکت شاروالی را که قیمت آن ۵۰ افغانسي است به راننده بیده هد که این مبلغ جدا از حق العیور است و در دوران آنرا به اصطلاح خود ((تعجای)) مینامند .

وقتی مواد را به کابل میبرسانیم اگر در کدام های تا می بین احتیاجات عامه اندکی موجود موجود باشد ، تخلیه موټر را از امروز به فردا و از فردا به پس فردا معطل میکنند که سبب زحمت ماندن بی موجب موټر می گردد .

همچنان هر بار یکه در دوره ها دغال آورده اند نسبت کم توجهی نواحی شاروالی مجبور میشوند که خود یار موټر را تخلیه کنند و نگاه مشکل دیگری دامنگیر ما می شود که گویا در دغال ، خاک مخلوط کرده ایم و دغال را در جای دیگری تخلیه نموده ایم . حق الزحمه ای که در بدل - انتقال مواد و امتعه دولتی به دوران مکتور خصوص برداخته میشود اندک است ، مثلاً برای انتقال کتدم و دغال فی تن کیلو ۱۲۲ افغانسي و برای انتقال سنت و مواد تعمیراتی فی تن کیلو ۱۲۰ افغانسي حق الزحمه تعیین نموده اند در حالیکه تجار و متشبهین خصوص از انتقال هر نوع امتعه و مواد مربوطه شان فی تن کیلو ۲۵ افغانسي حق الزحمه میبرد ازند .

حک قلمی ...

بقیه از صفحه (۲۴)

موجود است که از سفسطه و مقالاته برکنار مانده و هدایت احساسات هم میگذراند و از بنده گی عقل آزاد است .

((پس بهتر آن است که ماهم سر از بنده گی عقل برتابیم و دل به فرمان احساس بدهیم))

رو سوکه سخت زیر تاثیر موفقیات مقاله خویش علیه آموزش و تعلیم و تربیت واقع شده بود ، زنده گی ساده بی را در پیش گرفت . ساعتش را فروخت و اعلان داشت که دیگر احتیاج بی به دانستن وقت ندارد . زنده گی متدن را ترک گفت و به طبیعت باز گشت . اما بیشتر در عالم ذهن و خیال ، نه در عالم عمل و واقعیت او اظهار کرد که همه مردم در نظر خدا و ((روسو)) یکسانند .

روسو نظرات خود را در مقاله دیگری به نام ((گفتاری در عدم تماوی)) بهتر بر روانه او - نوشته .

((بشر در حال طبیعی خوب است و فقط رسم و نظامات اجتماع است که او را بد میکند))

و بدترین این نظامات مالکیت خصوصی بر اموال است .

((نخستین کسی که قطع زمین را محصور کرد و اعلان داشت که این ملک من است و مردم از شدت ساده گی آن را باور کردند . نخستین پایه گذار واقعی حکومت ظلم و جور است))

روسو ، یگانه راه نجات

از این ((شرا)) را در ((رهها کردن تمدن)) میداند ، زیرا به عقیده او ، همه مردم ، در حال طبیعی خوند . انسان وحشی برای نیکبختی به هیچ چیز غیر از غذا نیاز مند نیست و همین که شکمش سیر شود ، با دنیا و همخوان وحشی خود ، در صلح و صفا به سر میرود .

شاید بتوان گفت که روسو بدین شکل به تمدن ، پایتتسر است یگریم (شبه تمدن) زمانه خود را به استهزا ، میکشد و از زبان طنز و کنایه ، وحشیگری های نظام ((متدن)) دور و بر خود را - میگوید . با این همه این نظرات روسو ، به مذاق ((ولتر)) که خود نیز یکی از نقادان و مسخره کننده گان بزرگه باکاري های دوران خود است ، خوش نمی خورد و لبه نیز قلم شکنند .

و استهزا گریش را متوجه روسو میسازد .

ولتر پس از دریافت یک نسخه از مقاله یاد شده که خود روسو برایش فرستاده بود ، خطاب به وی مینویسد :

((از دریافت کتاب تازه ای که علیه نوع بشر نگاشته ای بد متشکر . هیچگاه این همه هوش و فراست برای تحقیق مایه کار نرفته است . وقتی آدم این کتاب را مطالعه میکند ، دلش میخورد و چهار دست و پا راه برود . اما چون نزدیک شصت سال است که این عادت ، از سر افتاده است ، متأسفانه مقدور نیست دوباره خود را بدان عادت دهیم .

این نامه ، روسو را سخت آزرده ساخت و مقدمه یک رشته مناقشات بین آن دو تن که از نقادان شدید اللحن آن دوره - اند ، شد . ولتر ، روسو را ((دیوانه شور بختی)) نامید .

رو سو نیز او را ((شیطان شرارت)) لقب داده و چنین نوشت :

((مغز متفکر و روح خبیثی که مدعیست به خداوند اعتقاد دارد ، اما فقط پیر و شیطان است .))

روسو گاهگاه ساکت میماند ولی هر بار که نکته تازه ای از هوش پنهان کن ولتر میترانسد سر از نو آرامش او بر هم میزد و سرانجام روسو دست از مبارزه برداشت و به او نوشت :

((من از تو نفرت دارم ، چنان که خودت هم همین را طالبی . از تو ، بیش از آن چه که به نوشته های تهنش میروزم تنفر دارم . اگر غیر از استعداد در تو چیزی نیست که قابل احترام باشد ، گناه از خود تو نیست ، نه از من))

این کشمکش و مشاجره تلخ ، بر اثر واقع ناچیزی بود که بین دو تن که وظیفه بس خطی داشتند ، پیدا شده بود . روسو هم مانند ولتر ، مشتاق بود تا بدینها و شرهایی را که در دوران آنان پایه و پایه های یافته بودند ، یک باره از میان بردارد و دنیای بهتری بسازد که نسل خوشبخت تری در آن زنده گی کند .

چشم) ایالات متحده در شهر بزرگ آن کشور مصرف تحقیقات بالای دستگاهی اند که بوسله شرکت (Summit) تهیه شده است و این دستگاه که به نام Lasered Laser Insert یاد میشود ، بوسله تولید نموده که به وسیله آن باعسانی میتوان مانع را از مسیر مایع تبخیر نمود . بدون آن که به

انساج مجاور صدمه وارد کرد . در اکثرانی که بیماران را بصورت تجربه بی به وسیله این دستگاه تدای نموده اند از نتایج این میتود نهایت راضی هستند یکی از آنان داکتر مارك گلاز می باشد که چنین میگوید : از ۶۰ - ۵۰ بیماری که به وسیله این میتود تدای شده اند همه آنها به صورت کامل کسب صلاح نمودند

یعنی در آینده با استفاده از این میتود ، بشر قادر خواهد بود به صورت فوری و بدون استفاده از ادویه فشار کره چشم را کنترل نماید و وی میفرماید چیزی که در این دستگاه نهایت عالیت این است که دستگاه یاد شده اشعه لازی بنفش را تولید مینماید که به آسانی قادر به تبخیر و برداشتن نسج اضافی یا مانع

از مسیر مایع میباشد و هیچگونه بقایا از خود به جا نمی گذارد . در صورتیکه این دستگاه به تصویب سازمان (F. L. A) ایالات متحده برسد ، در آینده نزدیک بدسترس همه جهانهاست . قرار خواهد گرفت تا در آینده به جای تدای جراحی و یا سوزنیدن مانع بوسله (Hot Laser) ازین میتود تدای استفاده مینماید



د (۲۷) مخ پاتی

سینه زریزه

ستا گلونه د بیاست دی خدای -
 و سپری
 که راحت یی با غوان نه وی نه
 دی وی
 مالیکوالی شروع کړه او په زریزه والی
 په سوونو افسانې او په زریزه والی
 (منظوم او منثور) یی ورو بل
 دری ناوله : اول د " تورن -
 ورمستی شه " په نامه چی د طلوع
 افغان په پاروقی کی نشر شو او
 په شوروی اتحاد کی پرومیسور
 " دروېچ گهرس " پښتو پوه او د
 شوروی اتحاد د علمی مشرد لقب
 خاوند مستشرق پری ولیکل :
 (د زواک کیسه ... د بزرگانو او
 د هقانانو ژوند شرطونه ښکاره
 کوی)

بل د « مات بیا ناک » په نامه چی
 د « سنا » او « برون » په
 اخبارونو کی چاپ شوی د پرونی
 هند اری په نامه زما د افسانوسو
 مجموعه چی (۲۷) انسانی یکسی
 والی شوی او راغلی دی او په
 ۱۳۵۷ ش کال کی د بی هقسن د
 کتاب چاپولوموسی چاپ کړه .
 " ۱۰ س گراسهوا " شوروی شرف
 پیژندونکی د دی مجموعی د -
 کسوله منځه د " داهارن د -
 والا حضرت دی " ه " د لته په
 دلکشانی " ، " پیل بیا ه " دا
 شوت آباد دی " ه هغه زمونکل

کوم " ه سینی واورو وریزیمگر...
 " تشکر ایشان صاحب " خدی
 یا بر بننا " په نومونو اتعافسا -
 نی ترجمه کړی او په روسی ژبه
 یی د نورو افغانی لیکوالو لکه
 لیکتو سره یوځای په (۱۹۸۶)
 م کال د " په پښتو ژبه کسی د
 افغانستان ادبیات) په نامه
 د مجموعی په توگه د مسکو د
 ختخ پیژندنی د انستیتوت لکه
 خوا چاپ کړی ه پدی کتاب کسی
 دغه راز زما په باب هم مفصلی
 خبری شوی چی د هغو دیوی
 برخی لنه یز داسی دی :
 " د زواک لیکنی مجرد هوه مانویم
 نه منعکس کوی ه دی د ټولنی په
 گڼه انتقادی لیکنی لری ه دی
 د نورو پښتنو لیکوالو په لیکسی
 دنوی زمانی د لیکوالی استازی
 او اتل دی " .
 په عین حال کی د اهم زیاتوی
 چی " زواک زیاتره میناتوری زانر
 ته مخه کوی او شاهد یی دوه اثره
 " دی راخی " ۱۹۸۲ او " ته
 لانه وی شاهد ه " ۱۹۸۲ کی
 بیسی .
 زما د هغو افسانو څخه چی
 په هیواد کی خبری شوی دی -
 دوی افسانی د " شور شید لری " .
 په نامه مجموعه کی په از بچکی ژبه
 هم ترجمه شوی دا هم په
 (۱۹۸۷) کال په تاشکند کی
 چاپ شویده .
 البته زما د لیکنو اولیکوالی په
 باب په هیواد کی دننه هم یو
 لم نصریات څرگند شوی ه لکه
 چی محترم کاندید اکادیموسن
 محمد ابراهیم عطایی یوځای
 داسی وایی :
 " ... خلته چی زواک دکو -
 چه بوپدی سره د یالوکسازوی ،
 نو سری نه لیکنی د سرو تولنه د
 وجدان محاکمی ته راکشوی ه دی
 دکوچی په د یالوک کی زموزد غیر
 منظمو ټولنیزو بدلونونو په
 رابطه کی چی څه بیانوی ه وزن
 او دروند والی یی د هغو حقایقو
 څخه په کمه نه دی چی اناتول
 فرانس یی د " نفوس " په ماجرا

کی بیانوی او د هغو حقایقو
 اظهار دی چی زواک ته د
 اناتول فرانس ه فرانسوی نثر
 نگار ادبی حیثیت ورپه برخه
 کوی ...
 د زواک کمال خولا دادی چی
 په پښتو او پارسی کی یو شانتسه
 د لیکنی قدرت لری ...
 زواک دا حق لری چی د سپک
 خاوند ورته وویل شی (۱۰)
 دغه شان استاد خادم چی
 د پښتو د اوسنی قلم بلا ردي زما
 د دی عنوان منثور شعر (۱) -
 هیلند شونوی چی دی " په
 کتلو سره ماته داسی لیکنی :
 " ... زواکه زما په زړه دی ولی
 بیا که واری وکی اولی په زړونو -
 لوی کوی ه ته خو لر غرض پښتو
 او پښتونوالی ه افغانی کلتور
 او پښتی مدنیت د زرو کلو نو
 تاریخ د نیا په هر ترنگه را
 یادوی - بس دی زړگه ه مه
 من زړه ه د نغمی په داس واری
 بیا هم درواخله په انعام کسی
 داوشکو مر غلری ")
 دا ټول لیکنی زما د
 آثارو په برخه کی افغانی لیکوالو
 او بهر نیو لیکوالو او پوهانو
 په پری کړی دی . ماته په ۱۳۶۰
 ش کال په دوشنبی کی د در ی
 ژبی د منثور شعر له امله د
 " تورسون زاده " مهال چپنه
 او خولی راکهل شوه او د هغوی
 له دود د ستور سره سم بعد متال
 ملا راوتیل شوه . او داسی که
 افغانی ټولنی ماته د څپر نسل
 علمی او اکاډیمیک لقب او د فرم -
 هنگ د غوره کارمند لقب
 د امتیازاتو سره راپه برخه کړل
 نو د باندی هم په شوروی اتحاد
 او آلمان کی هم زما آثار د منلو
 وپیل شوی دی .
 د زواک صاحب له دی او ز د و
 تور یحافو ورو ته تری پو ښتم
 زواک صاحب (تا سو د خهل
 ادبی کار د جاج اخستلو لکه
 پاره زموزد لو ستونکو ته پوره پوره
 معلومات ورکړل خو لکه چی ښکاره
 ده تاسو په نورو ادبی برخو
 زښو څپر نو فلکلور او تصوف په

برخو کی هم آثار کښلی دی ه که
 پدی برخه کی یو څه زما واچوی
 خوښ به شو .
 زواک صاحب د لزی چوپتیا
 وروسته لکه چی له ځانه سره
 سوچ کوی او د خواب و یلسو
 معلومات تنظیموی دا وار په خند
 نه یی داسی وایی :
 د - ی د پاره چی خبری زیاتی
 او زدی نشی ه ښه گم چی په
 څو برخو کی صرف د خپلو آثارو او
 لیکنو نوم واخلم :
 علمی زینی آثار :
 د پښتو انگریزی گرامر هاید
 زما د دی اثر په هکله پرومیسور
 که . ف . گهرس لیکنی : " د ځوانو
 لیکوالو د ډلی نه محددین زواک
 په ښه په زړه پوری آثار وړاندی
 کړی دی او دده مهم اثر د پښتو
 مقایسوی گرامر دی چی د انگریزی
 گرامر سره هاید شوی . دا اثر
 په ۱۹۵۴ - ۱۹۵۵ کی د کابل
 په مجله کی چاپ شوی دی .
 پرومیسور گهرس بل ځای وایی :
 (د پښتو نثرونو نومس کتاب د
 توجه وړ دی چی زواک په ۱۹۵۷ م
 کال کی لیکلی دی . دا اثر په -
 افغانستان کی لومړنی ادبی -
 نثر ته وقف شوی کتاب دی چی
 زواک پر نثرونو لیکلی دی .
 تاریخی آثار : " زری بای نسوی
 وخت " د اکتاب د حبیب الله د
 سقاو د زوی د (۹) میاشتنو واکمنی
 واقعات بیانوی چی ما پخپله
 هغه لیدلی او لیکلی می دی او
 د (۱۳۴۸) کال د زری په
 کلکسیون کی چاپ شوی دی .
 نو میالی پښتانه : په دی کتاب
 کی د هغو د ستونو یادونه شویده
 چی له انگریزانو سره په جگړه کی
 یی د خپلو سرو نو فر بانی ورگی
 لکه شهید اکرم کند ساری چی
 یو وطنپال مبارزو او په کند هار
 کی یی پر سر پوځی (د تبار والی
 مخی ته) او پر بدن یی بل څای
 (دلوی احمد شاه بابا د مقبری
 تر شا) زیارت جوړی دی . د اکتاب
 هم د زری په جریدی کی په کال -
 ۱۳۴۸ کی چاپ شوی دی .

غلام دستگیر نجار: داتا ریخی کتاب په پوهنوک کې دنده هاربانو پار تیزانی جنگونه لمانگرېزانو سره نښی اوپه زیری کې خپور شوی دی.

فلکلوری آثار: د "پښتني سندري" په لومړي ټوک کې د شمر راټولې کړای شوي پښتو لنوي چې د پښتو ټولني له خوا چاپ شوي دي.

"پښتو متلون" د اد پښتو متلونو هغه مجموعه ده چې د وخت پښتو ټولني چاپ کړيده. "کور او کهول" هغه اثر دی چې د اصلاح په ورځپاڼه کې د دکور محسود حبيبي د مسوول مديریت په وخت کې يو کال پرله پسې چاپ شو.

د معارف په باب: د پښتو مصور مراث د ژمي کتاب چې شل کاله په څلورم سنډ کې تدریس شوي دي.

داوود ژواک صاحب د ادبي او سياسي ژوندانه يو وړانځور چې څه پخپله د ژواک صاحب په خوښه او څه هم زمونږ په غوښتنه د رتولو ستونکو ته وړاندې شوه خو ژواک صاحب د دې ترخوا د هنر او ادب اوپه تيره بيا د شعر او تخليقي ليکنو په هکله د ځانگړو مشخصو نظرياتو لرونکی هم دی چې ښه په وي په دی - برخه کې خپلې خبرې له هغه سره يوڅه اوږدې کړو.

هغه د سپين شعري باب داسې وایي:

خبره په دی کې ده چې شعر يوازې وزن نه دی بلکه نظم بشپړ وزن دی. شعر اصلاً يو لور تخيل او رنگين تصوير دی د عاطفې تأثر عبرت بندي ده په دی هکله هيله کوم چې تاسې د گماتیک نظر ونه لری د لفظ معجزی ځان ته راز راز رنگونه ورکوی او د بيان لپاره بېلا بېل ژانرونه لری، لکه: هنري او چرک او لنتيه افسانه ه لنډ ادبي نثرونه حتی کله کله طنز چې خاص لفظي ژانرونه دي - شان نثرونو ته زه سپين شعر

وايم، د ازمايه نظريوزاندي او دا بايد هم د ژبي د غاښ له پاره وی.

داچې ماته کله د انا ټول فرانس کله هم د تاگور او ياهم د هوگو په شان د سترو ليکوالو نوم او القاب را کول کېږي ه د احم زياتره له دی امله چې اصلاً د شعري مضمون او شعريت ارزښت لری نه شکل او وزن يا آهنک هغه جاته چې په نښو نښو خبري کوی دوسره څرگند وم چې زه دا ټول ژانرونه گوم او يوازې د لېلم زه د يو د گماتیک طرز تفکر پلوی نه يم.

خود دی معنا دانه ده چې زه په ادبي ساحه کې انا همزم غواړم. ځکه ځيني داسې خلک هم شته چې نوی لاری او نوی فنون ايجاد ولی شي. هغوی ته هم اجازه ده. د امېله يو څه د بېلا بېلو ادبي او هنري سېکونو د رامنځ ته کېدو په بهر کې هم ليدلای شو ه لکه چې ونو د کلا همزم پر ضد روبا - نتهزم همدا کېږي چې په تخيل تکيه لری ه بيا هميو لېزم رامنځ ته کېږي چې خاص ابهام دی او بيا د سورېالېزم سېنا ايجاد پرې چې هغه د خړخ شوی هنر په مقابل کې يو عصيان دی. دا ټول د گماتیک ضد رو شونه دی بڼا زه د ځان او نورو ټولو له پاره لاره خلاصه پرېژدم خو د و مره چې توان او وسه ي ولری.

ژواک صاحب د دې خبرو په پای کې موسکې کېږي او څه شپه سکوت کوی او تر دامنځه زه بله پوښتنه تری داسې مطرح کوم:

تاسې وويل چې شعر "په هر ژانر کې چې وی" يو لورې تخيل او رنگين تصوير دی نوپدی توگه آیا رومانتيک شعرونه ربا - لستې نه دی او آیا د رومانتيزم او ریا لېزم ترمنځ بايد لويه کرښه راوايستل شي؟

ژواک صاحب له څه شپه صحیح کولو وروسته ځواب راکوی:

داچې ځيني خلک د ریا لېزم او رومانتيزم ترمنځ د توپير

کړنه را باسي او ریا لېزم ته او بېکټوييزم يعنې دبهر ني او عيني نپه ترسيم او رومانتيزم ته سېکټوييزم يعنې د باطني دنيا انځور وایي ه مگر داسې نه ده ه د ساری په توگه هوگو چې د رومانتيزم يعنې د تخيل د دنيا منونکی دی او وایي چې د تخيل په قوت آسمان ته ختلی شم خود عقل په پېروي په يوه زينه هم نشم ختلی ه مگر همدا ليکوال چې د رومانتيزم يانی هم ورته ويل کېږي د بېنوا يانو په نامه اثر کېنلی دی چې هيڅوک د هغه په ریا لستې والی څه شک نه لری ه د غمسي بالزاک پخپل وخت کې يو رومانتيست ليکوال و خو نن ورسره د ریا لېزم پلار هم بلل کېږي. دادی چې د دی - د راپور سېکونو ترمنځ يوه خاصه پوله ټاکل سخت کار دی. خو زه بيا هم رايې چې ریا لېزم د واقعيتو نو انځور کړی ده ه داسې انځور گړي چې تشري نه بلکه د يوه شې د باطن سره هم جوخته علاقه لری ه البته دا زمانه نظر او مفکوره وه. مگر څوک ویلی شي چې د تخيل تصوير اعلا د واقعيت څخه بېل تصوير دی.

تردی وروسته له ژواک صاحب څخه پوښتم چې دلری او بېری پښتو نخوا داد بياتو د پرمختگ د پرتلی په هکله خپل نظر څرگند کړی ه هغه وایي:

زه دا اورمه چې په لره پښتو نخوا کې نسبت بېری پښتو نخوا ته د شعردنیا دنوی والی او پر مختيا خواته تللی ده ه پداسې حال کې چې داسې نه ده دلری پښتو نخوا ادبيان چې ماته معلوم دی د علامه اقبال او ياهم د تاگور پيروان دی ه ځينو هم د دی د وروترمنځ منځنی لاره غوره کړيده چې موږ ته څه نوی ښکاري مگر که تاسې دلته د بېنوا شعرونه وگورئ ياد سليمان لایق شعرونه ولولئ او هم د ځينو ځوانانو لکه د ننکيال يا ټکور او داسې نورو ځوانانو شعرونو ته ياملرنه وکړی يو ځل بيا به د اقبال داو پنا

تصديق کړی چې "آسيماک پېگړ آب وگل است (کنور افغان) د رين پېگړ دل است" زه دا ویلی شم چې افغان ملت په ټولو بړو - خوکی د زړه حشيت لری او دا خبره د يوه افغان نه بلکه د يوه افغان شناس ه يعنې د اقبال ده. يوازې دوسره ويلاي شو کوم رنسانس چې د بورژوازي په دوران کې شروع شو او نسوی ادبي سېکونه او مکېونه ي - رامنځ ته کړل ه نوله دی امله هم لره پښتونخوا د ادب په څو سترو برخو کې يو څه سبقت او پرمختيا يی سپړ و نسبت بېری - پښتونخوا ته لری.

تردی پس له ژواک صاحب نه غواړم چې يو څه هم همدا اوس رازرخيل ژوندانه په باب يوڅه وراي:

زه پنځه اولادونه لرم ه چې پنځه سره اوس خپل غم خوړلی ش ه پر مایي هيڅ غم نه دی - اچولی نو زه که غم کوم نور انسان او د دی وطن د لمر خوړيدلی انسان غم به کوم ه چې د ازما د پاره نه مریښک لری او نه هم پری سترې کېږم. د ټولني دغم خوړلو له پاره تلاش زما د ژوند بهترين - لذت دی زما د ژوند غايم ه هدف او لاره ده.

پاته دی نه وی چې زه دوه - لسيمان لرم چې يو يی خيبر او بل يی سام نو مېږي چې ځان ته پخپله رومل وایي ه دادوه زما د ژوند د پېری دڅېړ کلا دی چې هر وخت يی زه په غوړيدلو څېرو سره غوړولی يم او سخت م ورسره ساعت تيری.

هسي خو خبری هم له پېری دي او د ژواک صاحب مجلس هم خورا تود دی ه خوداچې لو - ستونکی مو په زياتو خبرو سترې کړي نه وی نو نوری له پېری خبری راتلو نکی ته پرېژدم او له ژواک صاحب سره مرکه پای ته رسوم او د هغه له پاره د پي روڅيا د هيلې په کولو سره تری خدا ي پاماني اخلم او راتم.

خواننده گان محترم!

مادرشاهي موسيقي را بنا بر تقاضاي عده يسي از خواننده گان فني شده ساخته ايم و صرفاً آسانس لا زم آنرا به نشر ميرسانيم. اگر در فترده سازي بعضي پرسشها به ميانه ما ياد علاقمندان ميتوانند بانويسند. درشاهي موسيقي محترم صديق قيام در اتحاديه هنرمندان يا مکتب استقلال به تماس شوند. (معرفي موسيقي کلاسيک))

قد يمي ترين موسيقي شرق برا بنادي (Iranabadhy) که به شکل دو گانه متشکل از ستاي (قسمت اول) و انتره (قسمت دوم) بود که در قرن دوازدهم کمپوز شد و تکامل بعدي آن در قرن ۱۶ صورت گرفت که در طرس آن يک شکل جديد را به خود گرفت به نام Dhrupad که به هنرمندان ما به نام (درت) - شهوراست.

کسانیکه (درت خوان) - استند، بايد آوازشان در سه سبتک بيم وسطی و زيريدون تکليف به آساني برسد که مستلزم تمرين هاي شاقه است.

يک پارچه درت دراي جواز بخش است: يک - استاي بخش اول آهنگ. دو - انتره بخش دوم آهنگ. سه - سنجاري شکل تغيير یافته استايست. چار - ابهوک Abhog به صفت Code. يعني بخش يايان

تنامه) در موسيقي (درت) اختلافاتي بروز کرد که منتج به چار روش يا بخش گرديده است. گهرياني، خند راياني، دگر ياني و نه راياني. در رسال ۱۱۶۴ از طرف اداره يونسکود اروپا سازمان داده شد تا کمترت موسيقي درت بر ساري فلمگيري و تحقيق از طرف هنرمندان هندي اجرا گردد که مورد دلچسبي موسيقي دانان غربي قرار گرفت امروز جز موسيقيدانان مردم عام - دي کمتر به موسيقي (درت) گوش ميدهند. در درت آلاب به قسم آهسته و استادانه اجرا ميگردد.

۲ - خيال: اين روش يک مکتب بنا بر روشني و انعطاف نا -

يد بري درت به وجود آمد. (خيال) کلمه دري بوده و ايجاد کننده آن موسيقي دانان هندي و امير خسرو بلخي دهلويست. معني آن تخيل فکري و اين جاتخيل در موسيقي است. پس خواننده آن بايد قادر به کمپوز موسيقي و برداس کاري و بکسازي در جريان خواندن باشد. درست مانند يک نقاش و يا مهندس. هر گاه که در شنوار است آنرا در چوکات لغت غربي گنجانيد.

(خيال) خلاف (درت) آزادي کامل دارد و به هرتال خواننده امي شود. يکصد ان از خيال هاي که توسط هنرمندان ما خوانده ميشود از ساخته هاي نوابع هنرمندان هند است و اثرهاي ماوراء انند. تعداد انگشت شمار خيال هاي دري هم موجود است که از جمله خيال در راگ در باري راميتوان نام گرفت:

(يارمن بيا يارمن) به لب رسيد جانم تو بيا که زنده مانم پس از آنکه من نمانم به چه کار خواهي آمد))

ويا هم يک تعداد از ساخته هاي مرحوم استاد سر آهنگ است. اجزاي خيال در دو ريتم ساده آهسته يا (ويلمبت) Vilambit و سريع يعني (دروت) Druit صورت ميگيرد. در آغاز پارچه آهسته شروع ميشود که به نام (بده خيال) يا (خيال بيميش آهنگ) ياد ميشود که دراي دو بخش استاي و انتره بوده در - چوکات راگ ريخته ميشود. به صورت عموم استاي در سبتک وسطی و هم خوانده ميشود در حالیکه انتره معمولاً در سبتک بالا اجرا ميشود. ولي استثنايي وجود دارد که حتی انتره در - سبتک م اجرا شده است.

در يک پارچه تکامل يافته خيال اجزاي ذيل موجود است: آلاب، تان، گمک، سرگم، ميند ياکش ها.

آلاب که در موسيقي کلاسيک چند گونه است، عبارت از امتداد تون ها بوده، به زمان آهسته تر يا تنوعات بدون استفاده از متن بل صرف با حاکم بودن اصوات

صد ا دار Vavol اجرا ميشود. آلاب به شنونده مفکوره از ترتيب سرهاي راگ را ميدهد. تان با جرای سرگم هاي مقبول ولي توسط حنجره. گمک: ترتيبات با شاخ و برگ دادن هاي به خصوص که يک بخش ساختمان ميلود يک است.

تعمري: اين شکل مسحور کننده است. کلمه تعمري از (توسک)) اشتقاق گرديده به معنی راه رفتن يا خرام ميوزون و حرکات ريتميک. در تعمري خوشي ريزه کاري و ظرافت به خرج داده ميشود. بخش تعمري هاد ر نشاط و خوشي ريزه کاري بر از لذت - ريخته شده (Tempo) يعني سرعت آهسته در تعمري احبازه ميدهد که تون ها کشيده (کش شده) بيمه ادامه يافته و وسوع اين تون ها به يک شکل بسيار زيبا صورت ميگيرد.

تعمري را معمولاً زن ها نسبت حوصله و استعدادي که در ظرافت کاري دارند مي خوانند. در تعمري توجه زياد ميشود، تا کلمات متن شعري آن مانند خيال اختصار نشود. براي اينکه صورت اداي تعمري مؤثر و مورد قبول واقع گردد، و انحراف جزئي از انعطاف ناپذيري ساختمان راگ در آن قبول گرديد. بدین معنی که معمولاً تعمري هاد راگ هاي هفت سره خواننده مي شود. ولي خواننده تعمري اجازه دارد که بفرعلاوه هفت سر راگ مورد نسر از سر هاي بيگانه بي که در همان راگ اجازه نيست هم کار ميگردد به خاطر خوشروي آهنگ تعمري. اين کار ساده نيست نبوغ استا - دانه در کار است تا سرهاي بيگانه را در موقع مناسب استعمال کنند که از يک طرف بد راگ نشود. و از - طرف ديگر راگ خواص خود را از دست ندهد و سوسم اينکه در نتیجه به شنونده ميلودي مقبولي يدهد. راگ هاي ديتر، بيروي، بيلسو کافي، بهاري و فنيرو براي تعمري خواني خيالي مساعد است و لس راگ هاي پنج سره و مفيد براي تعمري مرغ نيست. يک پارچه آهنگ تعمري از ده الي سس دقيقه دوام ميکند.

تعمري در قرن هفدهم در شهر لکهنوي هندوستان طرح رسمي شد. يک شکل ديگر تعمري به نام - داد ره ياد ميشود که در اسلوس تعمري است که در تال داد ره خوانده و ريخته شده و به شکل مستحرام ميگردد.

تابيه: تابه در شکل ابتدايي و فنيروي خود توسط ساربانان هنگام گدشتن از دست ها سروده مي شد که همزمان - تعمري انکشاف کرده. تابه يک ياقته لابلال از تان هاي سريع کوتاه است بيمه است که به نام - (تان هاي تان) دار يعنسي تان هاي که مانند يک نظار دانه هالزم خدائنده اند) ناميوده ميشود.

ميلودي آن شکل دو گانه استاي و انتره دارد که در مقياس زماني خود بيمه رود که اين مقياس زماني را به نام تبه ياقته يياد مي کنند و در آن زيلاز سر اي همجوار مانند تيريل ها Trills استفاده ميشود. يک شکل ديگر

آن به نام (Wadar) واد ر ياد ميشود.

ترانه:

ترانه هم يک کلمه دري است که آهنگ معنی ميدهد. ايجاد کننده آن امير خسرو بلخي دهلوي است. يک شکل راگ مي باشد که با سيلاب هاي بيمه و با سريع ترين Tempo مکه اجرا ميشود. تمام کوشش هاي مکه در ضميمه و ادقلم آوازي هاي حنجروي با ضربه هاي طبله به عمل آمده است. از اينجاست که سيلاب ها از کلماتي که طبله نواز به قسم مد حافظه به زبان مي رانند و به عاريست گرفته شده مانند: (ته دير نه، ده، نی، ري، ته دپسي دنا و فنيرو) و علاوتاً بعضا چند کلمه ناقص و بريده دري وحتس عربي بقم اصوات کوتاه توليد گرديده استعمال ميگردد. (پلي، پلوم، يله لاي، نيرو) به هر اندازه که يک خواننده اين سيلاب ها را با تال و داخل ميلودي راگ تيز ادا کند در ريسل ترانه خوانان مقام بلند دارند. ترانه نسبت ريتميک بودن زيباي و هيجان خود خاصه



چالاکی پر سپید پس بخواهید

فوت زلمی باسخ می دهد

لیسه عدیل ازلیسه آینه فدوی:
 س: چرا درین اواخر نظریات
 تلویزیون خراب شده؟
 ج: بخاطریکه در سال تو خوب
 شوی.
 جلیله سلیمی ازلیسه: مخفی
 ولایت بدخشان:
 س: چرا برنامه (ساعتی باشما)
 درید خشنان بیشتر از یازده -
 دقیقه نشر نمیشود؟
 ج: خواهر گل در کابل بسک
 ساعت نشرات دارد تا ولایت شما
 که میرسد، ۱۵ دقیقه آن در راه
 مصرف میشود.
 ظریفه نوردانی متعلم ۱۲ الف
 لیسه خدیجه جوزجانی ولایت
 جوزجان:
 س: چرا محمود کامن موقع
 لبستگ همیشه می خندد؟
 ج: به خاطریکه کسی نگوید
 که او خنده رایان ندارد.
 روحینا سافرو آفاق وهاج از
 ولایت بدخشان:
 س: چرا ژورنالستان ما از
 بدخشان دیدن نمی کنند؟
 ج: مگر این را بورتازه ای -
 تلویزیونی را اقتصاد دانان برای
 تلویزیون تهیه میکنند.

تنافوا محصل بو هنتون کابل:
 س: چرا هنرمندی 'هنرمند'
 دیگر را تو همین میکند؟
 ج: کی هم مسلک خود را تا -
 پیدا کرده، به ما بنویسید.
 محمد نسیم بلیخ از خابرات
 ولایت جوزجان:
 س: چرا فوت زلمی اخبار
 تلویزیون را نمیخواند؟
 ج: به سببی که به خاطر
 تهیه جواب های این صفحه
 سرگردان می باشم.
 سید اسد الله نقشبندی -
 محمد داود حساس، سید موسی
 عطایی، احمد ضیا، مسیح سرپا -
 زان ولایت پروان و محمد امان -
 حنین محصل سال چارم فارسی
 بو هنتون کابل:
 س: کدام خانم است که ساکت
 باشد؟
 س: کدام خانم است که سن
 حقیقی خود را بگوید؟
 ج: خانمی که ۱۶ ساله باشد.
 س: کدام خانم است که از شو -
 هرش نهرسد: کجا بودی، با کسی
 بودی چه کردی؟
 ج: خانمیکه کز کنگه است.
 س: کدام خانم است که هر ساع -
 عتی که خواست به معانی نرود؟
 ج: خانمیکه خدای نخواسته
 از دو پا فلج باشد.
 عبید الله باختر اول از تخنیکم
 نفت و گاز مزار شریف:
 س: چرا قلم های افغانی از
 هندی تقلید میکنند؟
 ج: به نظر شما از قلم های
 فرانسوی تقلید کند.

بین جوانان محبوبیت دارد -
 معمولاً استادان فن بعد از ختم
 خیال کلان و خورد ترانه میسرا -
 بند . بدین ترتیب از آلاب های
 آهسته خیال کلان به آلاب های
 سریع خیال خورد و در ترانه
 سرعت به حد اعظم می رسد
قبالی یا قبالی:
 نوع موسیقی است که توسط
 چند نفر اجرا می شود . این نوع
 موسیقی مانند تعری مخصوص
 هند نبوده بل که همراه بافتو -
 حان افغانان ۱۵ و نشردین مقدس
 اسلام در آن سرزمین پایه گذاری
 گردید . یعنی این نوع موسیقی
 را میتوان مشترک افغان - هند
 شناخت . گرچه موسیقی قبالی امروز
 شکل مجلسی و زمی را هم به
 خود گرفته ولی ابتدا نوع موسیقی
 خالص مذهبی بود ، که عده از
 مسلمانانی که بیو طریقه جشته و
 تصوف بودند راستند حلقه های را
 معمولاً در خانقاها تشکیل
 میدادند . اشعار و غزل های
 حمد و نعتیه را می سرودند و شونونه
 را با دادن احساسات عاطفه و
 تمرکز فکری با نیروی عالی موسیقی
 متوجه عالم بالایی ساختند .
 تعداد قبالی خان ها به چند
 نفر می رسد . ریتم آهسته شروع
 و به یک Tempo یا سرعت بلند
 میرسد . تال همراه چک یک جا
 پیش می رود . معمولاً پیش تر اول
 های حلقه قبالی دارای صدای
 رسا که در سبک های بالا صدای
 خود را بدون تکلیف رسانده -
 بتواند . به خاطر انبساط روحی
 ریتم از حالت عادی دولامی شود .
 ابتدا وقتی یک یا دو نفر پیش
 تر اول غزل را به اداهلی مختلف
 و رنگ آمیزی صدای اجرا کرد
 بعداً تکوا غزل بشکل کورس توسط
 حلقه دیگر از قبالی خان های تکرار
 میگردد . در ضمن هر کدام از آنها
 اجازه دارند در جریان میلودی
 بکر کاری (آلاب ها) تانگه و
 سرگم) را با خواندن مصرع ها
 مربوط به غزل مانند شاه اجرا
 کنند و بالاخره همه همخوان با اصل
 میلودی و ریتم بر میگردند .
فصل: نوع کلاسیک سبک
 است و یا گفته میتوانیم نیمه کلاسیک
 می باشد ، اجرا کننده ، نظریه نوق -
 خود که ارتباط میگرد به خواست
 شونده یا مردم ، منزلی را انتخاب
 بقیه در شماره آینده

بقیه از صفحه (۶۶)

تصویری در

- خدایا! چه میهنم ... خواب میبینم رسا
 رفیاست.
 ولی اژه ادامه سخنانش گفت:
 - ساعتی پیش آمدم ، اکنون از هوتل تیلغون
 میکنم ...
 یاد سپاچه کی گفتم:
 - از کدام هوتل؟
 و او آدرس هوتل را داد و من شتاب زده از خانه
 بیرون آمدم و به هوتل رفتم . او نبود سراغش را
 گرفتم ، گفتند چند لحظه بیشتر بیرون از هوتل رفته
 است ، منتظرش شدم تا مراجعت نماید . لحظات
 به کندی میگذشت منکه از شدت خوش میلهزیدم ، -
 بیرون از هوتل قدم میزدم ، آن قدر قدم زدم که
 احساس کردم تمام بدنم از سرما و خنک بیخ زده است
 باد رمانده کی در حالیکه به او میبندیشدم ، دوباره
 به خانه بازگشتم . کودک خورد سالم همچنان با
 عورسکش مشغول بازی بود . من در حالیکه آغسته
 با خودم زمزمه میکردم:
 ایکاش نسترن میتوانست بیاید و مادر طفلک خورد
 سالم باشد .
 به دخترک نزدیک شدم ، همینکه مراد پد ،
 دیده ، پارچه کاغذ بچاله شده بی رابه دستم
 داده ، گفت:
 - بابا ... ای کاغذه بگی .
 شتابان نامه را باز کردم ، نوشته بود:
 - فرید ... آمدن من چی فایده داشت؟
 وقتی توبوده ملاقات را در هوتل با من گذاشتی ، -
 دانستم همه چیز تمام شده است . در آخرین دقیقه
 تصمیم خودم را گرفتم و خواستم خوب تر از اصل قضیه
 باخبرشم . بگذار همه چیز همان طوری ببارشکوه
 باقی بماند ... (نسترن)
 باد پاییزی در بیرون از منزل همچنان زوزه -
 میکشید . آفتاب بالاشه سنگین از ارتفاعات بلند
 به عقب میلهزند و عرض میفش را بر تن سرد شهر
 میوزد ...
 دوباره بخار روزی شیشه راباک میکنم و از درای -
 آن به بیرون میکنم ، انگار آفتاب دمیده است و -
 تصویر نسترن در خورشید نقش بسته است .

پیش از آنکه پرسش‌ها و دست‌ان را به پاسخ‌های مستقیم از همه دست‌ان تقاضا کنیم تا این پرسش‌ها در مورد آن پرسش‌ها به‌سرایی ما فرستند

بسم الله تعالی ما علی اهل این دیار

بدستان: دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار...

بدستان: دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار...

بدستان: دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار...

بدستان: دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار...

بدستان: دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار...

بدستان: دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار...

بدستان: دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار...

است که چرا او را (بشارت) نمی‌ماند و از اینکه نوشته‌اید که هر چند موزن نظران آهنگ‌های بیشتر را خوانده و نمیتواند فکر میکردم بیشتر به آهنگ‌های بیشتر ملاحظه کردند

جان (رازدارانی) (اکبر) در آنجا بود و اینقدر دل‌نازاک بود... بعد از آنکه در حال سخن گفتن به‌چاره...

در زمان و اینقدر دلم‌نازاک بود... بعد از آنکه در حال سخن گفتن به‌چاره...

دستان: دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار...

دستان: دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار...

دستان: دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار...

دستان: دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار...

دستان: دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار...

دستان: دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار...

شیشه قلب من شکست آه ز جور خودی تو... عبدالحکیم (مصر) محصل پوهنشی اقتصاد پوهنتون بلخ... همکاران (رازدارانی) و...

نزد یک بی‌طرف را به نام نظر... چون است که خداوند کرده‌اید... ولای پروانداران ما را خدا...

دستان: دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار...

دستان: دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار...

دستان: دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار...

دستان: دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار...

دستان: دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار...

دستان: دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار...

دستان: دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار... دست‌ان علی اهل این دیار...

دست‌ان می‌گذرد ما باید... طلب‌تان تکراری بود... طلب‌تان تکراری بود...

طلب‌تان تکراری بود... طلب‌تان تکراری بود... طلب‌تان تکراری بود...

طلب‌تان تکراری بود... طلب‌تان تکراری بود... طلب‌تان تکراری بود...

طلب‌تان تکراری بود... طلب‌تان تکراری بود... طلب‌تان تکراری بود...

طلب‌تان تکراری بود... طلب‌تان تکراری بود... طلب‌تان تکراری بود...

طلب‌تان تکراری بود... طلب‌تان تکراری بود... طلب‌تان تکراری بود...

طلب‌تان تکراری بود... طلب‌تان تکراری بود... طلب‌تان تکراری بود...

طلب‌تان تکراری بود... طلب‌تان تکراری بود... طلب‌تان تکراری بود...

طلب‌تان تکراری بود... طلب‌تان تکراری بود... طلب‌تان تکراری بود...

نویسنده ان که توانایی داستان برانیز را افاده میکند از طرف شما تیریه می‌کند... لطیفه شما هم جهانی ساهی...

نویسنده ان که توانایی داستان برانیز را افاده میکند از طرف شما تیریه می‌کند... لطیفه شما هم جهانی ساهی...

نویسنده ان که توانایی داستان برانیز را افاده میکند از طرف شما تیریه می‌کند... لطیفه شما هم جهانی ساهی...

نویسنده ان که توانایی داستان برانیز را افاده میکند از طرف شما تیریه می‌کند... لطیفه شما هم جهانی ساهی...

نویسنده ان که توانایی داستان برانیز را افاده میکند از طرف شما تیریه می‌کند... لطیفه شما هم جهانی ساهی...

نویسنده ان که توانایی داستان برانیز را افاده میکند از طرف شما تیریه می‌کند... لطیفه شما هم جهانی ساهی...

نویسنده ان که توانایی داستان برانیز را افاده میکند از طرف شما تیریه می‌کند... لطیفه شما هم جهانی ساهی...

نویسنده ان که توانایی داستان برانیز را افاده میکند از طرف شما تیریه می‌کند... لطیفه شما هم جهانی ساهی...

نویسنده ان که توانایی داستان برانیز را افاده میکند از طرف شما تیریه می‌کند... لطیفه شما هم جهانی ساهی...

کتاب به چله پرسشی پانه... کتب دست‌خورده... کتب دست‌خورده...

کتاب به چله پرسشی پانه... کتب دست‌خورده... کتب دست‌خورده...

کتاب به چله پرسشی پانه... کتب دست‌خورده... کتب دست‌خورده...

کتاب به چله پرسشی پانه... کتب دست‌خورده... کتب دست‌خورده...

کتاب به چله پرسشی پانه... کتب دست‌خورده... کتب دست‌خورده...

کتاب به چله پرسشی پانه... کتب دست‌خورده... کتب دست‌خورده...

کتاب به چله پرسشی پانه... کتب دست‌خورده... کتب دست‌خورده...

کتاب به چله پرسشی پانه... کتب دست‌خورده... کتب دست‌خورده...

کتاب به چله پرسشی پانه... کتب دست‌خورده... کتب دست‌خورده...

مروارید دریایی

بود نبود در عمق اوقیانوس کبود پادشاه پری های دریایی سلطنت داشت . قضاوراکه از مرجان های رنگین و سنگهای شفاف زینت یافته بود که گاه های عجیب دریایی تنگ در آغوش گرفته بودند .

پادشاه دختری داشت که بروی نام عجیب و نا آشنای (مروارید) را گذاشته بود . چه وقتکه دختری تولد شد مانند همه نوزادان شروع به گریه کرد قطرات اشک او به شکل مورهای درخشان و قشنگی به اطراف پراکنده شدند . شاه هم نام این مورهای درخشان و هم نام دخترش را مروارید گذاشت . از آن پس به امر شاه هرگاه دختر کس گریه می کرد ماهی ها قطرات اشک او را جمع نموده به شاه می سپردند و پادشاه از این مورهای برای دخترش گردنبندهای درازی می ساخت که اگر آنرا بارها هم برگردن حلقه می کرد باز هم از قدش درازی می کردند و در عقب او شناور می گشتند .

با گذشت زمان پری دریایی که اینک همه او را مروارید دریایی می نامیدند ، بزرگتر می شد و سر درخشندگی و زیبایی گردنبندهای مرواریدش هم افزوده می گشت و شهرت اینهمه زیبایی را ماه

های کوچک و رنگینی که مدام دور پورش می چرخیدند به دورترین نقاط اوقیانوس بزرگ می پراکندند .

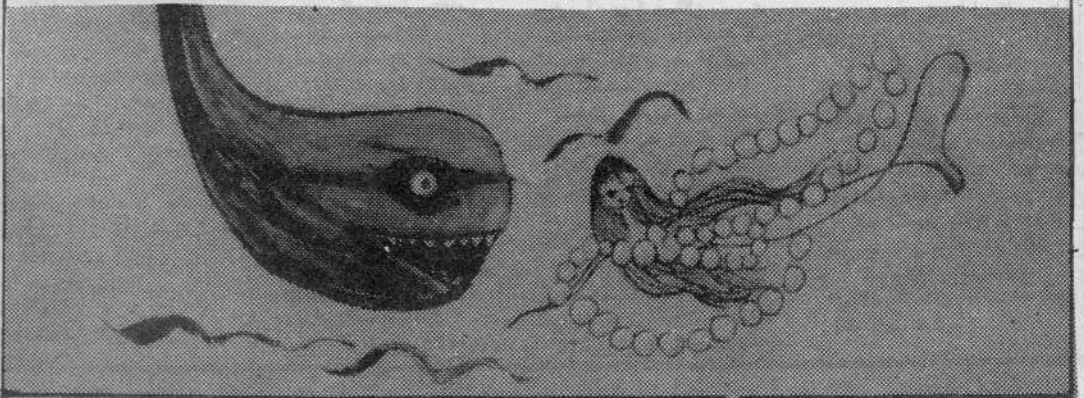
تا اینکه شهرت مرواریدهای درخشان به سر کرده زندان در یایی کوسه ماهی سیاه هم رسید و با لشکر خونخوارش به قصر شاه پریان حمله ور گشت و مروارید دریایی را اسیر نموده به قصر سیاه خود برد . کوسه ماهی سیاه مروارید دریایی زیبا را مجبور به گریه می کرد و از قطرات اشک گریانهای او برداری گردنبندهای مروارید می افزود .

مروارید دریایی بیچاره زار زار گریه می کرد و سپس قطرات اشک خود را دانه دانه جمع می نمود که دید گروهی از ماهیان کوچک از میان میله های تنگ درجه زندان به داخل آمدند . مروارید دریایی از شوق دیدار گریست و سپس نقشه خود را با ماهیان در میان گذارد و گفت : ای دوستان وفادار! مرا ازین زندان سیاه خلاصی نیست ولی من خواهم به کوسه ماهی حریف جزای سنگینی بدهم و از شما می خواهم قطرات مرا برداشته و در نقاط پنهان اوقیانوس میان صندوق های

کوسه چکی گذاشته و پراکنده کنید ماهی های کوچک قبول کردند و آنشب تا دم صبح تمامی ماهیان کوچک رنگارنگ داخل زندان مروارید دریایی شده و مروارید های گردنبندها گسخته او را در تمامی اوقیانوس میان صندوق های کوچک پنهان می کردند . آنچنانکه از آن گردنبندها درخشانی چیزی جز رشته آن باقی نماند . صبح کوسه ماهی سیاه دروازه عظیم زندان سنگی را گشود تا ببیند چقدر گردنبندها طولی تر شده است اما با دیدن رشته خالی آن چشمانش از حدقه برآمدند و دل مروارید دوست او با صدای یانده گشت .

مروارید دریایی هم آبهای سیاه را شکافت و نزد پدر خود پسر گشت اما نتوانست گردنبندها درخشان خود را دوباره بدست آورد . چه ماهیان کوچک آنچنان آنان را در سرتاسر اوقیانوس پراکنده بودند که اکنون دوباره جمع نمی توانستند . و حال هم ماهی کهرمان گاهی صدف ، صندوق های کوچکی که اشکهای مروارید دریایی را حفظ می کنند شکار نموده و مرواریدش را بدست می آورند .

نوشته : پروین پژواک محصل طب



سند و وثیقه کودکان

دفتری که در برای دو قلبیست



در دفترها که در سند و وثیقه نوشته شده است ، که در سند و وثیقه نوشته شده است ، که در سند و وثیقه نوشته شده است .



در سال گذشته در موقع اجرای معاینات طبی که به صورت حتمی از اطفال کمتر از سن قابل شمول به مکتب به عمل آورده شده دکتوران با ابراز تعجب کشف کردند اینک یک طفل دارای سن کمتر از شش سال بنام ((راموشانی)) ساکن شهر ((زارکوزا)) واقع در نزدیکی شهر بلگراد دارای دو قلب می باشد . اما عور یک کله حدس زده می شود یک قلب این طفل در طرف چپ و قلب دیگری در سمت راست چوکات سینه آن قرار دارد .

طوری که متخصصین طبی اظهار نمودند هر دو قلب ((راموشانی)) بصورت هادی - اطمینان بخش فعالیت دارد و هیچگونه مشکلات در راه انکشاف و رشد یابی این طفل مشاهده نمیگردد علاوه بر این ((راموشانی)) از اطفال هم سن خود قوی تر بوده و مقاومت بیشتری را نسبت به آنها دارد .

راستی در هنگامیکه وی مانده میشود بوقت بیشتری احتیاج دارد تا به حال حاضر تحت مراقبت دائمی دکتورانی که ایشان از رشد یابی اطمینان بخش آن دریافتند ابراز نظریه می نمایند قرار دارد .

دکتورانی که در سند و وثیقه نوشته شده است ، که در سند و وثیقه نوشته شده است ، که در سند و وثیقه نوشته شده است .



آیا زغال را میشناسید؟

شناخت زغال سنگ به ۳۴۵ میلیون سال پیش متعلق میگردد . در اثر آب و هوای نامناسب و پاره ها زمین ها به باتلاق تبدیل شد و گیاهان و درختان تحت فشار زیاد مدفون شدند که بعداً به مرور گذشت سالها در اثر تعاملات کیمیاوی به زغال سنگ تبدیل شد .

زغال سنگ به چند نوع تقسیم میشود : زغال سنگ قهوه ای - زغال سنگی ، زغال قهوه ای ، تورب یا زغال سنگ نارنجی گرانیت والاسی .

زغال سنگ عامل معدودرتحولات صنعتی میباشد . در آغاز قرن بیستم از ۸۰ درصد منابع انرژی جهان را شامل میشد .

المان زغال سنگ خالص در عتق (۳۸۵) کیلو متری زمین در حرارت ۲۸۰۰ درجه سانتی گراد زیر فشار معادل ۷۰ تن برسانه بیشتر مرغ از مواد کربنی گوناگون بوجود میآید .

قصه های خصوصی من

احساس آرامش کنیم . در خانه های چوبی که به سبک سوئیس برنقش ط مرتفع ساخته بودیم ، ارتباط با جهان خارج فقط از طریق رادیو ، برقرار میشد . ما میتوانستیم پروگرام تهران را از روی اطلاعات فرستاده های شخصی دریافت بداریم که اخذ های آن برای این هدف در کاخ زادآباد بنا گردیده بود . روز ۱۳ اگست ما شنیدیم که صدق با کمپی رای و قرعه ، اکثریت ۹۹ درصد برده است .

در نخستین ساعات صبح ۱۶ اگست خواب پر من غلبه کرد ، اما ساعت چار ، اول وقت بیدار شدم . شاه در اتاق من آمد . من ناگهان تصور کردم که کدام بدبختی اتفاق افتاده است .

شاه گفت : تصویر و همراهانش به وسیله هواخواهان روایت شده است . صدق زندانی شده اند . گردن شسته جمعی ولو کوتاه هم باشند خطرناکست . بنام شدن تونیز این جابه صلاح من نیست . ما باید به سرعت ممکن از اینجا برویم .

ورد داشت بیست . نورمن سفیرش را قطع و به سوی تهران پرواز کرد . بعد ها این چنین بیان شد که کلیه فعالیت علیه معدق ، به وسیله د ستگاه سری امریکایی از دور رهبری میشد . مشکل است آدم بفهمد که در همچو بازی های سیاسی ، چی رمز می نهفته است .

دیکتاتور معدق از محدود معینی خارج و فرصت مناسبی در ایران پیش آمد . طرح ما این بود که شاه سند تقنینی را امضا کند که به موجب آن معدق منزل و در عوض جنرال سعیدی منحیت نخست وزیر گماشته شود . سعیدی بایست این سند و مدرک را به تاریخ ۱۳ اگست در دست میداشت . برای ما روشن بود که قسمت اعظم ارتش تحت رهبری سفیر ستاد جنرال ((ریاهی)) در حمایت از دیکتاتور ایستاده بود . اما اخیر سعیدی بایست به سرعت همه نقاط ستراتیژیک را پیش از آن که ((ریاهی)) بتواند در تهران متصرف گردد ، قبل از فرارسی سعید معینه به معدق ضربه وارد نماید . پیش از آن که ما به سوی نقاط مرتفع قلعه ((کالاردشت)) پرواز کردیم . ما این کار را به عنوان تعطیل و تفریح آغاز کردیم و چندین دوست با وفار را با خود گرفته بودیم . خیر ، ما حق ند داشتیم



نجیب الله طفلك شاد و صحت مند که در صنف دوم مکتب لا معنه شهید درس میخواند از ذکات و مرشاری برخوردار بوده و خلی کجگاواست .

خانواده های محتسرم میتوانند کودکان یا استعداد شانرا با قصه ها و خاطره ها کارهایشان با معرفی نمود و وکسهایشان را به ارسال نمایند

سنگ گوی

کدام حیوان را دوست دارید؟ بگویم چگونه شخصی هستید

حقایق زنده گی محیط خارج در روی وجود ندارد. با وجود این اگر تاملات نفسانی او بر آورده نشود، امکان دچار شدن به اختلالات روانی مانند انسدگی و نار همس (کسی که از نگاه کردن به تصویر خود در آینه روبروش زیبایی خود لذت میبرد) زمیل به جنس مخالف ندارد) وجود دارد. او میتواند با انتخاب کننده گان شیر-گراز-اسب-مار-سگ خوشبخت شود. اما امکان زنده گی مشترک با ماهی، زنبور- و سنجاب بسیار مشکل خواهد بود.

اسب

انتخاب اسب نشانه اعتماد بنفس کامل است، غرایز نفسانی در روی شدید بوده، اما بر آوردن آنها مشکل است زیرا

حیوانات همیشه جای بزرگی را در زنده گی انسان اشغال کرده اند، و انتخاب هر یک از آنها بطور ناخود آگاه، نشان دهنده تاملات روانی و شخصیت هر کس می باشد. اگر این انتخابیات بطور دورنری انجام پذیرد، می توانید بی بیهوشی که همسایه نامزد شما، چه نوع توافقی را چه نوع اختلاف عقیده ای با شما دارد، جتنی می توانید شخمر نشانید که زنده گی مشترک شما تا چه حد با خوشبختی قرین خواهد بود. این تست فوق العاده جالب را عدد ۱۰ بی از روانشناسان بر-جسته با همکاری یکدیگر تهیه کرده اند، که در نوع خود بی نظیر است!

شیر

نامهربان، خود خواه، و قدرت طلب است. میدانند که چطور زنده گی کند و در موارد بحرانی خود را از خطر برهانند. قادر به کنترل احساسات خود بوده، و هرگز آزادی خود را به خطر نمی اندازد. وفا

می باشد. با این معنی کسی شخمر موفق به ابراز لیاقت و شایستگی و اعتماد ذاتی که در خود سراغ دارند نشده است. چنین شخصی نمی تواند خود را با محیط و اطرافیان و اوضاع و احوال زنده گی وفق دهد. عدم تعادل شدید در زنده گی

با کسانی میسر است که شخصیت پیچیده ای دارند. بخصوص انتخاب کننده گان شیر و گراز را سبب همزیستی آنها با انتخاب کنندگان زنبور و سگ و آهوس و سنجاب مشکل است.

زنبور عسل

بی بیزند. مردی فعال و کد یابوی خوبی هستند. ساک و آرامند، اما اگر کسی او را از دست بزند ضربه شدیدی بار خواهد زد. زنده گی مشترک سعادت آمیزی با انتخاب کننده گان مار، گربه، ماهی خواهند

آنها جامه حقیقت نمی پوشند، و تمایل بیش از حد به آزادی در زنده گی زنانشین، مانع موفقیت آنانست. تفاهم اخلاقی زمادی با انتخاب کننده گان اسب، برنگ شیر، زنبور و آهوس دارند. اما زنده گی مشترک آنها با انتخاب کننده گان گربه، ماهی و طاووس مشکل می باشد.

سگ

انتخاب شهر نشانه برتری جویی و قدرت طلبی است. با وجود این احساس می کند که موانع زیادی سر راه آنها قرار گرفته، و مانع از رسیدن آنها به هدف هایشان می باشد. در زنده گی عشقی و زنانشین بسیار اشکالات فراوانی رو برایشونند بنظر میرسد که خود را با شرایط محیط و زنده گی وفق داده اند، اما این ارتباط بسیار مست

کرده و اداب و رسم راه مسخره بگیرند، احساس خوش می کنند. فرار اداهای اجتماعی را هیچ نمیگیرند و هدف آنها، تنها میل به خود نمایی است، علت این نوع رفتار آنها، فرار از مسائل و مشکلات جنسی و روانی است. زنده گی مشترک با انتخاب کننده گان سگ و شیر و مار ممکن است، اما با منتهی گریه و برنده واسب تفاهم مشترک نخواهند داشت.

مار

انتخاب مار نشانه یک روح منقلب و شخصیت نامتعارف است. قدرت طلب است، اما هرگز آنرا نشان نمیدهد. اسیر احساسات خود نبوده و ماجراهای عشقی بی سرانجامی دارد. با هوش و کنجکاو است و کار و فعالیت را دوست می دارد. معاشرت را دوست دارد، اما



انتخاب آهو نشانه شخصیت ضعیف، و در مواردی دلایل بر اختلال در شخصیت است، مهل دارد که تحت نفوذ دیگران زنده گی کند، و شریک زنده گیش بر روی تسلط کامل داشته باشد، و از این نوع زنده گی لذت میبرد، مهل به اطاعت در آنها قسوی است، و هر نوع شرایطی را که یک شریک زنده گی قوی به او تحمیل می کند، با مهل و انسر میپذیرد. با ونا، مطیع، احساساتی و مهربان است. چهار د پواری منزلت را به چه چیز ترجیح میدهد و مهل به ماجراجویی و کشف

همیشه در گریه شدیدی بهین کشش جنسی، تاملات نفسانی، و کنجکاو برای درک حقایق زنده گی در روح او وجود دارد. انتخاب شریک زنده گی مناسب برای پیشرفت روی در زنده گی ضروری است. زیرا او ست که راه زنده گی را برای وی تعیین میکند. وی میتواند با اشخاص مختلف بر احوال کنار بیاید.

عشق در روی وجود ندارد، و همیشه اسیر تاملات نفسانی و هوس های خود میباشد. با وجود این، به خانه و افراد خانواد خود علاقمند است. کنجکاو و زیادی برای کشف حقایق زندگی در روی وجود دارد. خود خواهی وی مانع از این میشود که اسیر احساسات خود گردد. میتواند با انتخاب کننده گان شهر، آهو و مار زنده گی مشترک خوبی داشته باشد، اما برعکس با انتخاب کننده برنده و ماهی نخواهد توانست کنار بیاید!

بهره

عشق در روی وجود ندارد، و همیشه اسیر تاملات نفسانی و هوس های خود میباشد. با وجود این، به خانه و افراد خانواد خود علاقمند است. کنجکاو و زیادی برای کشف حقایق زندگی در روی وجود دارد. خود خواهی وی مانع از این میشود که اسیر احساسات خود گردد. میتواند با انتخاب کننده گان شهر، آهو و مار زنده گی مشترک خوبی داشته باشد، اما برعکس با انتخاب کننده برنده و ماهی نخواهد توانست کنار بیاید!

اشخاص هستند فعال و کنجکاو، و توجه آنها به کشف حقایق زنده گی است، به غریز و نفسانی و احساسات خود در میدان زندگی شان امکان خود نیای نمیدهند و این دلیل بر مستعدی و یا برعکس نشانه ترس از احساسات شدیدی میباشد که در خود سراغ دارند. ترس از این که مبادا اسیر تاملات نفسانی خود شوند و آنان را اوار میسازد که همیشه در حال سعی و کوشش باشند و وجود خود را وقف فعالیت های جسمانی می نمایند.

اشخاص هستند سطحی و هرگز مهل ندارند به کصطالب داشت، اما نمیتوانند خود را با انتخاب کننده گان گراز، شهر سگ و سنجاب مطابقت دهند!

سگ

انتخاب سگ نشانه تبعیت کامل شخمر از غرایز نفسانی است. احساسات وی بر عقلش غلبه می کند و همین جهت در کار های خود اغلب با شکست مواجه می شود، صمیمی و فداکار بوده و مهل بدوستی و معاشرت بسیار دیگران در روی زیاد است. اما همین تمایل شدید دلیل بر عدم اعتماد بنفس و احتیاج به اتکا بر دیگران می باشد. در مورد مسائل عشقی با مشکلات فراوانی رو برو می شوند و امهال عاشقانه

طاووس

دوستی با وی مشکل است. زنده گی مشترک با او تنها برای انتخاب کننده گان گربه، زنبور ماهی و طاووس امکان پذیر است. اما هرگز تفاهم بین او با انتخاب کننده گان شیر، گراز و سگ امکان پذیر نیست.

ماهی

انتخاب ماهی نشانه توجه شخص به اشکالات روانی خود میباشد. در ضمیر ناخود آگاه او در گریه بین دو چیز متضاد وجود دارد، و نمیداند از چه راهی باید بر مشکلات خود فائق آید. او عادت کرده است که به صفحه (۸۶) مراجعه نماید!



معنی و مفاهیم اشکال

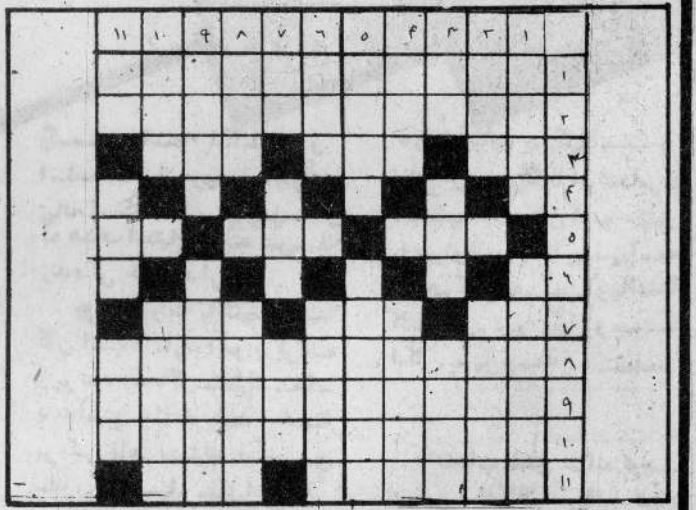
بقیه شماره گذشته

منطق از این تصویر بدینگونه
تصاویر مشابه به آن به خوبی
استنباط میگردد این تصاویر به
معنای آن است که مغز شما با
حساب است و شما فاقد احساس
ساعت و واظف گرم و لطیف استند
از ازدواج راهم نداشته باشید
تصویر شماره (۶): خطوط
مکسر نشانه خشم و کینه است
همانطور که در شکل ملاحظه
میکنید همه خطوط و اشکال -
دارای قرینه استند و این بدان
معناست که سرانجام روزی این
خشم را بر سر کس فرود می آورند
انتقام خود را میگیرید . در فهم
آن ممکن است به شدت
نا راحت بشوید .
تصویر شماره (۷): پراگنده گی
شاخه های این درخت و تنه ایست
ان به سوی پایین نشانه ترس از
زنده گی به آن معناست که
ترسم کنگه % آن شخص فکرم
و دچار آن شده گیمت .
تصویر شماره (۸): معنای این
خطوط و اشکال آن است که
ترسم کنگه آن از زنده گی
بکخواه . خسته شده و نیاز به
تفریح و تخیل دارد .
تصویر شماره (۹): این خانه
ها اگر چه ظاهرا دارای در -
بنجره استند . ولی در واقع
تجسم روحیه فب الود میباشند
و شما اگر چنین تصاویری میکشید
باید بدانید که ناخود آگاه
محیط خانه وزنده گی خوبی
راضی نیستید .
تصویر شماره (۱۰): شاکه
چنین شکلی میکشید . نشانه
آن است که خود را درین
یک نوع زنده گی ناخوایستند .
احساس میکنید و این قید و بند شما
در حال حاضر راه نجات ندارد .
تصویر شماره (۱۱): این
خطوط . نشانه سردرگمی ترسیم
کنده است . کسی که هدف
خود را گم کرده و راه راست
موقعیت در سه راه تشخیص داده
نمی تواند .

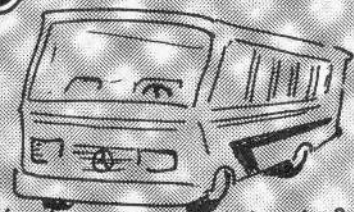
تصویر شماره (۱): اگر شما عاشق
باشید . تصاویری شبیه قلب
ستاره . گل و دایره میکشید . دایره
همیشه نشانه ابدیت تلقی شده
است . اما در این جا نکته بار یکسر
هم وجود دارد و آن این است که
اگر حروف اول اسم معشوقی را هم
مینویسید . معنی آن را در کس
از عشق او نسبت به خود اطمینان
ندارید .
تصویر شماره (۲): ذات انسان
متجاوز نیستند و از آن چه که
دارند راضی استند . تصاویری
دخترچه که با خطوط دایره پس
کشیده اید . نشانه آن است که
شما جسد روحا دوست داشته
صمیمی و احساساتی استند . لب
های خندان شکل . نشانه آن
است که شما دختری اجتماعی
و در همین حال ساده دل استند .
تصویر شماره (۳): اگر خطوطی
که روی کاغذ میکشید . بیشتر
اوقات شبیه چشم باشند . معنای
اینرا باید بدانید که شما فکر میکنید که
هدف بی راجع به شما فکر میکنند و
کنجگویی نشان میدهند و شما از
معاشرت با دیگران هراس دارید
بدین مردم . خجل استند .
کسی که بیشتر با مردم تماس
داشته باشد و از مزایای اجتماعی
شدن بهره بگیرد . اگر چه دور
چشمهای که میکشید شکل شاد
و خندان ترسیم کنید . معنای آنرا
باید بدانید که شما از رفتار ماحول خویش
نصبه به خود داشته گید و معنای
استند و از یک با چند دوست
خویش گله دارید .
تصویر شماره (۴): خطوط
چهار سفید معنای گرفتاری ها
در مسایل گوناگون زنده گی را -
دارد که شما به آن روبرو استند
بهر مسایل . فشار روحی به شما
آرد میکند و شما تصور میکنید که هرگز
راه شما به جای نخواهد رسید .
تصویر شماره (۵): اسکال و

عسودی :
۱- د روزی پس راضی - زبون
د هیواد بخوانی نم ۲- یکسال
میباشند (دری) - د پلار لوسر -
۱۶ خورده ۲- زه (دری) - نوبی
ندی - د هیواد د خیلواکی میباشند
۴- گدود دام - سردار (گدود)
۵- شریف گدود - سرکنته
د هندی فلمونوخوانه خیره -
۶- د هزاره طبیعت اصطلاحی هو
د معکس د منخ پرخ تللی ژولدی
موجود ۷- که اول توری بی بدل
نه وای کم و- د کورلی له فرودخه
لور ۰۰۰ لری (قد بلند) -
بم تودوه مبه (دری) - د
شهرین مین (گدود) ۹- گدود
د زداود ستور - د هیواد د خیرونو
له جعلی خخه ۱۰- اصل لدی
حلالی ندی د لمری توری به
بد لولوسره ۱۱- نیه امیره
د هیواد د ولایتونو خخه - د دو
برخو خخه یوه برخه (سرنکته) .
جور وولکی تورخان ((شیرزاد))

افسی :
۱- د افغانستان بلسه ایینو -
د ولکی ۴- ونه (دری) - د
انگلیس سره په لمری جگره کی د
ملی مشرانو خخه ۴- د توری تکرار
بار (گدود) - ولی (گدود) -
۵- د بنته اوبید یا - د انسان
د اوسید لومعای - بنه ند -
۷- د شطرنج له د الو
خخه - لور (دری گدود) د سو
توری به زیاتولویاب کنی
۸- تاس (انگلیسی) - د یوازه
(دری) - نوبی (دری) - کزنده
(انگلیسی) ۹- بی سره مار -
د سر به بد لولوسرجه انجسام
یوتوری کم یاور (چیه) ۱۰- د سر
د توری به بد لولوسره لمر -
د توری تکرار - د درم توری به
بد لولوسرجه واخان - زماضهر
(دری) ۱۱- د الفبالمری توری
سرجه نسرین - گدود دین .



ترانسپورت باارک بهترین زراعتی و منظم



شما میتوانید با پس‌های این ترانسپورت که از هر لحاظ آرام و مسترئج است، از کابل به بلخخمی، سمنگان، هزار شریف، کندز و تالقان سفر کنید.

کد کس: ده فرمان کابل

گفروشی عارف

جشن پاتینس با کله زیا باشکوه ترسازید

انواع گل‌های محافل عروسی و خوشی شماره قیمت مناسب تهیه و عرضه می‌دارد. موتره‌ای مراسم عروسی رابه مواد روز گلپوش می‌کشد. از محافل عروسی و سرور مشتریان فلم برداری می‌نماید. همچنان کبک‌های ویدئویی را از مشهورترین کبک‌های جهان وارد نموده. آدرس: د روزه بلخ شهر بازار شریف

قرطاسیه فروشی

مجلات: سیاه‌پوش، جوانان امروز، آواز، اخبار هفته و کتب مذهبی را عرضه می‌دارد. آدرس: پل باغ عمومی

فروشگاه روز

مشتریان محترم اجناس و لوازم آرایش، ویدئوهای

معصوم شده و فلم‌های

ویدئویی را از فروشگاه روز

بدست آورده میتوانید

همچنان فلمبرداری از محافل

خوشی شما پذیرفته می‌شود

کد کس: بازار نماز شهر ۳۳۷۸۱۰

قرطاسیه فروشی

بر علاوه هر نوع قرطاسیه، کارت‌ها و اسناد را توسط ماشین پرس پوش مینمایند. مجلات و جراید روز آدرس: جنوب تانگه تپل مدرس میدان

قرطاسیه فروشی سید تقاری

قرطاسیه و مجلات و جراید را به قیمت مناسب عرضه می‌دارد.

آدرس: چوک شهر کندز.

یوسفی پلاستیک

هر نوع کارت‌های شمسای پوش می‌شود. آدرس: گلزار مارکیت

ناصر سبیری قرطاسیه فروشی

قرطاسیه و مجلات را به فروش میرساند همچنان اسناد را پوش بلاستیک مینماید. آدرس: چوک مدرس میدان و چوک جاده میرنده متصل نساجی افغان

قرطاسیه فروشی علام دستگیر

اقسام قرطاسیه مورد نیاز و مجلات و جراید را برای ضرورت مند ان تهیه و تقدیم می‌دارد. آدرس: چوک جبل السراج

ACKU
 مسلسل
 DS
 350
 22 س
 ۷۱۵

صنایع
 بزرگترین مادر یک روش
 پهنی ساخت وطن

فروشگاه

بزرگ افغان

جشن عروسی تان در رستوران
 يك جشن واقع خواهد بود .
 اگر چاشت در شهر هستید غداي خوشمزده و ارزان
 صرف کنید - از ساعت ۱۱ تا ۲

رستوران
 فروشگاه

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**